

جغرافیای تاریخ



زمستان ۱۴۰۰



فصلنامه علمی دانشجویی لیان



صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه خلیج فارس

مدیر مسئول: الهه حسن ابراهیمی

سر دبیر: علی نورالدینی

نویسندگان و همکاران:

دانیال آبیاری_ فاطمه ایمانی فرد_ مائده بوالی_ الهه تنگسیری_ فاطمه جلاپیری فر
شیرین شریفی_ نادیه فیروز_ فاطمه مقاتلی_ معصومه نیکنام

ویراستار: مرضیه فروزانی_ سیده حنانه مجلسی_ فاطمه ایمانی فرد

طراح جلد: نادیه فیروز

صفحه آرا: زهرا سروری_ سیده حنانه مجلسی

فهرست

۱



سخن آغازین

۴۶



ولایت بخارا

۳



ولایت طبرستان

۵۲



ولایت بلخ

۱۳



ولایت کرمان

۶۶



ولایت سمرقند

۲۸



ولایت سغد

۷۸

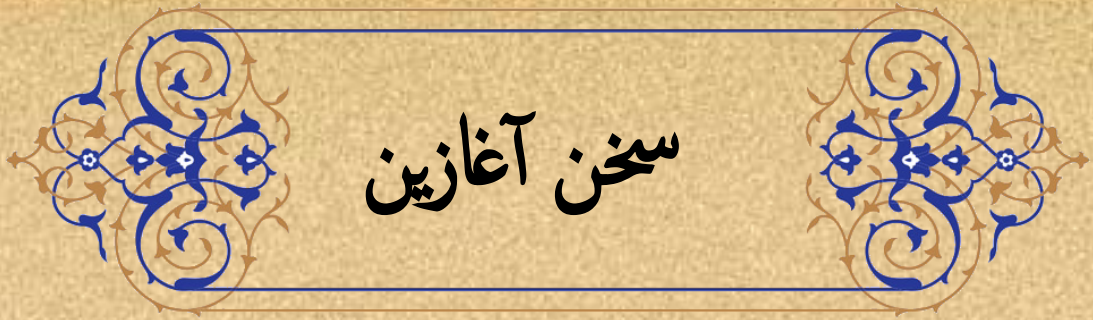


جغرافیای تاریخی خرمشهر

۴۱



مروری بر کتاب شهرستان های ایران شهر



سخن آغازین

دکتر علی رسولی

استادیار گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس

پیوند تاریخ و جغرافیا

جغرافیای تاریخی، چنانکه از نامش برمی آید یکی از علوم بین رشته ای به شمار می رود. بنیان رویکرد های بین رشته ای، در این فرض نهفته است که برخی از رشته ها مکمل یکدیگر بوده و بهتر است محققان هر رشته از علوم دیگر نیز در پژوهش های خود بهره گیرند. بدین ترتیب، شاخه های بین رشته ای مختلفی همچون جغرافیای تاریخی، جامعه شناسی تاریخی، زبان شناسی تاریخی، جغرافیای سیاسی شکل گرفته است؛ البته این علوم بین رشته ای بنا به ماهیت دوگانه ی خود از نظر میزان نزدیکی به هر یک از دانش های شکل دهنده، موجب طرح مباحث مختلفی در حوزه تعریف و قلمرو خود شده اند.

در مورد جغرافیای تاریخی، خود این عنوان مورد بحث قرار دارد. از آنجا که در این ترکیب «جغرافیا» موصوف و «تاریخی» صفت آن است، منطقی می توان آن را گونه ای از جغرافیا قلمداد کرد، به همین جهت ترکیب معکوس آن یعنی «تاریخ جغرافیایی» نیز مطرح شده است تا بر نزدیکی بیشتر آن به تاریخ تأکید شود. روشن است که برای جغرافی دانان، عنوان نخست و برای مورخان عنوان دوم ارجحیت دارد. چنین دوگانگی تا حدی مشابه مفاهیم «جامعه شناسی تاریخی» و «تاریخ اجتماعی» است، که اولی به جامعه شناسی نزدیک تر است و دومی به تاریخ.

با این حال، چه عبارت جغرافیای تاریخی را به کار ببریم و چه عبارت تاریخ جغرافیایی را؛ تردیدی نیست که این شاخه از دانش، هم با تاریخ و هم با جغرافیا مرتبط و در واقع ترکیبی از هر دو علم است؛ اما، با وجود قرار داشتن این رشته در میان تاریخ و جغرافیا، منطقی نمی توان آن را با تاریخ یا جغرافیا یا با هر دوی آن ها مساوی دانست بلکه، لازم است حد و مرز آن را با هر کدام از این دو علم مشخص کرد؛ و این موضوعی است که همچنان مورد بحث و جدل است. می توان چنین گفت که این علم با بخشی از جغرافیا و بخشی از تاریخ، هم پوشانی دارد. چنانچه موضوع محوری جغرافیا را مکان و موضوع محوری تاریخ را زمان گذشته فرض کنیم، می توان

جغرافیای تاریخی را علم بررسی مکان در گذشته دانست، اما چنین مکانی امروزه وجود ندارد، بلکه در گذشته وجود داشته است و امروزه تنها آثار و شواهدی از آن باقی مانده است؛ به عبارت دیگر، جغرافیای تاریخی به بررسی گذشته مکان‌ها می‌پردازد. اما یک عنصر مهم و مشترک در هر دو علم «انسان» است به این معنی که چنانچه هر دو علم را جزو علوم انسانی بدانیم، آنگاه منظور از مکان، جایی است که انسان در آن حضور دارد، با آن ارتباط دارد، از آن تأثیر می‌پذیرد یا بر آن تأثیر می‌گذارد؛ همچنین، عنصر زمان در تاریخ که با انسان معنی پیدا می‌کند. با این توضیحات، جغرافیای تاریخی به انسان در ارتباطش با مکان‌های گذشته می‌پردازد. این ارتباط جنبه‌های بسیاری را در بر می‌گیرد: نگاه و فکر انسان درباره محیط پیرامونش و درباره پدیده‌ها، آنچه او با محیط کرده است، آنچه محیط بر او تحمیل کرده (همان که شاید بتوان تقدیر نامیدش) و ابتکارات و انتخاب‌هایی که وی را از جبر محیط رهانیده است. برای امروز که بحران محیط زیست، خانه نوع بشر یعنی زمین را در معرض خطر قرار داده است، شاید بهترین کار جغرافیای تاریخی کمک به همدلی انسان با طبیعت باشد؛ آنچه در آغاز بود اما بعداً فراموش شد.

ولایت طبرستان

فاطمه ایمانی فرد

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه خلیج فارس

دیباچه

سرزمین طبرستان از دشت و کوه و ساحل تشکیل شده است که از ناحیه دیلمان تا همیشه وسعت دارد. هوای معتدل، زمین حاصلخیز و آب فراوان موجبات توسعه کشاورزی و تنوع محصولات و در نتیجه شکوفایی و غنای اقتصادی آن دیار را فراهم می‌ساخت.

سرزمین طبرستان از جمله مناطقی است که وجه تسمیه و حدود جغرافیایی آن، مورد مناقشه بسیاری بوده است. این عنوان به‌طور رسمی در دوران قبل از اسلام و بخشی از دوران اسلامی کاربرد عام داشته است اما به دلایلی نه‌چندان مشخص نام این ناحیه به مازندران تغییر پیدا کرده است. حاشیه جنوبی دریای مازندران به‌علت شرایط خاص جغرافیایی و استقلال نسبی، مسیر پرفراز و نشیبی را در این زمینه طی کرده است.

پیشینه تاریخی نام طبرستان

پیشینه نام طبرستان به‌درستی مشخص نیست و اطلاعات ما از این منطقه، نشأت گرفته از نوشته‌های مورخان غیرایرانی مثل استرابون، هرودت، گزنفون، بطلمیوس است.

در زمان هخامنشیان در کتیبه داریوش از منطقه طبرستان صحبتی به میان نیامده است و به‌نظر می‌رسد این ولایت بخشی از ساتراپ شانزدهم ایران بوده که خوارزم، سغد، هرات و هیرکانی را نیز شامل می‌شده است.

ظاهراً تا اوایل دوران اشکانیان این منطقه به‌عنوان بخش مهمی از ولایت پتسخوارگر به حساب می‌آمده است و اطلاق نام طبرستان به این ناحیه به زمان ورود قوم تپور بازمی‌گردد. واژه پتسخوارگر در دوران باستان به سرزمین‌های شمال ایران در منطقه کوهستانی پهناور البرز اطلاق می‌شد که آذربایجان، دیلم، طبرستان، ری، قومن، دامغان و گرگان را در برمی‌گرفت.

در آثار ایرانی قبل از اسلام نخستین بار در نامه تنسر از کلمه طبرستان نام برده شده است؛ در این نامه، تنسر موبد موبدان، اردشیر بابکان از گشنسب حاکم طبرستان به عنوان شاه پتشیوارگر و طبرستان نام برده است. این نامه در سراسر حکومت ساسانیان برجا مانده و توانست موجودیت خود را حفظ کند.

واژه طبرستان در دوره اسلامی نیز در نوشته بسیاری از مورخان و جغرافی دانان اسلامی آمده است. قدیمی ترین منبع دوران اسلامی که نام طبرستان در آن ذکر شده کتاب البلدان یعقوبی است (سپس از ری به طبرستان روند و شهر طبرستان، ساریه است که از ری تا آنجا هفت منزل راه هست). ظاهراً تا اواخر قرن ۴ ق، نام طبرستان تنها عنوانی بود که برای این سرزمین به کار می رفت.

وجه تسمیه طبرستان

وجه تسمیه طبرستان را از سه جهت می توان بررسی کرد:

دیدگاه سیاسی - نظامی: اکثر مولفان منابع اسلامی معتقدند که وجود جنگل های انبوه در این منطقه، ضرورت استفاده از تبر را برای قطع درختان به هنگام جنگ و درگیری ایجاب می کرد. پسوند استان در این ترکیب، چند مکانی است؛ بنابراین طبرستان یعنی سرزمین تبر. برخی از مولفان باتوجه به وجود برخی افسانه ها، این منطقه را برگرفته از طبرزنان دانسته اند. به این گونه که در زمان یکی از پادشاهان ساسانی، تعداد زیادی از سپاهیان سر به شورش برداشتند و از دستورات شاه سرپیچی کردند. به دستور شاه، شورشیان را به مکانی دور و غیرمسکونی تبعید کردند، بعد از مدتی آنان برای قطع درختان و ساختن خانه درخواست تبر کردند، آنان در درخواست بعدی خواهان زنان شدند. به دستور شاه تعدادی از زنان زندانی به این منطقه فرستاده شدند، بر همین اساس این ناحیه به طبرزنان معروف شد.

دیدگاه جغرافیایی: ابن اسفندیار در کتاب خود چنین بیان می کند که طبرستان با توجه به سرسبزی، از دو واژه طبر و ستان گرفته شده است اما گیلانی، طبرستان را برگرفته از طبر به معنای (سپید موله) می دانست که مردم عادی به آن بید معلق می گفتند و استان اضافه مکانی بود. برخی از مورخین مانند مرعشی نیز آن را کلمه ای طبری یا پهلوی به معنای کوه دانستند و طبرستان را سرزمین کوهستانی معنا کردند. به طور کلی برخی از محققین معتقدند که اقوام ساکن در این ناحیه کوهستانی، با تپه ها، جنگل و رود برای شناساندن بهتر خود به دیگران، خودشان را به محل سکونتشان منصوب کردند.

دیدگاه اجتماعی: گروهی، واژه طبرستان را برگرفته از نام قوم تپوری می دانستند. یکی از این مورخان استرابون مورخ یونانی است که در کتابش از اقوام تپوری یاد می کند. برای بررسی بهتر این ناحیه باید به شناخت اقوام ساکن این نواحی پرداخت که در منابع به آن ها اشاره شده است. باتوجه به اطلاعات به دست آمده از منابع، گروهی از این اقوام از شرق به غرب به نام پارت ها در شمال خاوری ایران کنونی، هیرکانی ها در گرگان کنونی، تپوری ها در شرق طبرستان تا کوهستان های شمال سمنان، اماردها در نواحی مرکزی و

غرب طبرستان سکونت داشتند. با ورود آریایی ها به ایران، تغییرات مهمی در این نواحی رخ نداد و تلاش ماد ها، هخامنشیان و اسکندر برای تسلط کامل بر این ناحیه بی نتیجه باقی ماند و نظارت در این منطقه صرفاً در حد گماشتن حاکمان بود. ظاهراً اشکانیان در زمان پادشاهی فرهاد اول توانستند با شکست دادن اماردها وارد بخش مرکزی طبرستان شوند و با مهاجرت اجباری اماردها، تپوری ها جای آن ها را در نواحی مرکزی اشغال کردند که واسیلی بارتلد در کتاب خود به این موضوع پرداخته است. قدرت گرفتن تپوری ها و گسترش قلمرو آن ها، زمینه را برای نامگذاری این مناطق به نام آن ها فراهم کرده است. برخی معتقدند که نام تپور در دوره ساسانیان به تپ و در دوره اسلامی به زبان عربی به طبر برگردانده شده است.

حدود جغرافیایی طبرستان

محدوده طبرستان تا قبل از حمله اشکانیان، به حدود شرقی حاشیه جنوبی دریای مازندران محدود می شد، اما از زمان استقرار تپوری ها به این مناطق، با توجه به برقراری ثبات نسبی در این ناحیه، حدود شرقی و غربی و مرکزی، تا مرز گیلان را در بر گرفت. به نظر می رسد که وسعت این ناحیه تا قبل از حمله اعراب حفظ شده است.



باتوجه به اطلاعات به دست آمده از منابع، از دوره اشکانی تا پایان دوره ساسانی، حکمرانی بر این منطقه بر عهده یک خاندان بوده است و مدت حکمرانی این خاندان بر محدوده جغرافیایی آن نیز موثر بوده است. حضور خاندان گشنسب و خاندان سوخراییان تایید بر این ادعا هست.

موقعیت خاص جغرافیایی، مانع از این بود که این نواحی به طور کامل در اختیار حکومت مرکزی قرار گیرد؛ در نتیجه طبرستان به دلیل موقعیت جغرافیایی خود و ارتباط کم با سایر جوامع از نظر محدوده جغرافیایی، وضعیت نسبتاً پایداری داشته است. اما در دوره اسلامی، حدود آن که از دوبخش ساحلی و کوهستانی تشکیل می شد، در طول تاریخ بر اثر ورود اقوام بیگانه و رقابت های خاندانی متغییر بود.

برخی اعتقاد دارند در قرون اولیه اسلامی طبرستان به دو بخش رویان و طبرستان تقسیم شده است و رویان را حکومت مستقل از طبرستان می دانستند اما مؤلف حدود العالم معتقد است که حاکمان استندار، در قسمتی از خاک طبرستان، سلطنتی جداگانه داشته اند. یعنی با آنکه منطقه رویان در دوره اسلامی شاهد حکومت پادوسپانان (استنداران) بود، اما همواره این ناحیه جزء قلمرو طبرستان بوده و حاکمیت حکومت مرکزی طبرستان را پذیرفته بودند.

ابن اسفندیار در مورد حدود طبرستان چنین بیان می کند: (از دینار جاری تا به ملاط که حد تبرستان است). دینار جاری، در نزدیکی کردکوی کنونی و ملاط نیز در جنوب رودسر کنونی قرار داشت).

مولفان برخی از منابع، هنگام مشخص کردن محدوده جغرافیایی طبرستان به مناطقی اشاره کرده اند که در طول تاریخ حاکمان طبرستان بر آن تسلط سیاسی نداشته اند و از مناطقی مانند گرگان، دهستان، ابسکون، قومس، دامغان، ری و طالقان نام برده اند که یکی از این مورخان ابن خردادبه است. لازم به ذکر است که این مناطق از نظر فرهنگی و رسوم اجتماعی زیر نفوذ منطقه طبرستان قرار داشت و تاثیرات آن تا کنون نیز باقی مانده است. هر یک از این مناطق در هر دوره تاریخی تحت حاکمیت سیاسی ویژه خود قرار داشته است و حاکمان طبرستان بر آن مناطق تسلط چندانی نداشتند اما ارتباط بین اقوام ساکن در این مناطق سبب گردید تا برخی این مناطق را جزئی از طبرستان بدانند. ارتباطات اجتماعی و فرهنگی و سنن مشترک بین آنان توانست از آن ها در گذر زمان، یک واحد فرهنگی بسازد.

منطقه طبرستان باتوجه به مرکزیت جغرافیایی در این نواحی، داشتن گرایش های استقلال طلبانه و وجود حکومت های دائمی محلی، توانست از نظر فرهنگی و اجتماعی تاثیر بیشتری بر مناطق همجوار خود بگذارد.

حکومت های طبرستان

طبرستان بخشی از سرزمین های میان کوه های البرز و دریای خزر است که تمام استان مازندران امروزی، بخش هایی از استان گلستان، ری و قومس را در بر گرفته است.

کوه های سخت گذر، رودهای متعدد، اوضاع جوی، جنگل ها و باتلاق های بسیار، شرایط متمایزی را برای این منطقه نسبت به مناطق اطراف رقم زده است. راه های ارتباطی به این منطقه تنها به دو راه ختم می شود، یکی از آمل تا گرگان و دیگری از آمل تا ری است. همین موقعیت خاص طبرستان سبب به وجود آمدن چندین حکومت مستقل در این ناحیه شده بود. باتوجه به موقعیت متمایز این ناحیه در همه ادوار تاریخ، حکومت مرکزی سلطه کاملی بر این منطقه نداشت. تاحدودی از قدرت تیوری ها در طبرستان و ارتباط آن ها با حکومت های باستانی ایران و همچنین فرمانروایی حاکمان گشنسب، که در نامه تنسر نیز به آن ها اشاره شده است به طور مختصر صحبت شد.

در ادامه به معرفی مختصری از حکومت های موجود در طبرستان بعد از حاکمان گشنسب می پردازیم:

سلسله های ساسانی تبار طبرستان

سوخراییان: آغاز این سلسله در طبرستان از زمان خسروی اول بود که قارن پسر سو خرا به حکومت این ناحیه منصوب شد. طی هجوم ارتش اعراب مسلمان به ایران و سپس روی کار آمدن عباسیان و امویان، اعراب فشارهای بسیاری به طبرستان اعمال کردند تا شاید بتوانند بر این منطقه تسلط پیدا کنند. یکی از حکومت هایی که در مقابل اعراب در همان اوایل مقاومت می کردند سوخراییان بود.

یکی از شاهان بزرگ این حکومت ونداد هرمز بود. وی حدود پنجاه سال تلاش کرد تا بتواند عباسیان را راضی نگه دارد. از دیگر بزرگان این خاندان مازیار است؛ وی جلوی گسترش اسلام در طبرستان را گرفت و هم‌زمان با بابک خرم‌دین در آذربایجان قیام کرد و در آخر بدست عباسیان به قتل رسید.

دابوییان: پس از گاوباره پسرانش حکومت را قسمت کردند و دابویه که فرزند بزرگ‌تر بود در سال ۶۸۱ میلادی به حکومت گیلان و جنوب طبرستان رسید. آل دابویه توسط مهدی عباسی برچیده شد.

پادوسپانان: این حکومت توسط پادوسپان یکم هم‌زمان با حکومت آل دابویه تاسیس گردید. این سلسله به دلیل کوچک بودنش تداوم بسیاری داشت؛ لازم به ذکر است که حدود این حکام فقط به رویان کجور و لاریجان ختم می‌شد.



باوندیان: قباد یکم سه پسر داشت که پسر کوچکتر یعنی خسرو را به جانشینی خود انتخاب کرد. کاووس فرزند ارشد قباد در هنگام مرگ پدر حاکم طبرستان بود. باو که نوهی کاووس به حساب می‌آمد مورد توجه خسرو پرویز قرار گرفت و به عنوان حاکم طبرستان منصوب شد. با به قدرت رسیدن شیرویه، باو به نواحی جنوب ایران تبعید شد و در زمان یزدگرد سوم مجدد مورد توجه پادشاه ایران قرار گرفت و به مقام سپهسالاری رسید و پس از قتل یزدگرد در طبرستان حکومت محلی را تشکیل داد. وی بعد از پانزده سال در سال ۶۰ ق



نقشه قلمرو باوندیان در زمان رستم شاه غازی با بیشترین وسعت خود

به دست یکی از مدعیان قدرت کشته شد و این حکومت در ادامه راه با قدرت دیگری به نام حکومت زیاریان روبرو شد. سرانجام شاهان زیاری حدود سال ۳۹۷ ق با کشتن حاکم باوندیان، این دودمان متلاشی شد اما این خاندان به صورت کامل از بین نرفت و حضور کمرنگ‌تری نسبت به قبل داشت. این خاندان تا سال ۷۵۰ ق قدرت خود را حفظ کردند اما سرانجام در این سال توسط چلاویان به‌طور کامل از بین رفتند.

حکومت باوندیان را می‌توان به سه شاخه تقسیم کرد:

- ۱- از حکومت باو تا دارا را شاخه کیوسیه نامیدند و این حکومت توسط زیاریان نابود شد.
- ۲- از زمان شروع حکومت حسام الدوله تا حمله مغولان به این ناحیه را، شاخه‌ی اسپهبدیه می‌نامند.
- ۳- شاخه آخر با حکومت اردشیر کینخوار شروع و با مرگ فخرالدوله حسن پایان می‌پذیرد که آن را شاخه کینخواریه می‌نامند.

قدرت های محلی در طبرستان در آستانه برآمدن علویان

سوخراییان

دابوییان

پادوسبانان

علویان

پیشینه فتوحات مسلمانان در طبرستان:

سال ۲۹ ق سپاه مسلمانان به فرماندهی نعیم بن مقرن سپاه ایران را شکست دادند اما با این حال طبرستان به دست مسلمانان نیفتاد. سال ۳۰ ق در زمان خلافت عثمان، سعید بن عاص که امیر کوفه بود از شرق خزر به طبرستان حمله کرد و تمیشه در منتهی الیه شرقی گرگان را تصرف کرد؛ این منطقه اما پس از مرگ عثمان دوباره مستقل شد.

سال ۴۸ ق، مصقله بن هبیره شیبانی در زمان حکومت معاویه جنگ با سپاه طبرستان را آغاز کرد اما کاری از پیش نبرد و سپاهیان او در سال ۵۰ قمری به تمامی کشته شدند. سال ۹۸ ق در زمان حکومت سلیمان بن عبدالملک مروان، یزید بن مهلب به طبرستان حمله کرد اما به دلیل ناآشنایی با منطقه شکست خورد و تلفات فراوانی بر سپاه او تحمیل شد و سرانجام چاره‌ای جز مصالحه با اسپهبد طبرستان نیافت؛ و در بازگشت از طبرستان، مردم گرگان را غارت و قتل‌عام کرد و بیش از بیست هزار نفر را سر برید و دو هزار نفر را دار زد.

سال ۱۶۷ ق پس از آنکه حکومت عباسی توانست ۳ دهه بر طبرستان حکومت کند و نداد هرمز از خاندان سوخرا رهبری شورش بر ضد حاکمان عباسی را آغاز کرد و در سال ۱۶۷ ق بسیاری از اعراب و حتی از اهالی طبرستان که تازه مسلمان بودند را قتل‌عام کرد. حکومت به دست و نداد افتاد و تلاش‌های چند باره خلیفه عباسی برای بازپس گرفتن آن نتیجه‌ای نداشت تا آنکه عمر بن علاء در پنجمین حمله توانست طبرستان را پس بگیرد. سال ۲۲۴ ق مازیار بر خلیفه شورید و بسیاری از مردم طبرستان او را همراهی کردند اما او پس از مسلط شدن، ستمگری پیشه کرد و امیران مسلمان را در سراسر طبرستان برکنار کرد و زرتشتیان را بر کارها گماشت. وی دستور تخریب مساجد مسلمانان را داد. مسلمانان طبرستان نامه‌ای به خلیفه نوشتند و مازیار در سال ۲۲۵ ق دستگیر و تحویل خلیفه داده شد و به دار آویخته شد.

پس در نتیجه مسلمانان دوباره بر طبرستان حاکم شدند اما در همین سال همه نقاط ایران را تلاش برای کسب قدرت استقلال فراگرفته بود و طاهریان و صفاریان و آل بویه ظهور کردند و مردم طبرستان هم در پی کسب استقلال برآمدند.

جرقه‌های قیام

در سال ۲۵۰ ق جرقه تشکیل دولت علوی در طبرستان زده شد. این جرقه رویدادی بود که ریشه در تحولات پیشین داشت. عاملان طاهری در طبرستان به مردم ستم می‌کردند و به تدریج خشم مردم را برمی‌انگیختند. شخصی به نام جابر بن هارون نصرانی زمین‌های بی مالک دیلم و گیلان را به نام امیر طاهری به تصرف درمی‌آورد؛ که این رخدادهای زمینه یک شورش را فراهم می‌آورد.

دو برادر با نام محمد و جعفر فرزندان رستم که به‌نظر می‌رسد پدرش از دین زرتشتی بریده و مسلمان شده بود نفوذ چشمگیری در این ناحیه داشتند. آن‌ها یکی از علویان مقیم طبرستان به نام محمد ابراهیم را به یاری خواستند. وی حسن بن زید علوی را که در شهر ری اقامت داشت به آنان معرفی کرد و آن‌ها همراه با نامه‌ای از آن علوی، به سوی حسن بن زید رفتند و او را به طبرستان دعوت کردند. وی دعوت را پذیرفت و وقتی به طبرستان آمد همه مردم آن ناحیه از چالوس تا رویان و مازندران را آماده بیعت با خود دید.

حکومت محمد زید داعی صغیر

حسن بن زید برادرش محمد را به‌عنوان جانشین خود معین کرد و برای او بیعت گرفت. محمد بن زید را داعی صغیر نامیدند. حکومت زیدیان در طبرستان با مشکلات داخلی و خارجی روبه‌رو بود از جمله مشکلات داخلی، درگیر شدن با داماد داعی کبیر یحیی ابوالحسن بود که با زحمت توانست او را آرام کرده و آمل را از دست وی خارج کند. از جمله مشکلات خارجی، از یک سو صفاریان از سوی دیگر رافع بن حرثمه از امرای وابسته به طاهریان و سوی دیگر فرماندهان ترک به این ناحیه هجوم می‌بردند. با حمله این فرماندهان ترک در سال ۲۷۱ ق شکست سختی بر نیروهای محمد بن زید وارد شد و ری از دست وی بیرون رفت، از سوی دیگر رافع بن حرثمه در سال ۲۷۵ ق به جرجان (گرگان) حمله کرد و آن را تصرف نمود؛ داعی از طبرستان خارج شد و به دیلم پناه برد و در پناه قارن بن رستم از امرای محلی درآمد.

درگیری‌های داخلی خراسان میان صفاریان و سامانیان، طبرستان را برای محمد بن زید آرام گذاشت. وی طی چندین سال با آرامش در این ناحیه حکمرانی کرد و افزون بر آن هر ساله اموال فراوان را برای سادات مقیم عراق به بغداد می‌فرستاد.

با گسترش قلمرو از سوی اسماعیل بن احمد سامانی در سال ۲۸۷ ق سامانیان با علویان هم‌مرز شدند. گفته‌اند که محمد بن زید قصد خراسان کرد، اما اسماعیل از وی خواست تا در گرگان و طبرستان بماند که چنین نشد و همین مسئله سبب لشکرکشی سامانیان به طبرستان شد. میان دو سپاه نبرد سختی در گرفت و ضمن آن محمد بن زید کشته شد. در همین روزگار یحیی ابن حسین ملقب به الهادی در یمن قیام کرد و دولت علویان در صعده، یکی از شهرهای مهم یمن استقرار یافت و از همان زمان مذهب زیدی در یمن انتشار یافت. بعدها میان زیدیان ایران در طبرستان و خراسان و زیدیان یمن، ارتباط فرهنگی مستمری برقرار شد.

حکومت ناصر کبیر

حسن بن علی ملقب به اطروش از عالمان و رهبران بلندپایه دولت علویان زیدی طبرستان است. ناصر در رویدادهای زمان محمد بن زید حضور داشت؛ وی در طول سال‌ها در دیلم و گیلان به نشر اسلام مشغول بود و با شکست دست‌نشانندگان سامانی در طبرستان به حکومت رسید. یکی از فرماندهان ناصر کبیر، حسن بن قاسم عموزاده او بود که بر وی شورید و ناصر را اسیر کرده و به قلعه لاریجان فرستاد. اما چیزی نگذشت که ناصر بر اوضاع مسلط شد و حسن را با کمال بزرگواری بخشید و به حکومت جرجان گماشت. وی در جرجان از سوی ترکان محاصره شد اما با شجاعت توانست از آنجا بگریزد و به آمل بیاید؛ با آمدن وی به آمل، ناصر کبیر حکومت را به او سپرد.

(سال ۳۱۶ ق را باید آغاز زوال علویان برشمرد)

عوامل زوال این حکومت را می‌توان: تنش‌های داخلی، توسعه‌طلبی منهای قدرت تسلط بر مناطق مفتوحه، ظهور قدرت متقارن همچون صفاریان سامانیان و...، تعدد مدعیان قدرت محلی در طبرستان همچون ماکان و کاکي و مرداویج و ... دانست.

چلاویان

این حکومت را با نام‌های جلابیان، جلابیان و آل افراسیاب نیز می‌شناسند. این حکومت در سال ۷۵۰ ق با قتل فخرالدوله حسن، اسپهبد باوندیان توسط کیا افراسیاب تاسیس شد و در سال ۷۶۰ ق نیز از بین رفت.

مرعشیان

این خاندان به لحاظ نسب به حسن بن حسین الاصر بن امام زین‌العابدین می‌رسد لذا این سلسله از سادات حسینی هستند. قلمرو این حکومت در مازندران بود؛ مرعشیان چندین شاخه بودند.



مرعشیان مازندران: پایدارترین شاخه از مرعشیان هستند.

مرعشیان قزوین: تا قبل از صفویه یک حکومت کوچک و کم‌رنگی در جامعه بود.

مرعشیان اصفهان: این حکومت به مسلمانان خلیفه سلطانی نیز معروف هستند که نام یکی از بزرگان این خاندان هست.

مرعشیان شوشتر: یکی از گروه‌های مهم سادات مرعشی که کمتر به آن‌ها توجه شده است. مؤسس این حکومت سید قوام‌الدین مرعشی است که در سال ۷۶۰ ق حکومت خود را تشکیل داد. در مواجهه با حکومت

تیمور حکومت مرعشیان، سقوط و قدرت آن ها به امرای محلی تقلیل پیدا کرد؛ اما در عصر صفویه مجدد قدرت خود را به دست آوردند و آن را توسعه بخشیدند.

مذهب مرعشیان به نظر می‌رسد تشیع بوده است، لذا تا پایان عصر صفویان شاهد پیوند و نگاه همدلانه بین صفویان و مرعشیان هستیم.

سخن پایانی

سرزمین طبرستان از نظر جغرافیای طبیعی با مناطق دیگر ایران به‌طور کلی متفاوت است. این قلمرو جغرافیایی به‌علت وجود کوه‌های مرتفع و طول و عرض جغرافیایی خاص و همچنین مجاورت با دریا، از برکت بارش باران‌های فراوان در تمام فصول سال بهره‌مند بوده است.

این منطقه همچنین دارای تعداد زیادی چشمه و رود است که در منابع از آن‌ها یاد شده است. وجود کوه‌های صعب‌العبور، رودهای متعدد، باتلاق‌های بسیار در سرزمین طبرستان از جمله موانع طبیعی در ایجاد شبکه راه‌های ارتباطی منظم بوده است. بر همین اساس در داخل طبرستان مهم‌ترین راه‌ها از شهرهای مرکزی آن یعنی امل، منشعب می‌گردیده است.

طبرستان معرب تپورستان است و این نام از زمانی که قوم تپور بر تمام این ناحیه دست یافتند بر آن اطلاق می‌شده است. پیش از آن تپوری‌ها فقط بر نواحی شرقی طبرستان حکم می‌راندند و نواحی غرب آن یعنی گیلان امروزی، در اختیار کادوسیان بود و در نواحی مرکزی آن یعنی حدفاصل تپوری ها و کادوسیان، آمارد ها می‌زیستند. مسکن اصلی تپور ها در ارتفاعات قرار داشت و به‌همین سبب کمتر در معرض آماج حملات دشمن قرار می‌گرفتند.

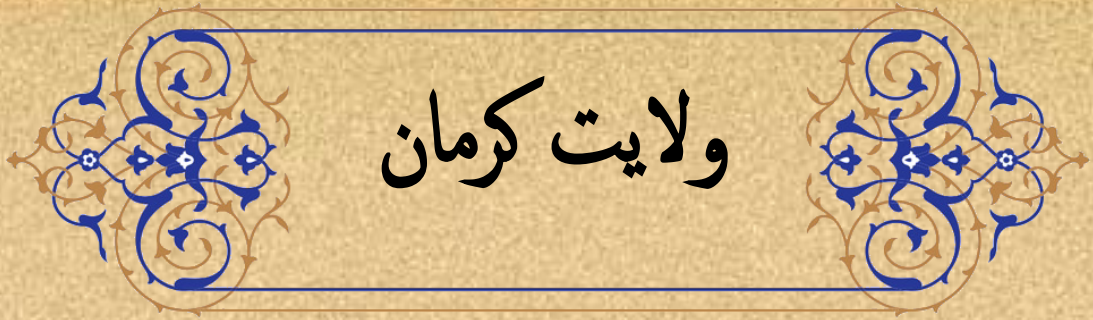
فرهاد اول، پادشاه اشکانی، اقوام ساکن در مناطق جلگه‌ای شرق طبرستان یعنی آمارد ها را به ناحیه خوار در شرق ورامین امروزی کوچ داد و مناطق ایشان به قلمرو تپوری ها افزوده گشت و این‌گونه به مرور ایام، تمام منطقه به اسم ایشان، تپورستان خوانده شد. سکه‌های به‌دست‌آمده از این منطقه نیز این قلمرو را تایید می‌کند.

سید ظهیرالدین مرعشی می‌نویسد (به زبان طبری، تبر، کوه را گویند) اگر گفته وی را بپذیریم و طبرستان را کوهستان معنی کنیم باید به این نتیجه رسید که احتمالاً قوم تپور که نخست در نواحی کوهستانی سکونت داشته نام خود را از نام همین منطقه کوهستانی طبرستان برگرفته است.

تا قرن هفتم هجری قسمت‌هایی از مازندران و گیلان کنونی را که شامل نواحی جنوبی دریای مازندران و ارتفاعات البرز می‌شد طبرستان می‌خواندند. این سرزمین در قرون نخستین اسلامی به دلیل دور بودن از مرکز حکومت و موقعیت خاص جغرافیایی، مسکن و پناهگاه امنی برای بسیاری از گروه‌ها و حکومت‌های محلی بود که در مطالب فوق به این حکومت‌ها پرداختیم.

بن مایه ها

- ۱- ابن اسفندیار، محمدبن حسین، (۱۳۶۴)، تاریخ طبرستان، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر.
- ۲- ابن خرداد به، المسالک و الممالک، (۱۳۷۱)، ترجمه سعید خاگرد، تهران: میراث ملل.
- ۳- استرابو، جغرافیای استرابو، (۱۳۸۲)، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات.
- ۴- اصطخری، ابواسحاق، (۱۳۴۰)، المسالک و الممالک، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۵- پرگاری، صالح، (۱۳۷۵)، نگاهی به جغرافیای مازندران در دو قرن اول هجری، تهران: علوم انسانی دانشگاه الزهرا.
- ۶- حجازی کناری، سید حسن، (۱۳۷۲)، پژوهشی در زمینه نام‌های باستانی مازندران، تهران: روشنگران.
- ۷- گیلانی، شیخ علی، (۱۳۵۲)، تاریخ مازندران، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۸- مرعشی، سیدظهیرالدین، (۱۳۴۵)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تصحیح محمد حسین تسبیحی، تهران: موسسه مطبوعاتی شرق.
- ۹- باقری زادگنجی، نبی‌الله، رضوی، سید ابوالفضل، (۱۳۹۶)، از طبرستان تا مازندران تاملی بر دگرگونی مفهومی و جغرافیایی طبرستان از آغاز تا قرن هفتم هجری، پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی ایران شماره اول، ۹۷-۱۱۰.



ولایت کرمان

الهه تنگسیری

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه خلیج فارس

دیباچه

کرمان یکی از کلانشهرهای ایران است، که مرکز شهرستان کرمان و استان کرمان می‌باشد. جمعیت این شهر طبق سرشماری بر اساس آمار سال ۹۵ معادل ۵۳۷،۷۱۸ نفر بوده است. وسعت شهر کرمان نزدیک به ۲۴۰ کیلومتر مربع است و به دلیل وسعت شهری و جمعیت، این شهر جزو کلانشهرهای ایران طبقه‌بندی شده و حاشیه‌نشینی، یکی از مهم‌ترین مشکلات شهر کرمان به حساب می‌آید.

“ کرمان یکی از مهم‌ترین شهرهای جنوب شرقی ایران است و از نظر مساحت شهری نیز یکی از بزرگترین شهرهای ایران به شمار می‌رود. کرمان به لحاظ علمی، یکی از شهرهای دانشگاهی و پزشکی ایران به شمار می‌آید و از قطب‌های پیوند اعضا در ایران است. کرمان یکی از پنج شهر تاریخی ایران به شمار می‌رود. این شهر در طول تاریخ خود، چندین بار پایتخت سلسله‌های ایرانی شده است. شهر کرمان با ۱۷۶۰ متر ارتفاع از سطح دریا، چهارمین مرکز استان مرتفع در ایران به‌شمار می‌آید.

کرمان مرکز استان کرمان است که در ۵۷ درجه و ۵ دقیقه طول و ۳۰ درجه و ۱۷ دقیقه عرض جغرافیایی قرار دارد. این شهر از شمال با یزد، از شرق با دشت کویر، از غرب با رفسنجان و از جنوب با بم، همسایه است. پژوهشگران، کرمان را یکی از شهرهای قدیمی فلات ایران می‌دانند و کشف آثار تاریخی کهن در این منطقه بر قدمت زندگی در آن صحنه می‌گذارد. برخی از کارشناسان معتقدند بهرام پنجم از سلسله ساسانیان، این شهر را بنا نهاده است.

شهر کرمان حوادث بسیاری، از قحطی و خشکسالی، تا حمله بیگانگان را در تاریخ حیات خود دارد. مورخان، بوتیا، کرمانیا، کارمانا و گواشیر را از دیگر نام‌های شهر کرمان در طول تاریخ می‌دانند.

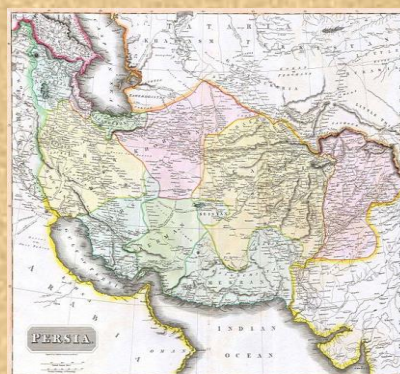
طی سال های ۲۱ الی ۲۴ هجری قمری، این شهر بارها مورد هجوم اعراب قرار گرفت و علی رغم مقاومت های بسیار مردم، سرانجام کرمان سقوط کرد. اما مجددا در دوره صفاریان آرامش به این شهر بازگشت، برای کرمان، دوره های سامانیان، دیلمیان و آل بویه نیز آرام سپری شد، ولی در عصر غزنویان بار دیگر آسایش از آن رخت بست.

تاریخچه نام کرمان

نام تاریخی کرمان کارمانیا، و یکی از ایالات تاریخی سابق ایران است. این استان در تلاقی راه های ارتباطی فارس، سیستان، خراسان و هندوستان قرار دارد. در کتیبه بیستون، نام این ایالت بویته (بوتیا) آمده است.

جغرافیای تاریخی کرمان

ایالت کرمان قسمت عمده اش از بلاد «جروم» یعنی گرمسیر بوده و در حدود یک چهارم آن، کوهستانی و محصول بلاد سرود یعنی سرد سیر در آنجا به عمل می آمده است؛ زیرا قسمت اعظم خاک این ایالت در کویر واقع شده و بین شهر های آن، بیابان های بزرگ افتاده و آبادی های آن مثل آبادی های فارس به یکدیگر متصل نیست.



کرمان در دوره سلاجقه (سلجوق) از بهترین و آبادترین بلاد محسوب می شد ولی در قرن هفتم، شهر های آن ایالت خراب بود و کشتزار ها بی حاصل و اهالی سرگردان و بیچاره بودند و بالاخره در پایان قرن هشتم جنگ های امیر تیمور، ویرانی و خرابی کرمان را تکمیل کرد و آن ناحیه را به ورطه خرابی و بدبختی فرو برد. مقدسی در قرن چهارم، کرمان را به پنج کوره یعنی پنج ولایت تقسیم کرده که هر ولایتی به اسم کرسی آن ولایت موسوم بوده است، از این قرار: اول بردسیر با ناحیه خبیص در شمال آن، دوم سیرجان در مرز فارس، سوم بم، چهارم نرماسی واقع در سمت شرق و حاشیه کویر و پنجم جیرفت مجاور سواحل دریای عمان. کرمان از شمال و شرق به کویر و از جنوب غربی به دریا محدود بود و از طرف مغرب به قول اصطخری، مرز کرمان در نزدیکی سیرجان مانند آستینی در خاک فارس پیش رفتگی داشت.

شهر بابک نیز چنان که بعضی از نویسندگان قدیم ذکر کرده اند از توابع ایالت کرمان به شمار می آمده است. سیرجان، کرسی اسلامی قدیم کرمان در زمان ساسانیان نیز، شهر عمده آن ایالت بود و جغرافی نویسان عرب زبان آن را السیرجان و الشیرجان نوشته اند. خرابه هایی که اخیرا در قلعه سنگ، بالای تپه ای در ۵ کیلو متری شرق سعید آباد سر راه بافق کشف گردیده همان محل سیرجان کرسی قدیم است؛ زیرا از وسعت خرابه های مزبور با توجه به مسافت هایی که در کتب جغرافیای قرون میانه ذکر گردیده معلوم می شود که آن خرابه ها در همان محل شهر سیرجان واقع است و اگرچه ناحیه کنونی سیرجان فقط جزئی از ولایت قدیم آن است، همچنان نام قدیم خود را حفظ کرده است. سیرجان پس از ورود اسلام کماکان مرکز اسلامی ایالت کرمان

باقی ماند و تا اواسط قرن چهارم که جنوب ایران تحت استیلای آل بویه درآمد بر این حال بود. حاکمی که از طرف آل بویه برای کرمان تعیین گردیده ابن الیاس نام داشت، به علت نامعلومی از سیرجان به بردسیر (کرمان) منتقل و دستگاه و دیوان دولتی را به کرمان کنونی آورد از آن پس سیرجان از اهمیت افتاد. با این حال باز سیرجان در آن زمان بزرگ ترین شهر کرمان بوده است. سقف خانه های آن شهر را به علت کم بودن چوب، طاق زده بودند.

سیرجان در زمان آل بویه از شیراز بزرگ تر و باشکوه تر بود و دو بازار داشت، کهنه و نو با سرمایه های هنگفت و پارچه های قماشی که سیرجان از جهت آنها معروفیت خاص داشت؛ همچنین کوچه های وسیع و عمارت های خوب و باغستان هشت دروازه.

برج و باروی شهر سیرجان به قدری مستحکم بوده که بارها در مقابل حمله های تیمور و سرداران و گماشتگان او مقاومت کرد و چنان که در متون تاریخی آمده است، نزدیک به دو سال در محاصره لشکر تیموریان به مقاومت خود ادامه داد تا اینکه بالاخره به علت اتمام آذوقه، ساکنین شهر مجبور به تسلیم شدند. پس از این حمله، نام سیرجان از تاریخ محو و محل صحیح آن نامعلوم شد؛ تا اینکه در اثر کاوش های اخیر در خرابه های قلعه سنگ، آثاری از این شهر بزرگ قدیمی یافت شد.

تاریخ شکل گیری شهر کرمان

شهر کرمان از با قدمت ترین شهرهای فلات ایران است و به گفته بعضی مورخان و پژوهشگران، سابقه سکونت و استقرار انسان در آن به هزاره چهارم قبل از میلاد می رسد و به شهادت اوراق تاریخ در طی قرون متمادی، دوران پرنشیب و فرازی را طی نموده و شاهد دگرگونی های زیادی در گذرگاه های تاریخ حیات خویش بوده است. شهری که با مردم سختکوش و شجاع آن، به علت پایداری به منظور حفظ استقلال، حاکمیت، کیان، ملیت و مذهب خویش در دوران تاریخ دیرینه و سراسر افتخار اما توأم با رنج، مرارت و سختی های خویش، همواره مورد تاخت و تاز متجاوزان و حکام خودکامه قرار گرفته و در این زمان، علاوه بر خسارات و خرابی هایی که بر ثروت ملی آن وارد آمده، از لحاظ تلفات جانی نیز، متحمل از دست دادن گروه کثیری از همه قشرهای جامعه اش شده است، این شهر اهمیت قابل ملاحظه ای دارد و غیر از شهر تبریز که در مرز شمال واقع است، بر هیچ شهری به اندازه این شهر از منجیق فلک فتنه نباریده است « شهری که از حیث قدمت تاریخی، یکی از قدیمی ترین و با سابقه ترین شهرهای باستانی کشور ایران و جزو یکی از پنج شهر تاریخی این مملکت است. اگر کسی تاریخ این شهر را با دقت بخواند، چنان است که همه تاریخ ایران را خوانده است.» درباره تاریخ این شهر، همین بس که از سال ۲۱ ه.ق (۶۴۱ م) تا سال ۱۳۹۷ ه.ق (۱۹۷۷ م / ۱۳۵۷ ه.ش) یعنی در مدت ۱۳۳۶ سال، ۲۷۲ تن بر این شهر حکمرانی کرده اند.

کرمان، شهری است که در طول تاریخ در اثر حملات و زد و خورد های متوالی اجانب از یک سو، و خشونت های طبیعی چون سیل، زلزله، قحطی، خشکسالی و شیوع بیماری های فراگیر و از سوی دیگر، متحمل

خسارات جانی و مالی فراوان شد که آثار شوم آن ها بر چهره شهر و مردم آن به جای مانده است؛ اما باز هم حیرت بینندگان را برمی انگیزد، چرا که آثار گرانبها و فراوانی از سلیقه و ذوق بجای گذاشته است و هنوز بجای میگذارد.

درباره قدمت این دیار، آثار ارزشمندی از گذشته های دور گواهی می دهند که بعضی از آن ها را در اینجا برمی شمیریم:

کرمان از ولایات تابعه کوروش بوده و محلی مطمئن برای او بشمار می رفته است. در عصر داریوش کبیر نام کرمان جزء ولایات تابعه هخامنشی آمده است و در کتیبه بنای شوش، کلمه ای مشاهده می شود که نام چوب درختی بوده است که برای استحکام بنای ساختمان ها (شاید همان کاخ) به کار می رفته و محل تهیه این چوب، کرمان ذکر شده است. در این مورد داریوش می گوید: « چوب بیش مکن از گنداره (پیشاور) و کرمان حمل شود ».

در متن کتیبه ای که از شاپور اول ساسانی، در اطراف کعبه زرتشت در نقش رستم فارس بدست آمده است، شاپور درباره قلمرو خود چنین می نویسد: منم خداوندگار مزداپرست، شاپور شاهنشاه ایرانیان و غیر ایرانیان. امارات و ولایات امپراتوری ایران اینها هستند: پارس، پارت، خوزستان، میشان، آشور، آذیان، عربستان، آذربادگان (آذربایجان)، ارمینیا (ارمنستان)، سسیگان، کرمان و سیستان.

در تشریح سفر بازگشت اسکندر مقدونی پس از فتح هند نوشته شده که « اسکندر مقدونی سرزمین کرمان را برای تصرف هندوستان پیموده، و هنگام مراجعت با لشکریان خود که حدود یکصد و بیست هزار نفر پیاده و پانزده هزار نفر سواره بودند، به شهر کرمان وارد شد و فرمان داد که مدت یک هفته لشکریان وی در این شهر استراحت کنند و به جشن و سرور پردازند و از این مطلب معلوم می شود که شهر کرمان در آن عصر تا چه حد وسیع، آباد و پر نعمت بوده که توانسته این همه لشکر را به خود راه دهد و آذوقه آنها را فراهم سازد».

در کتب تاریخی از عهد قدیم، چند جا به نام کرمانیان با ذکر بخشی از ایران بر می خوریم.

پارسی ها به شش طایفه شهری و ده نشین، و چهار طایفه چادر نشین تقسیم شده اند شش طایفه اول عبارتند از: مرفیان، ماسپیان، پانتالیان، دروسیان، گرمانیان در خصوص گرمانیان تصور می رود همان کرمانیان باشند.

(در کتیبه های هخامنشی ظاهراً مقصود از کلمه کارمانیا همان کرمان است.)

بروس، مورخ کلدانی و کاهن مردوک در ذکر فتح بابل توسط کوروش و مسلط شدن کوروش بر نبونید، پادشاه بابل می نویسد: « ... کوروش با او به رأفت رفتار کرده به کرمان تبعیدش کرد تا در آنجا سکنی گزیند، نبونید در آنجا تا آخر عمر بزیست و در همان جا در گذشت ».

بنا به مندرجات اکثر کتب تاریخی، بنای اولیه شهری که اینک بنام کرمان شناخته می شود، در دامنه و تپه های مجاور کوه های صاحب الزمان و در محدوده قلعه های دختر و اردشیر و بافت پیرامون آنها واقع در شرق شهر فعلی کرمان بوده و پایه آن در دوران پادشاهی اردشیر بابکان گذارده شده است. قلعه اردشیر بالای تپه ای بنا گردیده و در دیواره های آن خشت های بزرگ به کار گرفته شده، قلعه دختر کوچکتر از قلعه اردشیر است؛ بین این دو قلعه بناهای متنوع همانند مسجد و... به چشم میخورد. بقایای بناهای موجود، گواه بر این است که لااقل در زمان اردشیر بابکان در همین محل شهری آباد با قلعه های مهم وجود داشته که در آن زمان نامش (گواشیر) بوده است.

حدود ۴۳۰ سال قبل از اسلام، به هنگام فتح کرمان بدست اردشیر، این محل گواشیر نام داشته که مرکز ولایت کرمان بوده است. بخشی از خانه های مسکونی مردم فقیر، در پای دامنه های این دو تپه و قلعه شکل یافته بوده و بعداً با گسترش تدریجی شهر کرمان در جهت غرب توسعه یافته و با توجه به توسعه و رونق اقتصادی در دوره های بعد از اسلام این شهر به تدریج نضج گرفته و رفته رفته بزرگتر شده تا جایی که وسعت آن به حدود دویست هکتار هم رسیده است. با گذشت زمان و به دلیل نا امنی منطقه و حمله غارتگران و دزدان، علاوه بر حصارهای رفیعی که دور قلعه دختر و قلعه اردشیر کشیده شده بود، گرداگرد شهر نیز حصارهای بلند کشیده شد.

تاریخ ایران در زمان ساسانیان و همچنین در حاشیه گشتاسب، پسر لهراسب در سال ۵۷۷۲ از هبوط آدم به طالع میزان آن را بنا نهاد و در آن بنای آبادانی نهاد و آتشکده ساخت و بعد از آن اسکندر رومی بر ایران مستولی شد و ممالک ایران را به ملوک طوایف بخش کرد، کرمان در تصرف اشکانیان بود در اواخر عهد ملوک طوایف در این خطه دلگشا، هفتواد نامی کرمانی، امیر بود قلعه ای در بالای کوهی بساخت. اردشیر بابکان که سر سلسله و پادشاه اول ساسانیان بود ملوک طوایف را در ایران برانداخت و به کرمان آمد. ملک هفتواد بستد به طالع میزان بنای این شهر عظیم گذاشت که اکنون آثار حصار و خندق آن خارج شهر باقیست و آن را موسوم به گواشیر نمود....»

گفته شده چون اردشیر به کرمان رفت در آنجا حاکمی بود که بلاش نام داشت و جنگ شدیدی در گرفت و اردشیر در آن جنگ شخصاً شرکت داشت و بلاش را اسیر کرد و شهر را گرفت و فرزند خود را که نیز اردشیر نام داشت در آنجا گذاشت و....» و قلعه ای که بنام اردشیر معروف است، شاید در زمان همین اردشیر بابکان و پسرش اردشیر که حاکم کرمان بود ساخته شده باشد و پیش از آن، از قلعه دختر، قلعه کهنه از شهر دفاع و حفاظت می کرده اند.

بنای شهر کرمان تا قرن چهارم ه. ق، در جنوب شرقی قلعه اردشیر و قلعه دختر و در پار این دو قلعه شکل میگیرد و از قرن چهارم ه. ق به بعد، رشد شهر به سمت غرب بوده است و از قرن نهم به بعد، رشد شهر و محلات آن از غربی ترین نقاط شهر قدیم به سمت شمال و سپس به جانب جنوب شرق بوده است. در بخش

سازمانی کرمان، و قبل از خراب کردن حصار، ۳۲ محله وجود داشته است که در حال حاضر اکثراً به صورت قدیمی خود و بعضاً به صورت مخروبه و گاهی با انجام تغییرات جزئی باقی مانده اند.

در سال ۱۲۹۳ هجری قمری، دور شهر کرمان تقریباً یک فرسخ (۶ کیلومتر) به شکل قنات (خیارچمبر) و طولش از دروازه خراسانی (دروازه گبری) تا دروازه رق آباد (ریگ آباد) و عرضش از دروازه وکیل تا دروازه ارگ و این شهر با برج و بارو و خندق هایی به عرض تقریبی ده متر و عمق چهار متر، محصور بوده است.

شهر کرمان مشتمل بر شش دروازه بوده است، به این شرح (خلاف حرکت عقربه های ساعت):

۱- دروازه مسجد یا دروازه وکیل در محل فعلی میدان شهداء (مشتاق) ۲- دروازه ناصری واقع در شرق محله شهر ۳- دروازه گبری یا خراسانی ۴- دروازه سلطانی یا دولت ۵- دروازه ارگ یا دروازه باغ ۶- دروازه رق آباد

وسعت شهر کرمان که تا اواخر قاجاریه و در داخل حصار، حدود دویست هکتار بود، با تخریب حصارها که از دهه اول قرن حاضر با تخریب دروازه ها شروع شد و تا دهه ۱۳۴۰ ادامه یافت، در سال ۱۹۶۹ میلادی مصادف با ۱۳۴۵ ه.ش، بر اساس نقشه ای که روگراستون ترسیم نموده است به ۴۰۰ هکتار رسیده؛ یعنی در نیمه قرن ۱۴ ه.ش وسعت شهر کرمان دو برابر شده است. بر اساس آمار منتشر شده شهرداری کرمان، محدوده خدماتی شهر در سال ۱۳۵۷ به ۳۰۷۲ هکتار و در سال ۱۳۶۵ به ۵۰۸۸ هکتار و در سال ۱۳۷۱ به ۷۶۵۲ هکتار در سال ۱۳۷۵ به ۱۱۰۰۰ هکتار و در سال ۱۳۷۸ به حدود ۱۵۰۰۰ هکتار رسیده است.

جمعیت کرمان در قرن هفتم، از ۱۲۰۰۰۰ نفر ذکر شده است و در آغاز دوران حکومت قاجاریه، حدود ۴۰۰۰۰ نفر بوده اند.

بناهای تاریخی کرمان

۱- مسجد جامع کرمان:

مسجد جامع (مظفری) در ضلع غربی میدان مشتاقیه واقع است. ساخت این بنا به دستور امیر مبارزالدین محمد مظفر و به دست توانمند حاج محمد یزدی آغاز و در اواخر سال ۷۵۵ به پایان رسیده است. سردر بلند و رفیع انبار کاشی های معرق بطور بسیار زیبایی تزئین شده است. بر روی سردر، دو مناره بلند و یک ساعت بسیار زیبا قرار گرفته است. درب ورودی مسجد نیز چوبی و نقره است. این مسجد دارای سه درب ورودی است که در خیابان شریعتی، ضلع غربی میدان مشتاق و دیگری در بازار قدمگاه قرار دارد.



۲- حمام گنجعلی خان:

حمام گنجعلی خان، از زیباترین و قدیمی ترین حمام های ایران است که در اواخر قرن دهم هجری شمسی به فرمان گنجعلی خان، حاکم کرمان ساخته شد. این حمام بخشی از مجموعه بزرگی به همین نام که در وسط بازار کرمان ساخت شده است و شامل مسجد، کاروانسرا، ضرابخانه و آب انبار است. سردر حمام با مقرنس کاری و نقاشی های عصر قاجار، به بازار کرمان شکوه و زیبایی خاصی بخشیده است. معماری بنا، کار استاد سلطان محمد، معمار یزدی است که طراح و معمار همه بناهای گنجعلی خان در کرمان بوده است. حمام گنجعلی خان در اوایل دهه ۱۳۵۰ به موزه تبدیل شد. در این موزه مجموعه ای از وسایل گرمابه های سنتی



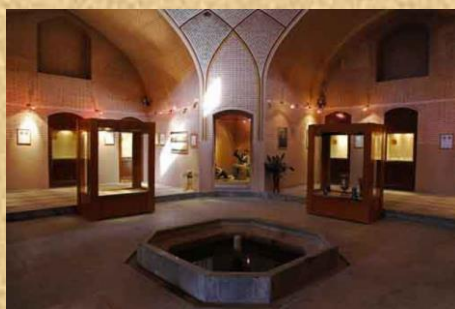
ایران، با کمک نور به طرز زیبایی به نمایش درآمده است. حمام گنجعلی خان مجموعه ای است با فضای متناسب و اثری بدیع با کاشی کاری ها، نقاشی ها، گچبری ها، مقرنس کاری ها، کاربندی های زیبا که سنگ ها و تزئینات سنگی بسیار ظریف و زیبایی در آن به کار رفته است. رختکن حمام، ۶ غرفه دارد که هر غرفه به طبقه ای از طبقات اجتماع، مانند سادات، روحانیان، خوانین، اعیان، بازاری ها و رعایا اختصاص داشته است.

۳- مسجد گنجعلی خان:

این بنا در ضلع شمال شرقی میدان گنجعلی خان کرمان واقع شده و بخشی از مجموعه گنجعلی خان است که در حدود ۱۰۰۷ ه.ق توسط گنجعلی خان، حاکم منصوب شاه عباس صفوی، ساخته شده و به نظر میرسد که نمازخانه کاروانسرای بزرگ، مجموعه یا مدرسه بوده است. در ورودی این مسجد، طاق نماهایی با تزئینات گچی وجود دارد که پس از گذشتن از آن به سر در مسجد میرسیم.



۴- موزه سکه:



ضرابخانه، یکی از عناصر مجموعه گنجعلی خان کرمان است. بنای ضرابخانه با چهارصد سال قدمت تاریخی در ضلع شمالی میدان گنجعلی خان و در داخل این مجموعه کم نظیر دوران صفوی، جای گرفته است. بادگیر زیبای مدرسه ابراهیم خان، از داخل میدان بر فراز آن خودنمایی میکند که تقابل آن با گنبد چهارسوق، زیبایی خاصی به فضا بخشیده است.

۵- جوپار:

کوهساران جوپار، دلپذیر ترین مناظر طبیعی را در اطراف این منطقه به وجود آورده اند. جوپار، بیلاقی است واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب شهر کرمان با مناظر زیبا و دلپذیر و به یادماندنی از طبیعت بکر. فضای منطقه جوپار هنوز هویت سنتی و زیبای خود را حفظ کرده است.



۶- جیرفت، گهواره تمدن :

مجموعه عوامل و شرایط مناسب در طول هزاره های گذشته، موجب شده تا یکی از شکوفاترین تمدن های بشری در این بخش از ایران شکل گیرد. حوزه فرهنگی هلیل رود با مرکزیت جیرفت در طول هزاره سوم پیش از میلاد، عصر طلایی در این منطقه به شمار میرود. نتایج حاصل از کاوش های باستان شناختی در تپه های کنارصندل، همراه با اشیاء و آثار بدست آمده از گورستان های پیش از تاریخ کناره هلیل رود، حکایت از وجود جامعه ای ثروتمند و صنعتگر با رفاه اجتماعی و اقتصادی، در این مرحله از تاریخ منطقه دارد. این جامعه، ضمن برطرف ساختن نیازهای خود، دست ساخته های هنری و فرآورده های صنعتی خویش را از طریق بازرگانان به نقاط دور و نزدیک تمدن های هم عصر، صادر میکرده است.

۷- کلوت ها:

لوت مرکزی، مشخص ترین واحد جغرافیایی است که در آن نمونه های کامل انواع مختلف عوارض بیابانی دیده میشود. یکی از مهمترین عوارضی که از مرکز لوت تا غرب کشیده شده "کلوت ها" است. این عوارض،



یکی از پدیده های زیبای طبیعی هستند، که در نوع خود در دنیا نظیر ندارند و در هیچ یک از بیابان های دنیا نمی توان چنین مناظر زیبایی را دید. "کلوت ها"، در فاصله ۴۰ کیلومتری شرق و شمال شرقی شهداد قرار دارند. این عوارض بر اثر فرسایش آبی و بادی شدیدی به وجود آمده اند و در جهت شمال غربی و جنوب شرقی کشیده شده اند.

۸- شهداد، دیار دیرپای تاریخ:

بخش شهداد، از پهناور ترین بخش های کرمان است که از نقطه آغازین تاریخ آن، اطلاع دقیقی در دست نیست. همینقدر میدانیم که قدمت این دیار به ماقبل از تاریخ میرسد. شهداد موقعیت مناسبی بر سر راه های بزرگ تاریخ داشته و دروازه ارتباط سیستان و بلوچستان، به کرمان و خراسان بوده است.

جغرافیای تاریخی کرمان از ورود اسلام تا امروز

شرایط جغرافیایی و طبیعی کرمان به خصوص وضعیت خاص اقلیمی آن، در تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن در قرون نخستین اسلامی نقش تعیین کننده ای داشته است. به طوری که بسیاری از تحولات مهم سیاسی در کرمان تحت تأثیر همسایگان آن چون فارس و سیستان و خراسان بوده است. گسترش اسلام در این منطقه نیز به دلیل ویژگی‌های جغرافیایی آن متفاوت از سایر مناطق بوده است. جایگاه کرمان، سبب تحولات اجتماعی و فرهنگی مهمی شد. دوری این سرزمین از مرکز خلافت اسلامی، سبب شد که به مکان امنی برای شکست خوردگان سیاسی و نظامی و پایگاهی برای سازماندهی شورش‌های دینی و مذهبی تبدیل شود. بدین ترتیب شرایط برای حضور پیروان جریان‌های مختلف فکری و عقیدتی، از جمله خوارج، فراهم گردید. علاوه بر زرتشتیان و مسیحیان که در این سرزمین سکونت داشتند، با ورود اسلام به این ایالت و به دنبال افتراق و انشعابی که در میان مسلمانان رخ داد، گروه‌های مختلف مذهبی تحت عنوان فرقه و مذاهب اسلامی نفوذ پیدا کرده و اسباب گسترش کیش خود را در سرتاسر ایالت فراهم آوردند. اقتصاد کرمان نیز، تحت تأثیر همسایگی خراسان و فارس و سنگر گرفتن قفص‌ها (گروهی از مردم دزدپیشه در نواحی کرمان) در کوه‌های جنوب کرمان قرار داشت. تحقیق، اضر بر آن است که با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع دست اول به بررسی جغرافیای تاریخی کرمان در قرون نخستین اسلامی پرداخته و بر این اساس به این نتیجه رسیده که موقعیت جغرافیایی کرمان یکی از عوامل بسیار مهم در تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن در این دوره است.

بررسی سیر تحولات تاریخی شهر و بافت کهن کرمان از ساسانیان تا قاجاریه

- مبانی نظری و پیشینه تحقیق:

پدیده شهر و شهرنشینی همواره در تاریخ این سرزمین یک پدیده خودجوش و انسانی محسوب شده که نمونه‌هایی از آن را میتوان به شهر سوخته، با قدمت ۵ هزار ساله و یا دیگر شهرهای ایران با قدمت ۲ تا ۳ هزار سال پیش اشاره نمود که نشانه تمدن و اجتماع انسان‌ها، در قالب نظام‌های حکومتی باستان و در مکان‌های مناسب بنا شده‌اند. پس شهر و شهرنشینی یک پدیده وارداتی و نوین نیست، بلکه با تاریخ کهن این سرزمین هماهنگ و همگام بوده است.

ایجاد شهرها، دومین انقلاب عظیم در فرهنگ انسان، روند اجتماعی برجسته‌ای بود که بیشتر موجب دگرگونی در روابط متقابل انسان با انسان‌های دیگر گردید، تا تغییر در واکنش‌های او نسبت به محیط؛ بنابراین، پیدایش شهرها را باید نقطه عطفی در تاریخ اجتماعی انسان به حساب آورد. در باب سابقه تاریخی سکونت و شهرنشینی در ایران باید گفت که حداقل از هزاره چهارم پیش از میلاد یعنی شش هزار سال پیش، آثار سکونت و

شهرنشینی ابتدایی در ایران وجود داشته است. اسناد و نقل قول های بجا مانده از مورخان و نویسندگان یونانی، حاکی از وجود شهرهای متعدد در دوران هخامنشی و علاقه آنان به ایجاد شهرها و اسکان جمعیت است. رونق و رواج شهرنشینی و ایجاد شهرهای متعدد در دوران سلوکیان، اشکانیان، ساسانیان دلیل بر این امر است. شهرنشینی پس از فتح ایران، به دست مسلمانان نیز ادامه یافت. علی رغم سابقه طولانی شهرنشینی و ایجاد شهرها در ایران، اطلاعات جمعیتی درباره آنها بسیار اندک بوده، اسناد و مدارک تاریخی مربوط به جمعیت شهرهای کشور، فاقد استمرار منطقی است. نتیجه آنکه حد فاصل بین شرق دریای مدیترانه تا رود سند خاستگاه اولین شهرها و تمدن های شهری است و کناره رودهای دجله و فرات یا بین النهرین، نیل و سند را می توان از جمله نخستین مکان های زایش و رویش شهرها اعلام داشت. ایرانی ها از هزاره های پیش از میلاد در زمینه احداث خانه ها و ایجاد شهرها، پیشرفت قابل ملاحظه ای کرده بودند و سومریان نیز، در پنج هزار سال قبل در دشت بین النهرین بدون برخورداری از امکانات امروزی، برای خانه سازی اقدام نمودند. بدون شک وجود تپه های باستانی در کرمان نیز، حکایت از سابقه دیرین خانه سازی و سکونت بشری در این منطقه دارد. کشفیات پرفسور کالدول در سال ۱۳۴۳ ه.ش (۱۹۶۴ م) در تپه یحیی و آثار به دست آمده مربوط به هزاره پنجم تا سوم قبل از میلاد را آشکار نمود. مطالعات باستان شناسی در شهداد، اطلاعات با ارزشی را در مورد زندگی در هزاره های قبل از میلاد در کرمان را ارائه می دهد.

در ایران نیز اوضاع جغرافیایی و زمینه های تاریخی، تولد شهر را سبب میشود. شهر به تدریج تحت تأثیر عوامل مختلف درونی و بیرونی توسعه می یابد. قلب شهر یا مرکز آن دارای جاذبه های اداری و مذهبی است.

ساخت و مورفولوژی شهر ایرانی، تابع سیستم های سیاسی- اجتماعی (حکومت) بوده است. شهرهای ایران کهن، فضایی هماهنگ شده با نظام اداری- اجتماعی داشته اند که بر آن ها گسترده بوده است.

در دوران باستان و به ویژه در دوره مادها، عبارت بود از قلع های محکم و قوی بر فراز تپه یا نقطه های سوق الجیشی، که در دامنه و در پس دیوارهایش نقاط زیستی کوچک و بزرگ پراکنده بود. در این دوره، شهر در واقع نماد شهر - معبد و یا شهر - قدرت بود. در دوره هخامنشی نیز شهر در واقع، هم معلول و هم علت یک سازمان اداری، مدیریتی، نظامی، سیاسی متمرکز و قاهر بوده؛ سازمانی که برای کارا بودن به نوعی سلسله مراتب اجتماعی و طبقاتی نیاز داشت که به خوبی در شکل و ساخت شهر نمایان می باشد و مشتمل بر دژ حکومتی، شار میانی و شار بیرونی بوده و مجموع ساختمان های پاسارگارد بر روی فضایی به طول ۲.۵ کیلومتر برپا شده بود.

در عهد سلوکی، ساخت نوشهرها به منظور تحکیم و گسترش سلطه آنان بر سرزمین مفتوحه، به سرعت افزایش یافت. ساخت بیش از ۴۰۰ شهر جدید در کنار قلعه نظامی، حاکی از سیاست شهرسازی دولت سلوکی است. در این دوره شاید برای اولین بار مفهوم میدان در شهر، رنگ گرفت. شهر شرقی در دولت اشکانی، در واقع محل استقرار طبقات اجتماعی میگردد و با ادغام در محیط اطرافش، نظم خودانگیخته محیطی را بر نظم

منطقی و برنامه ای آن تحمیل نمود و بدین ترتیب شهر قدیم را در سازمان جدید مستحیل کرد و ساخت فضایی و کالبدی آن کمابیش همانی است که در شهر پارتی وجود داشت. در این دوره، در نقشه های شهرسازی و معماری، بیشتر طرح های ملی حاکم بود و به زبان دیگر، شهرها بر اساس نقشه های یونانی و به صورت شکل های هندسی طراحی شدند.

شهر در دولت ساسانی، معمولاً به حصاری ختم میشود که چهار دروازه به چهار سوی عالم داشته، در این شهرها کهندژی با باروی کنگره دار، بخش نظامی شهر را تشکیل میداد. قسمت اساسی شهر در شارسستان بود. بر گرداگرد کهندژ، بازارهایی در درون دیوارهای شارسستان و گاهی در بیرون آن قرار گرفته بود.

شهر در دوره اسلامی، بخصوص در قرون اولیه، در واقع ساختی شبیه به آنچه که در زمان ساسانیان بود داشت؛ اما به تدریج بر اثر تأثیر عوامل و شرایط جدید متحول گشت و عناصر با اهمیتی نظیر مسجد جامع، بازار و محله در آن به وجود آمد. در این زمان، شهر اسلامی عناصری همچون مسجد جامع، بازار، محله، گذرگاه و دروازه، برج و بارو را در خود داشت و در قرن اول و در دوران خلفای عباسی دچار تحولاتی شد.

در عین حال که مفاهیم پیشین شهر را در خود داشت، آن را به روز کرد، و بدان عینیت بخشید بدین گونه که میدان بزرگ شهر که میانه آن کاخ خلیفه و مسجد جامع بنا گشته، در واقع همان کهندژ سابق را تداعی می کرد؛ در اطراف میدان خانه های اُمرا و نزدیکان خلیفه و دیوان ها قرار داشت، میان دروازه های بزرگ، کوی ها و دروازه های دیگر قرار داشت که همان شارسستان سابق بود و در پیرامون آن محله هایی برپا می شد. مردمان از هر صنعت، حرفه، قبیله و قومی در آن مستقر می شدند که همان ربض بود و این خود دارای کلیه نهادهای شهری، بازار، میدان و محله بود و سابقه آن به قبل از اسلام منتسب بود. با روی کار آمدن ترکان در ایران و تشکیل دولت سلجوقی، شهر گسترده تر شد و در ارتباط آن با سرزمین های تابع آن و یا به عبارتی منطقه تحت نفوذ آن تعریف می گردد و در شهر، محلات اعیان و اشراف از سایر محلات جدا می گردد، یعنی جدایی خاص دوران ساسانی و سامانی دوباره به وجود می آید و متعاقب آن، با هجوم مغول ها به ایران به تدریج دوران افول شهرنشینی در ایران آغاز شد.

تغییر در نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور به تدریج در تغییر نظام شهری و کالبد شهر ایران موثر واقع شد. میراث فرهنگی امروزی شهرهای ایران اکثراً یادگاری از دوران صفویه در کالبد و چهره خود دارند. سلطنت ناصرالدین شاه، نقطه عطفی در دگرگونی اجتماعی و اقتصادی کشور و شهرها بود. انحطاط نظام ایلی، ریشه حکومت را در شهرها مستقر ساخت. در دوره پهلوی، شهرها شروع به تحول و دگرگونی نمودند و تجددطلبی، مدرنیسم و تجددگرایی شکل گرفت. این دوران، حلقه اتصال و سیر تکامل شهر در گذشته و حال بشمار می آید. جهت گیری اصلی برنامه ریزی به سوی گسترش زیرساخت های صنعتی و اقتصادی و سرمایه گذاری در شهرها به تدریج باعث شد، بنیادهای اقتصادی شهرها و عملکرد آن ها دگرگون شود؛ با وجود اینکه توسعه فضایی ناشی از این دگرگونی ها در شهرها بسیار کند تحقق یافته، ولی شهرها تغییرات بنیادی در ساختار و

محتوای خود را یافتند. اقدامات آن دوران با مشورت نمایندگان قدرت های خارجی انجام پذیرفت و کلا تغییراتی مورد تصویب قرار گرفت که بتواند به شهر ایرانی چهره ای نو ببخشد.

با تمرکز سرمایه در شهرها به تدریج اختلاف سطح درآمد بین شهر و روستا افزایش یافت. اصلاحات ارضی، از جمله عوامل مؤثر در مهاجرت های وسیع روستا به شهر شد. از یک طرف، جریان سرمایه ها به دگرگونی سریع عملکرد شهرها منجر شد و از طرف دیگر موج عظیم مهاجران، حاشیه نشینی را در اطراف شهرها بوجود آورد. شهر به گسترش فضایی و همه جانبه خود دست زد و دوگانگی در ساختار فیزیکی، اقتصادی و اجتماعی شهرها به وجود آمد. رشد سریع شهرنشینی آغاز شد و نتیجه آن شهرنشینی مشکل زا بود. اقتصاد تک محصولی (نفت)، در حاشیه قرارگرفتن بخش کشاورزی، مهاجرت روستاییان باعث رشد سریع شهرها، هم در تعداد و هم در ابعاد آن ها شد. بازتاب فضایی رشد شتابان بصورت افزایش تعداد نقاط شهری در دوره (۶۵-۱۳۴۵) به سه برابر آن و افزایش تعداد جمعیت در این فاصله زمانی به ۴.۵ برابر ظاهر شد. درصد شهرنشینی به ۵۴.۳ رسید و در سال ۱۳۷۰ به ۵۸٪ رسید. جنگ تحمیلی این جریان را رونق داد. جابجایی جمعیت از مناطق جنگ زده به نواحی امن و مهاجرین افغانی در این دوره، به رشد شهرنشینی سرعت بخشیدند. به دنبال آن، جمعیت ایران در سال ۱۳۸۵ به ۷۲۳۶۰۰۰۰ نفر و درصد جمعیت شهری آن به ۶۸.۵٪ رسیده است.

سابقه سکونت و استقرار انسان در دیار کرمان نیز به هزاره چهارم پیش از میلاد بر میگردد. اکتشاف ده ها مرکز بزرگ و کوچک در کرمان اشاره می کند که سکونت در این منطقه مربوط به قبل از تاریخ می باشد. سرپرستی سایکس، کشف مرکزی در خنیمان در غرب کرمان را که متعلق به دوران مفرغ است، اعلام می کند.

اشیاء و براساس یافته های جدید باستان شناسی، گروهی از ظروف مکشوفه در «خنیمان» را هم زمان با اشیاء مکشوفه از گورستان سوم شهداد میداند و به مشابهت های اشیاء برنزی این مجموعه، با برخی از برنزه های شهداد و تپه یحیی اشاره دارد و بر اساس تاریخگذاری اولین کاوشگر شهداد اشیاء مذکور به اواخر هزاره چهارم پ.م تعلق دارند.

منطقه کرمان، از مناطقی است که در زمان ساسانیان مورد توجه خاص قرار میگیرد و برای نخستین بار در تاریخ، به بنیان گذاری شهری موسوم به «گواشیر» (در کرمان) برخورد میکنیم که در آن محلاتی معمور و آتشکده ای بزرگ وجود داشته است. به احتمال قریب، منظور از این آتشکده همان گنبد جبلیه فعلی است که سابقه تاریخی آن، خود گواهی بر قدمت طولانی شهر کرمان دارد. این گنبد بر روی شیب ملایم مخروط افکنه کوه های صاحب الزمان، در شرق شهر کرمان واقع گردیده است. این گنبد مربوط به دوره ساسانیان است که آن را مربوط به ۳ هزار سال قبل دانسته اند که معبد سنگی یا آتشکده زرتشتیان بوده و نیمه تمام مانده. شهر کرمان نیز به فرمان اردشیر اول ساسانی، به عنوان یک دژ امپراطوری، بنا نهاده شده است. پس نتیجه میگیریم

سکونت در استان کرمان از قدمتی طولانی برخوردار بوده و این خود، یکی از عوامل مؤثر در پدید آمدن شهر کرمان در نقطه کنونی بوده است.

مراحل رشد و توسعه شهر ایرانی در ادوار مختلف تاریخی به شرح زیر بوده است:

۱- تحولات رشد شهرها:

بافت تاریخی: بافت تاریخی را می توان هسته اولیه هر شهر دانست. قلعه یا ارگ و آنچه که به عنوان پایه گذاری یک شهر جدید از زمان های پیش ساخته شده، میتواند نام بافت تاریخی به خود گیرد. در بافت تاریخی شهرها، معمولاً ساختمان های قدیمی و بناهای با ارزش و هسته اولیه بازارها قرار دارد.

۲- بافت قدیم، شکل گیری شهر ایرانی- اسلامی:

بافت قدیمی بافتی است که به دور هسته اولیه شهرها یا بافت تاریخی تنیده شده است. انتهای مرحله زمانی شکل گیری این بافت، به اواخر دوره قاجار میرسد. هسته اولیه شهرها که بافت قدیمی به دور آن تشکیل میشد، اغلب در محل تقاطع راه های قدیمی و باستانی، مثل تهران و یا در نزدیکی نقاط با اهمیت مثل پل ها، رودخانه ها، همانند دزفول بوجود آمد.

۳- بافت میانی، رشد آرام شهرها و شروع تغییرات کالبدی در آنها:

با شروع شهرسازی دوره جدید، بافت تازه ای گرداگرد بافت قدیم تشکیل شد (سال ۱۳۰۰ تا اوایل دهه ۴۰۰) هم زمان با شکل گیری بافت میانی شهرها، تغییرات کالبدی جدیدی نیز در بخش قدیم شهر صورت گرفت.

۴- جغرافیا و روابط انسانی:

خیابان کشی های جدید، تخریب بافت قدیمی با ایجاد میادین در مرکز شهر و خیابان های عمود بر هم شروع شد. بافت میانی نیز به موازات جاده ها، رشد و گسترش یافت.

۵- بافت جدید، رشد شتابان شهرسازی و گسترش بی رویه شهرها:

با شروع دهه ۴۰ و با شدیدتر شدن تغییر و تحولات در اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشور، بافت جدیدی به دور بافت قبلی شهرها شکل گرفت. با گسترش سریع شهرها و افزایش رشد شهرنشینی، سطح بسیار زیادی از اراضی اطراف شهرها به زیر ساختمان رفته و تعادل زیست محیطی بین سطح شهر و باغات و اراضی کشاورزی بهم خورد. گسترش فیزیکی شهرها بدون برنامه و بدون هیچ نظارت و کنترلی از طرف سازمان های دولتی صورت گرفت. با توسعه شهر، به تدریج بافت پیوسته شهر تبدیل به بافت گسسته شد و مشکلات بسیاری پدید آمد.

۶- بافت پیرامونی، گسترش شهرسازی:

با افزایش جمعیت شهرها و مهاجرت شدید روستائیان به شهرها، نیاز به مسکن و خدمات شهری افزایش یافته و قیمت زمین بشدت بالا رفت. مهاجرین فقیر به نقاط پست، داخل و یا خارج شهر روی آوردند. بسیاری نیز در پشت دروازه های شهرها مستقر شده و تشکیل شهرک های خودرو و بی برنامه را دادند. از سوی دیگر، به دنبال ایجاد کارخانه جات متعدد و ایجاد ادارات گوناگون، شهرک سازی ها و ایجاد مجتمع های مسکونی، اداری و کارگری و محلات جدا از شهرها ولی وابسته به آن شدت گرفت.

۷- بافت اقماری، گسترش ناپیوسته شهر:

این قسمت که از دهه ۶۰ تا اوایل دهه ۷۰ شکل گرفت، شامل ایجاد شهرک های گوناگون در اطراف شهرهای بزرگ بود. رشد سریع این شهر گونه ها، و رواج ساخت و سازهای بدون برنامه و اسکان جمعیت مهاجر، منجر به پیدایش یا دامن زدن به مشکلات بسیاری شد: عدم تعادل بین فضاهای شکل گرفته، شیوع مسائل اجتماعی، زوحی و روانی و ... از جمله این مشکلات هستند.

۸- گسترش متروپلی شهر به همراه ایجاد شهرهای جدید:

رشد سریع و وسیع شهرهای بزرگ چون تهران، پیدایش شهرک های خودرو و متراکم شدن شهرهای کوچک و متوسط اندام اطراف این شهرها، منجر به پیدایش شبکه شهری گسترده ای شد. شهرهای مادر که ناتوان در ارائه خدمات، تسهیلات و شغل، به تازه واردین و جمعیت در حال رشد است، روز به روز متراکم تر شده و به حالت انفجاری نزدیکتر میشود. به دنبال روبرو شدن شهرهای بزرگ با چنین مشکلاتی، تصمیم به ایجاد شهرهای جدید گرفته شد. ایجاد شهرهای جدید مرحله ای است که با گسترش متروپلی و رشد لجام گسیخته و بدون کنترل شهرهای بزرگ همراه بوده است.

سخن پایانی

شهر "کرمان" در دوران پر از فراز و نشیب خود تحولات زیادی به خود دیده است؛ مسائل و مصائب فراوانی را تجربه کرده و این مسائل و مصائب و تجربیات، از مردم این شهر، افرادی صبور، امیدوار و قوی ساخت.

رشد و توسعه شهری، متأثر از مکان جغرافیایی، شرایط و وضعیت اقتصادی و عوامل سیاسی و اجتماعی بوده است که جابجایی های متعددی برای کرمان ایجاد کرد. تغییر مکان از ارتفاعات، به سمت زمین های هموار آن و به سمت شمال و در نهایت به سمت غرب، موجب گسترش جمعیت در دشت هموار کرمان شده است.

توسعه به سمت شمال، به جهت دسترسی به منابع آب و زمین های حاصلخیز و مستعد کشاورزی بوده است. جهت گیری به سمت غرب به دلیل قرار گیری در مسیر راه فارس و گسترش به سمت جنوب، به دلیل قرار گیری در مسیر جاده هرمز بوده است.

گسترش شهر در ابتدا بسیار آرام و به صورت نقطه ای بوده، اما از دوره صفویه به این سو گسترش قابل توجهی داشته؛ به طوری که مرتباً دیوارهای شهر جابجا شده و نظام های حکومتی تأثیر بسزایی در رشد و توسعه شهری داشته اند.

دوره سلاجقه، غزنوی و صفویه، دوره اوج رشد و شکوفایی کرمان بوده و آثار ارزشمند فرهنگی این شهر متعلق به همین دوره ها بوده؛ در دوره افشار، زند و قاجار رشد شهر ادامه یافته و جهت توسعه نیز، به سمت غرب روانه شد.

بن مایه ها

۱- ابن اثیر، علی بن محمد، (۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م)، الکامل فی التاریخ، تصحیح محمد بن عبدالرحمن مرعشی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۲- ابن حوقل، محمد (۱۳۶۶)، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورة الارض)، جغرافیا، ترجمه دکتر جعفر شعار، چاپ اول و دوم، تهران: امیر کبیر.

۳- بارتولد، ولادمیر، (۱۳۰۸)، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور (طالب زاده)، چاپخانه اتحادیه تهران.

۴- حدود العالم من المشرق الی المغرب، جغرافیا، ترجمه دکتر منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، بی تا.

۵- دانشور، محمد، باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، (۱۳۸۳)، از قلعه دختر تا دقیانوس، ناشر مرکز کرمان شناسی.

۶- روستا، جمشید، (۱۳۹۸)، تاریخ تحولات سیاسی- اجتماعی کرمان در دوران میانه، انتشارات خاموش.



ولایت سغد

فاطمه جلایری فر

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه خلیج فارس

دیباچه

ایالت سغد که مهم ترین ایالات ماورالنهر محسوب می شود، به شهرهای بزرگ و آبادی تقسیم می شد که مهم ترین این شهرها سمرقند و بخارا بود. سلسله های هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان، کوشانیان، هپتالیان، ترکان و ساسانیان در این منطقه حکومت کردند. نام این منطقه در اساطیر ایرانی نیز آمده است. در هنگامی که ایالت سغد به دست مسلمانان فتح شد این سرزمین به دو بخش سغد سمرقند و سغد بخار تقسیم شده بود، که میراث فرهنگی ساسانیان را به دوش می کشیدند. با ورود اسلام، این سرزمین به دست حکام محلی به عنوان هایی مانند: سغد شاه، اخشید، ورخومان، طرخون و غورک اداره می شد. با حمله ویرانگر مغولان، سرزمین آباد سغد جایگاه و آبادانی خود را از دست داد. سرزمین سغد از جمله مناطقی بود که در زمینه شهرنشینی به رشد و بالندگی رسید. نام ایالت سغد ریشه در معنای شهر و سکونتگاه دارد و مردمان این سرزمین جزء نخستین کسانی بودند که در کناره ی رود زرافشان به شهرنشینی روی آوردند. شرایط جغرافیایی و طبیعی این سرزمین، از جمله قرار گرفتن شهرهای آن در کنار رودهای پرآب، بهره مندی از دشت ها و ریگزارهای وسیع، عبور مهم ترین راه های تجاری از این منطقه و کشاورزی، باعث شکوفایی شهرهای این ایالت شد. این منطقه همیشه مورد تهاجم اقوام بیگانه قرار داشته است. در ادامه به ویژگی های جغرافیایی ایالت سغد می پردازیم تا بتوانیم به شناخت روشنی از این ایالت دست پیدا کنیم .

تاجیکستان ریشه در تاریخ سرزمین ایران دارد که در منابع مختلف با نام های متفاوتی از آن یاد شده است، از جمله این نام ها می توان به: سغد، سغد باستان، ماورالنهر، حوزه قدیم بلخ خیوه و ترکستان اشاره کرد. به این سرزمین سغدیاناً هم گفته می شود. مردم آن به زبان سغدی که از زبان های ایران باستان است، سخن می گفتند. سغدیان با یورش اعراب و ترکان از بین رفته اند. دانسته های ما از سغد با توجه به یافته های باستان

شناسی یا نوشته های نویسندگان سده های نخستین اسلامی مانند ابوریحان بیرونی است. برخی از آیین های ایران باستان مانند سوگ سیاوش ریشه در ایالت سغد دارد. شغل پردرآمد مردم منطقه سغد بازرگانی بوده است. آیین های مانوی، بودایی، زرتشتی و ترسایی در ایالت سغد رواج داشته اند. برخی منابع، ریشه نیاکان تاجیک را اقوام آریایی می دانند و این ریشه به ایرانیان شرق زمین یعنی باختری ها، سغدی ها، پرنی ها و دها می رسد. ایالت سغد بعد از غلبه اعراب بر این ناحیه، ماورالنهر خوانده شده است.

پیشینه تاریخی سرزمین سغد

نام ایالت سغد در اوستا "سوغده" و در سنگ نوشته داریوش "سوغوده" و به یونانی "سغدیانا" آمده است. با توجه به یافته های باستان شناسی، نخستین تمدن عصر برنز در منطقه سغد بوده و آغاز شهرنشینی در آن به هزاره چهارم پیش از میلاد برمی گردد. در کتاب اوستا از سرزمین سغد نام برده شده است. در عصر هخامنشیان سرزمین سغد از ساتراپ های این امپراتوری بوده است. در کتیبه بیستون از سرزمینی به نام سغدیانا سخن گفته شده است. در دوران هخامنشی، سغدیان به صورت عشایری زندگی می کردند. با حمله اسکندر به سرزمین سغد با وجود مقاومت آنها، باز هم مقدونیان بر آنها چیره شدند و بزرگترین قلمرو زمینی یونانیان در آسیا سرزمین سغد بود؛ اما بعد از مدتی، سغدیان از امپراتوری سلوکیان جدا شدند و حکومت یونانیان باختر را تشکیل دادند.

در زمان امپراتوری کوشانیان، احتمالاً حوزه رود زرافشان و سغد زیر نظر کوشانیان نبوده، چرا که بر اساس مدارک سکه شناسی تنها یک سکه از کوشانیان در این سرزمین یافت شده است. بعد از کوشانیان، ساسانیان در سرزمین سغد قدرت گرفتند تا اینکه قوم هپتالیان در ماورالنهر به قدرت رسیدند. تنها مسعودی در مروج الذهب، هپتالیان را از اقوام سغدی می داند. ساسانیان با کمک گرفتن از ترکان، بر هپتالیان غلبه کردند و سرزمین هپتالیان میان ساسانیان و ترکان تقسیم شد و سغد در دست ترکان افتاد و آمودریا مرز بین امپراتوری ترک و ساسانیان شد. ساسانیان سلطه مداوم بر این سرزمین نداشتند. در کتیبه کعبه زرتشت در نقش رستم متعلق به شاپور اول، سغد از سرزمین های خراج گزار شاپور ذکر شده است.

با ورود اسلام به سغد، این سرزمین توسط حکمران های محلی که استقلال سیاسی کامل داشتند، اداره می شد. در منابع چینی، از پادشاه سغد با عنوان اخشید یاد شده است. بعد از ورود اسلام تا مدتی، سغد تحت حاکمیت فرمانروایان محلی بود. زمانی که سامانیان قدرت گرفتند، سرزمین سغد کامل زیر سلطه آنها قرار گرفت. سغد بعد از حمله مغول ها از رونق و آبادی گذشته برخوردار نبود، به گونه ای که صفی الدین بغدادی صاحب مراد اطلاع در این باره می گوید: " (سغد) روزگاری از جنان دینا بود اما الان ویران است و قوم تاتار همه نواحی آن را خراب کرده اند."

موقعیت جغرافیایی سغد

یک تمدن باستانی ایرانی، در سرزمین فرارودان بود که مرزهای آن در سغد (به سغدی : soʻyd)، کشورهای تاجیکستان، شرق ازبکستان، غرب قرقیزستان و جنوب قزاقستان واقع شده است.

ایالت سغد یا سغدیانای قدیم، سرزمین خرم و حاصلخیزی است که در میان دو رود جیحون و سیحون واقع شده است. این سرزمین از رود زرافشان یا همان رود سغد و همچنین از رودی که از کنار دو شهر گش و نَخشب می گذرد بهره می برد. این سرزمین در شمال فلات ایران قرار داشت. سغد از غرب به ایالت خوارزم و بیابان غز، و از شرق به مناطق کوهستانی غور و فلات پامیر و قسمتی از بلندی‌های شمال هندوستان، و از جنوب به رود جیحون، و از شمال به رود سیحون و قسمتی از سرزمین ترکان در آن طرف سیحون محدود می شد. برخی، ایالت سغد را در اقلیم چهارم دانسته‌اند و یاقوت حموی و قزوینی آن را در اقلیم پنجم، و مقدسی این سرزمین را در اقلیم ششم دانسته است. مساحت سغد ۳۶ فرسخ در ۴۶ فرسخ بوده است. بسیاری از جغرافی دانان و مورخان بر این باورند که سرزمین سغد از جنات اربعه است. سغد در طول تاریخ معمولاً بخشی از امپراتوری‌های بزرگ بوده است، اما توسط



نقشه سغد در سال ۳۰۰ پیش از میلاد به عنوان یکی از ایالت‌های امپراتوری سلوکی

دولت شهرهای کوچک اداره می شد. بزرگترین دولت شهر این سرزمین سمرقند و بخارا بوده است. سمرقند مرکز سیاسی و بخارا مرکز دینی این سرزمین بودند و کرسی ایالت سغد محسوب می شدند. سرزمین سغد به علت وجود رود زرافشان در این منطقه، بسیار حاصلخیز است. مهمترین شهرهای سغد: بخارا، سمرقند، خُجَنو، شهر سبز و پنجکت بودند.

اقلیم و آب و هوای ایالت سغد

اقلیم ولایت سغد معتدل است. زمستان‌های نه چندان سرد دارد و تابستان‌های آن گرم است. در این ولایت، بادهای گرم و خشک می وزد.

رودهای ولایت سغد: سیردریا (که از رودهای اسفهره، خواجه باقرغان، آق سو و... تغذیه می شود)، همچنین زرافشان، کشتوت و مَغان در کشاورزی مورد استفاده هستند. این ولایت دارای دو دریاچه بزرگ به نام اسکندرکول و آق سقان است.

خاک ولایت سغد خاک هایی از نوع هموار با رنگ خاکستری روشن که در کوهستان‌ها، خاکستری آن تیره است که به تدریج به خاک ارغوانی رنگ، خاک کوهی - جنگلی و خاک مرغزاری کوهی تغییر می‌کند.

گیاهان این منطقه از نوع بیابانی و نیمه بیابانی است، مانند آویشن و خار پای شتر و

از حیوانات پستاندار در این منطقه می‌توان به روباه، شغال، زرگوش، برسوک، خوک بیابانی، بز کوهی، برس برفی اشاره کرد.

رودخانه ها و دریاچه های منطقه سغد ماهی های محلی به نام گلا ماهی، زغال ماهی، لق ماهی، بُرت ماهی، شیر ماهی دارد.

خاستگاه پیدایش ایالت سغد

برای پاسخ به پرسش چگونگی و ماهیت آغازین پیدایش شهرها، دو وجه وجود دارد:

الف: روایت هایی که بر پیدایش اسطوره‌ای شهرها توجه دارند، که ممکن است متکی بر واقعیت های تاریخی هم باشند.

ب: تامل در کاوش های باستان شناختی و بازشناسی.

با توجه به این دلایل شهرهای ایالت سغد تحت تاثیر عوامل گوناگون به وجود آمده‌اند و رشد یافته‌اند. وندیداد، سغد را به عنوان دومین سرزمین می‌داند که اهورامزدا آن را به وجود آورده است.

در رساله شهرستان‌های ایرانشهر، سغد سرزمین "هفت آشیان" خوانده شده است که هفت شاه اسطوره‌ای با نام های جمشید، ضحاک، فریدون، منوچهر، کاووس، لهراسب و گشتاسب، این هفت شهر را بنا کرده‌اند. چون سرزمین سغد همواره مورد یورش مهاجمان شرقی (تورانیان) قرار داشته، نام آن در حماسه های ایرانی دیده می‌شود. در شاهنامه فردوسی، شهرهای سغد، شکوهمند و متاثر از شرایط سیاسی حاکم بر این منطقه نشان داده شده‌اند. شهرهایی چون کنگ (گنگ) دژ و سیاوشگرد نمونه هایی از شهرهای اسطوره‌ای منطقه سغد است. منابع، مکان گنگ دژ را در خراسان در شمال دریای فراخکرت و یا در شرق ایرانشهر، در نزدیکی دریاچه سدویس در مرز ایرانویچ و در دیگر منابع، در سرزمین توران و خوارزم مشخص کرده‌اند. منابع پهلوی کنگ دژ و سیاوشگرد را یک شهر میدانند که کی خسرو آن را بر سیاوشگرد بنا کرده است؛ اما فردوسی آن را دو شهر جداگانه می‌داند که هر دو را سیاوش بنا کرده است و در شاهنامه به تأثیر از خدای نامه‌ها، بنای شهر کنگ دژ در میانه سرزمین توران و ایران، توسط سیاوش بیان شده است. برخی گنگ دژ را با تاشکند (چاچ) و برخی دیگر، حتی با بیت‌المقدس مطابق می‌دانند. در رساله شهرستان های ایران بنای شهر سمرقند را به کاووس نسبت داده‌اند.

دو شهر مهم ایالت سغد یا سغدیانای باستانی، سمرقند و بخارا است که درگذشت پاره‌ای از سرزمین ایران به شمار می‌رفت.

بخارا

بخارا از آبادترین و مهمترین شهرهای سغد شمرده می‌شد. پیدایش مدارس و مراکز علمی در بخارا، باعث آبادانی آن شهر شد و در دوره‌های تاریخی قبه‌الاسلام خوانده شد. برخی نام اصلی بخارا را بُمَجْکَتْ، نُمُوجْکَتْ، لمجکث یا بُمَجْکَتْ میدانند. برخی از تاریخدانان بُمَجْکَتْ را مرکز شهر بخارا دانسته‌اند، که بُمَجْکَتْ به ارگ گفته می‌شده است. چینی‌ها در قرن پنجم پیش از میلاد بخار را (نومی) می‌نامیدند، که این نام مخفف نومجکث است. یاقوت حموی در این‌باره می‌نویسد: "وجه تسمیه این شهر (بخارا) را هرچند تجسس کردم، نیافتم." تاریخ بخارا و آثار البلاد، نرشخی و قزوینی با استناد به حدیثی از پیامبر درباره این شهر نام اصلی آن را "فاخر" دانسته‌اند که به مرور زمان به بخارا تغییر یافته است. برخی معتقدند که ریشه بخارا از واژه بخار، معادل واژه بودایی "وهاره" گرفته شده است.

عطاملک جوینی درباره وجه تسمیه بخارا می‌نویسد: "اشتقاق بخارا از بخار است که به لغت مجمع علم باشد و این لفظ به لفظ بت‌پرستان اُیغور و خُتای نزدیک است که معابد ایشان را که موضع بتان است، بخار گویند." صاحب برهان قاطع درباره ریشه نام بخارا می‌گوید: "شهری مشهور از ماورالنهر و مشتق از بخار است به معنی بسیار علم چون در آن شهر علما و فضلا بسیار بودند بنابراین بدین نام مرسوم شده است." در بخش اسامی بخارا، از کتاب تاریخ بخارا آمده است که: "احمد بن محمد بن نصر می‌گوید که نام‌های بخارا بسیار زیاد است و در کتاب خویش نیمجکت آورده است و باز در جای دیگر دیدم بومسکت آورده است و جای دیگر به تازی نوشته از مدینه الصفریه، یعنی سارستان روئین و به جای دیگر به تازی مدینه التجار، یعنی شهر بازرگانان و نام بخارا از آن هم معروف تر است و هیچ شهر خراسان را چندین نام نیست و به حدیثی نام بخارا، فاخره آمده است."

بخارا میان جلگه قرار داشت و به صورت حصاری با حدود دوازده فرسخ در دوازده فرسخ بوده است. این حصار در دوره سامانیان فرو ریخته است.

پیشینه تاریخی شهر بخارا بسیار کهن است، اما اوج اعتبار و شهرت این شهر در دوران اسلامی است. این شهر از نخستین مناطقی بود که اقوام بیابانگرد آن سوی جیحون در آن یکجانشین شدند. در این سرزمین، اشیایی از عصر مفرغ کشف شده است. بارتلد معتقد است که موقعیت مکانی شهر بخارا، برخلاف دیگر شهرهای این منطقه تغییر نکرده است. در اوستا یا کتیبه بیستون نامی از بخارا به میان نیامده است. هرودوت نیز از این سرزمین سخنی به میان نیاورده است. یک کتیبه بودایی از قدرت کوشانیان در شهر بخارا سخن می‌گوید و کهن‌ترین آثار مربوط به وجود انسان در بخارا، مربوط به همین دوره است. در زمان تسلط ترکان و اعراب، اداره سرزمین بخارا در دست حاکمان محلی به نام بخارا خداه بود که اینها تا دوره اسلامی حکومت کردند. بخارا در

زمان سامانیان به اوج رونق رسید و پایتخت سامانیان بود. بخارا تا قبل از حمله مغولان آباد بود و بعد از آن به سبب کینه و جهل مغول ها به نابودی رسید. سفرنامه ابن بطوطه این را تاکید می کند که بخارا نزدیک به یک قرن بعد از حمله مغول ها متروکه و ویران شده بود. جهانگشای جوینی می گوید: " یکی از بخارا پس از واقعه گریخته بود و به خراسان آمده، احوال بخارا از او پرسیدند، گفت آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند جماعت زیرکان که این تقریر شنیدند اتفاق کردند که در پارسی موجزتر از این سخن نتواند بود."

بخارا توابع و روستاهای فراوانی داشت. خُجاده، مَغکان، بَمَجَکث، طَواویس و زَنَدَنَه از شهرهای مهم، در حصار بخارا بودند. اما طواویس از اهمیت بیشتری برخوردار بود. نام باستانی این شهر " ارقود" است و طواویس را اعراب بر آن شهر نام نهادند. رامتین و بیکنند از شهرهای مهم پیرامون بخارا بودند. بیکنند از مناطق مهم تجاری بازرگانی بود، که مدینه التجار نامیده شده است. به گفته نرشخی شهر رامتین، پایتخت زمستانه امیران بخارا بوده است. رامتین اکنون در ۱۸ کیلومتری شمال بخارا قرار دارد. اصطخری بخارا را، " دارالملک" همیشگی ماورالنهر می خواند. بخارا زمستان های سرد و تابستان های بسیار گرم دارد. ساکنان اصلی بخارا، تاجیکان هستند و مردم این منطقه به فارسی تاجیکی سخن می گویند.

سمرقند

سمرقند، قصبه سغد و مرکز ایالت سغد بود. مقدسی در این باره می گوید: " اگر کسی بپرسد که چرا بخارا را که امیرنشین و جایگاه دیوانست مرکز نشناختی؟ به او گفته می شود شاه نشین بودن دلیل مرکز بودن آن نمی شود، زیرا که شاهان سامانی تنها برای تبرک از سمرقند بدانجا آمدند."

یاقوت حموی، سمرقند را در اقلیم چهارم می دانسته و طول جغرافیایی آن را ۸۹ درجه و عرض جغرافیایی آن را ۳۶ درجه گفته است.

سمرقندی در قندیه، سمرقند را در اقلیم پنجم دانسته است. مساحت شهر سمرقند به گفته اصطخری و یاقوت حموی دو هزار و پانصد جریب بوده است.

بغدادی در مراصد الاطلاع می نویسد: "سمرقند شهری بزرگ است که دوازده دروازه داشت که از آهن بود و بین هر دروازه یک فرسخ فاصله بود."

برخی از روایات، بنیان گذار سمرقند را افراسیاب، قهرمان نیمه افسانه ای شاهنامه می دانند. ادیب الممالک فراهانی می نویسد: "سمرقند را افراسیاب ساخته و آن را دارالملک خود قرار داده که به مرور خراب و ویران شده است."

قزوینی در کتاب آثار البلاد بنیانگذار سمرقند را، کیکاووس بن کی قباد میدانند. برخی جغرافی دانان تبع را سازنده سمرقند می دانند.

اصطخری می‌گوید: "من دروازه‌ای دیدم به سمرقند، روی در به آهن پوشیده و بر یک پاره از آن چیزی نبشته است از آنان پرسیدم گفتند: این دروازه تبع نهاد است و به زبان حمیری بر این آهن نبشته است که دره صنعا تا سمرقند هزار فرسنگ است... زمانی که من در سمرقند بودم آن در را سوزاندند و آن کتاب از بین رفت."

برخی نیز اسکندر را بنیانگذار این شهر دانسته‌اند. کهن‌ترین متن درباره سمرقند نوشته ابن فقیه است که به معرفی سمرقند و حصارها و دروازه‌های آن شهر می‌پردازد و اسکندر را بانی سمرقند می‌داند. جامع‌ترین مطلب درباره سمرقند، در کتاب قندی آمده است: "ابتدای عمارت قلعه این شهر از کیکاووس است و عمارت دویم از ملک تبع است و ملک تبع پادشاهی بود که در جانب ولایت یمن و عربستان بوده و این شهر را فتح کرده بوده است و عمارت سیوم از آن ملک اسکندر است و ملک اسکندر به دور قلعه سمرقند دیواری علی حده نهاد و آن را در حال، دیوار قیامت می‌گویند و عمارت چهارم از آن امیر تیمور گورکان است."

بعد از فتح این شهر به دست مسلمانان، این سرزمین به دست والیانی به نام ترخان اداره می‌شد که از سوی دستگاه خلافت انتخاب شده بودند. نام سمرقند در کتیبه بیستون ذکر نشده است. یونانیان سمرقند را مارکاندا می‌خواندند. سمرقند نیز همچون بخارا تا قبل از حمله مغول از رونق و رفاه خوبی برخوردار بود، اما با حمله مغولان این شهر به ویرانه و خرابه تبدیل شد؛ اما کمی بعد در دوره تیموریان پایتخت حکومت شد و دوباره به آبادی دست یافت. سمرقند به یکی از مهمترین مراکز علمی، فرهنگی جهان اسلام بدل شد. سمرقند از شهرهای کهن آسیای مرکزی است که اسناد و مدارک تاریخی نوشته شده در این شهر از قرن سوم و چهارم پیش از میلاد باقی مانده است. برخی مورخان سمرقند را معرب "سمرکند" پهلوی و مرکنده یا ماری کاندی یونانی دانسته‌اند. برخی نیز سمران را نام عربی سمرقند می‌دانند. برخی مورخان و جغرافیدانان بر این باور هستند که فردی از ملوک یمن به نام شمر، شهر سمرقند را ویران کرده به همین دلیل به آن شمرکند می‌گویند. یعنی سرزمینی که شمر آن را ویران کرد.

صاحب برهان درباره وجه تسمیه سمرقند می‌گوید: "سمرقند معرب سمرکند است و معنی ترکیبی آن ده سمر است و سمر نام پادشاهی بوده از ترک و ترکان. ده را کند گویند و این ده را او بنا کرده بوده است و به مرور زمان شهر شده است."

از مهم‌ترین شهرهای سمرقند: وَرْغَسَر، مَایْمَرْغ، سَنَجَرَفَن، ساودار و دَرْغَم بود. اصطخری دیه مَایْمَرْغ را آبادترین روستای سمرقند میدانند، و این دیه جایگاه اخشید سمرقند بوده است. شهرهای اُشتخین، کشانیه (کشانی) و وِذار در شمال سمرقند قرار داشتند. کشانی یا به گفته اصطخری، کیسانیه قلب ایالت سغد بوده است. صاحب حدود العالم کیسانیه را آبادترین شهر سمرقند می‌داند. ابن حوقل شهر کیسانیه را قلب ایالت سغد خواند، و مردم این شهر را از همه توانگر تر معرفی کرده است. شهرهای مهم کرمینیه، دَبُوسیه و رابنجان میان سمرقند و بخارا و کش و نخشب در نواحی جنوبی سمرقند قرار داشتند. نخشب را اعراب نَسَف می‌خواندند، و زادگاه مقنع امام سپیدجامگان بود. آب و هوای سمرقند نیمه خشک است، و تابستانهای گرم و زمستان‌های

سرد و نسبتاً مرطوب دارد. بیشتر ساکنان این منطقه فارسی زبان هستند و به فارسی تاجیکی صحبت می کنند.

رودهای ایالت سغد

کوه بُتَم (زرافشان کنونی)، در دامنه‌های شمالی فلات پامیر و در واپسین رشته کوه هندوکش سربرآورده و کانون مهم آبگیر دره های سغد به شمار می رود. بلندترین قله این رشته کوه، چیمتارگه است که حدود ۵۴۹۴ متر بلندی دارد. با توجه به نقشه های جغرافیایی کنونی، رود سغد از گروه های ترکستان و زرافشان در جمهوری تاجیکستان و کوه های آلائی سرچشمه می گیرد که در محدوده ۶۸ تا ۷۲ درجه طول شرقی واقع شده اند.

این کوه ها از چهار جهت سرچشمه رودها هستند:

از شمال رود سیحون، از شرق رودهایی که به سوی سین کیانگ می ریزد، از جنوب رودهایی که به جیحون می ریزد، و از غرب در میانه این بخش رود سغد یا زرافشان.

منابع جغرافیایی، سرچشمه رود سغد را کوه بتم در بالای چغانیان می دانند. رود سغد از کوه های بتم تا ریگزارهای ورخشه و بیکنند، به طول ۷۸۰ کیلومتر کشیده شده است. در منابع اسلامی این نهرهایی که از رود سغد جدا شده اند، اریق نامیده شده اند که این ها مهمترین عامل در ترسیم چگونگی نقش شهر واحه ها هستند. رود سغد تقریباً از دو سده پیش زرافشان خوانده شد. استربو، جغرافیدان یونانی به نقل از منابع یونانی، این رود را پولی تیتوس می نامد. نرشخی در سده چهارم قمری رود سغد را ماصف نوشته است. مارکورات آن را معرب ماسپ میداند و کاربرد نام زرافشان را به چینی ها منسوب می کند، اما از توجه به برخورداری پهن دشت و ریگزارهای سغدیانا از طلا، غافل نیست. ابوطاهر سمرقندی در سال ۱۲۵۱ قمری رود سغد را زرافشان نامید و نقش این رود را آبادانی و آبیاری زمین های حاصلخیز اطراف سمرقند دانست، او همچنین به کوهی به نام کوهک اشاره می کند که به علت فاصله ای که بین سمرقند و کرانه های جنوبی رود ایجاد کرده، شرایط را برای باغ آرایبی در شمال سمرقند مهیا کرده است. در اثر نام این کوه، بخشی از رود که در شمال سمرقند عریض تر است دریای کوهک نامیده شده است.



تجارت و راه های تجاری ایالت سغد

اگر با دید جغرافیایی به ایالت سغدیانا نگاه کنیم می بینیم که این سرزمین بر شاه راه بزرگ تجاری شرقی - غربی قرار گرفته است و ایران را از شرق به چین، و ماورای سیحون و ماورالنهر و خراسان را از جنوب به سند و سیستان و مکران پیوند می دهد. سمرقند که مرکز ایالت سغد است، راه شمالی-جنوبی ماورالنهر و خراسان را به سند و در مسیر غربی به نواحی مرکزی ایران پیوند می دادند.

مهمترین راه هایی که از این ایالت عبور می کردند:

راه های شمالی و شرقی، مهمترین راه بودند که از سمرقند به بخش های مرکزی سیردریا می رفت و از ایالت اشروسنه و فرغانه می گذشت. این راه در نزدیکی اشروسنه به دو شاخه تقسیم می شد:

۱- راه غربی از سمرقند به بخارا، بیکنند و آمل می رسید و از دو مسیر غربی به مرکز خراسان می پیوست یا از مسیر شمالی، از کنار رود جیحون می گذشت و به خوارزم می رسید. این راه از جنوب جوزجانان یا (گوزگان)، بلخ، سیستان و سند ادامه می یافت.

۲- راه جنوبی از دو مسیر به بلخ می رسید: مسیر اول از سمرقند، کش، دروازه آهنین، چغانیان، ترمز و بلخ می گذشت و از این مسیر به تخارستان، گوزگانان، دهانه پنجاب و سند، سیستان، کرمان، مکران و هند می پیوست. مسیر دوم از بخارا به نسف، دروازه آهنین و چغانیان وصل می شد..

بر سر راه این مسیرها دو گردنه سخت وجود داشت: یکی در میانه راه سمرقند - بمجکت، که کوه های شمالی رود سغد در اینجا وجود دارند؛ و دیگری کوه های میان سمرقند و بلخ یا بخارا که در واقع، گردنه میانی کش و ترمز تنها راه، رو به جنوب است.

شهرهای واحه ای سغد، در این مسیرها نقش تبادل کالا بین ایران و چین داشتند. سغدی ها از گذشته در بازرگانی شرق و غرب آسیا فعالیت داشتند، و محصولات تولیدی آنها به چین مصر شام و تا روم فرستاده می شد. راه تاریخی جاده خراسان چین را به امپراتوری بیزانس متصل می کرد.

ابن حوقل درباره بازارهای بخارا می نویسد: "در اندرون و بیرون باروی شهر بازار هایی به هم پیوسته است که در مواقع معینی دایر می شود و در آنها به داد و ستد چهار پا و لباس و برده و کالاهای دیگر از قبیل روی و مس و ظروف و لوازم ذخیره ای می پردازند."

مهمترین بازار بخارا، بازار ماخ بود که در آن بت خرید و فروش می شد. سغد بازار های متناسب با نیاز ساکنان خود و مردمان پیرامون داشت. روز بازار، بازارهای هفتگی، ماهیانه، فصلی و سالیانه همیشه برپا می شد. شهر طواویس بازاری داشت که در اواخر پاییز به مدت ده روز برپا می شد و ابوریحان بیرونی، زمان آن را هفت روز نوشته است و مردم طواویس، بیشتر از بازارهای فصلی درآمد کسب می کردند تا از راه کشاورزی. ایسکجکت

پنجشنبه بازار داشت. شرع جمعه بازار و بازار زمستانی داشت که به مدت ده روز بود و بیشتر پوست گوسفند و چوب در آن به فروش می‌رسید. در درخشه بازاری بود که هر پانزده روز یکبار تشکیل می‌شد و در پایان سال آن را بیست روز برپا می‌کردند، و روز بیست و یک را جشن می‌گرفتند. نرشخی در این باره می‌گوید: "این بازار امروزه آدینه بازار است و از آن روی و کرباس به همه ولایت‌ها می‌بردند."

موقعیت استراتژیک سمرقند، یعنی قرار گرفتن بر سر راه قافله‌های بازرگانی هند و خراسان و چین و سرزمین ترکان که بسیار مهم بود. به همین علت سمرقند را بندر بزرگ تجاری ماورالنهر می‌نامیدند. نزدیکی ماورالنهر به چین، از مهمترین علت‌های رونق تجارت در سمرقند و ایالت سغد است. جیهانی درباره سمرقند می‌گوید: "سمرقند فرضه ماورالنهر است و مجمع بازرگانان و همه متاع‌ها بدانجا آرند و از آنجا به شهرها برند." محل تجمع بازرگانان و مرکز بازارهای شهر سمرقند، محلی به نام راس الطاق بود. در سمرقند تجارت برده رونق داشت، به گونه‌ای که منابع تاریخی آن را "جای جمع آمدن بردگان ماورالنهر و پرورش دهنده بهترین بردگان" دانسته‌اند. بازرگانان سغدی در دوره‌هایی مانند ساسانیان و سامانیان بازرگانی را در جغرافیای وسیع از چین تا اروپا در دست داشتند و فرهنگ ایرانی را در این گستره جغرافیایی ترویج کردند.

ساختار شهر واحه‌های سرزمین سغد

برپا شدن شهرهای سرزمین سغد در گرو شکل‌گیری راه‌های تجاری، ایجاد بازارهای شهری سغد در مسیرهای تجاری و چگونگی انشعاب جوه‌های آب از رود سغد، سرچشمه می‌گیرد. تهاجم مکرر اقوام شرقی به شهرهای سغد، یکی از مهمترین دلایل ساخت حصار و باروهای مستحکم بود، که استوارترین این باروها در پیرامون شهر بخارا بود. شارستان هر شهر سغد، به کوی‌های متفاوتی تقسیم می‌شد. ربیض (قسمت بیرونی شهر) به مزارع - باغ‌ها و بر اساس جریان رودهایی که از رود سغد جدا شده بودند، به چهار باغ‌ها و کوشک‌ها تقسیم می‌شد. شهر بخارا به علت وجود رودها گسترش یافت. ارتباطی که بین شکل گرفتن شهرهای سغد به عنوان دژهای مستحکم دفاعی و موقعیت طبیعی و جغرافیایی این ایالت وجود داشت، در کنار بازار و معبد، کالبد شهر واحه‌های سغد را تشکیل می‌داد. خاستگاه شهر بخارا در زمان باستان ریامیثن بود، و پس از آن در دوران اسلامی بازار ماخ خاستگاه بخارا شد که به آن مسجد مگاک می‌گفتند. بارزترین عاملی که سبب بالندگی ساختار شهرهای واحه‌ای سغد بود، ماندگار بودن موقعیت مکانی آن‌ها است. مقدسی در این باره تفاوتی میان بخارا و سمرقند قائل نمی‌شود و شاه‌نشین بودن بخارا را به علت معتبر بودن آن نمی‌داند. او می‌گوید به نسبت دیگر شهرها، این دو شهر با هم رشد می‌کند اما جای یکدیگر را نمی‌گیرند. در ابتدا سمرقند مهمتر از بخارا بوده است، در دوران کوشانیان و هپتالیان، بخارا مرکزیت پیدا می‌کند. اما در قرون نخستین اسلامی دوباره سمرقند به مرکزیت سیاسی می‌رسد. امیر اسماعیل دوباره بخارا را به مرکزیت بر می‌گزیند، تا اینکه امیر تیمور کاری می‌کند که سمرقند بالاتر از بخارا قرار می‌گیرد و پس از آن دوباره بخارا قدرت پیدا می‌کند. این سخن برای دیگر شهرهای این ایالت مانند چاچ (تاشکند) هم که نسبت به سمرقند و بخارا مرکزیت

پیدا کرده بود، صادق است. شهر واحه های سغدی، پیوند ناگسستنی با یکدیگر داشتند و متناسب با شرایط اقلیمی، طبیعی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رشد می کردند.

دیوارنگارهای سغدی

سغدیان هنرمند، متن های دینی را ایجاد می کردند که در آغاز سده بیستم میلادی در واحه های ترخان، در ترکستان چین کشف شدند. که این آثار از سه دین بودایی، مانوی و مسیحی بود. مبلغان سغدی نه تنها آثار دینی را به زبان سغدی نقل می کردند، بلکه کتاب هایی را به زبان سغدی ترجمه کردند. همین نقل داستان به زبان سغدی، باعث شد که



این داستان ها به زبان های دیگر بازگو شوند و باعث انتقال هنر داستان سرایی سرزمین های شرق، به دیگر سرزمین ها شود.

سنت هنری سغدیان قبل از اسلام، در قالب دیوارنگاره های کشف شده در سغد قابل رویت است. این دیوارنگاره ها در ویرانه کاخ های اشراف سغدی، در شهرهای پنجک، ورخشه و افراسیاب یافت شده است. پیشینه دیوارنگاری به دوران هخامنشی می رسد. اولین دیوارنگاری (نقاشی دیواری) سغدی، مربوط به اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم میلادی است. این سنت از هنر یونانی - ایرانی رایج، در دوره کوشانی ها سرچشمه گرفته است و بعداً سغدیان هنر خود و داستان های حماسی و پهلوانی را به این نقاشی های دیواری اضافه کردند. محتوای اصلی این دیوارنگاری ها که در سرزمین سغد یافت شده اند، ششصد شمایل نگاری ایزدان، حوادث تاریخی، قصه های حماسی و پهلوانی و قصه های عامیانه تشکیل می دهند.

نمونه ای از این دیوارنگاری، دیوارنگاری کاودیوار یا طاقچه مهرباب تالار اصلی در شهر پنجکت است. این کاودیوار در مرکز دیوار شمالی تالار با پیکر مردانه ای تزیین شده بود که در یک طرف آن یک زن و در طرف دیگر آن یک شیر بود. این دیوارنگاره به سده هشتم میلادی تعلق دارد که ویش پرکر، ایزد سغدی را نشان می دهد. دیوارنگاره های دیگری در کنار کاودیوار در همین تالار یافت شده که قصه ای ناشناخته را شرح می دهد که به پیروزی قهرمان داستان در برابر دروازه دژ می رسد. دُونک و وَغ قهرمانان این داستان هستند. متن این کتیبه شامل ۱۲ سطر به صورت عمودی است که با ابعاد ۴۰ در ۲۰ سانتی متر در قاب قرار گرفته است. خط نوشتاری کتیبه شبیه به خط نوشته های کوه مغ است. با مراجعه به اصول کتیبه شناسی، تاریخ این کتیبه را می توان به نیمه دوم سده هفتم یا اوایل سده هشتم میلادی نسبت داد. ارائه سبک خاصی در نقاشی دیواری یکی از ویژگی های هنر سغدی است، برای مثال ایزدان و ایزدبانو ها را موجوداتی بالدار ترسیم می کردند، در این نقاشی ها ابزار موسیقی دیده می شود و تختی که ایزدان بر آن نشسته اند معمولاً به حیواناتی مانند اسب یا شیر یا سیمرغ تکیه داده است.

سخن پایانی

شهرهای ایالت سغد به علت موقعیت جغرافیایی خود، یعنی قرار گرفتن در کنار رود زرافشان یا همان رود سغد از نظر شهر، در جهت رشد و بالندگی قرار گرفتند و از زمین حاصلخیز و آب و هوای خوب بهره مند شدند. همه اینها در کنار هم باعث شد که مردمان این منطقه در رفاه قرار گیرند، که این به دو علت بستگی دارد:

الف: نقش راه های تجاری که باعث شده بود ایالت سغد به محلی برای تلاقی فرهنگ های ایرانی و غیرایرانی باشد.

ب: تداوم یافتن نظام و سنت های دهقانی، آن هم در سرزمینی که همواره مورد هجوم بیگانگان قرار داشت. با ورود اسلام به این ایالت، جغرافیای مذهبی منطقه تغییر کرد و اسلام فراگیر شد. اما باز هم مذاهب پیشین مانند مانوی، زرتشتی و مسیحیت در این منطقه رواج داشت. شهرهای ایالت سغد به علت قرار گرفتن در مسیر جاده ابریشم از بازارهای خوبی برخوردار بودند. به گفته جغرافیدانان تولیدات و صادرات ایالت سغد فراوان بود و پارچه های ابریشمی، کتان و یشمی مهمترین این محصولات بودند. ایالت سغد از فرهنگ و تمدن غنی بهره مند بود و این ایالت مهد ادب و هنر نیز بوده است. ساخت شهرهای این ایالت هم بر اساس الگوهای ایرانی و تاثیر پذیری از شرایط طبیعی، نقش تجاری، فرهنگی راه ها و ساختار فرهنگی این سرزمین بوده است. جغرافیدانانی که این منطقه را دیده و از نظر جغرافیایی و آب و هوایی مورد بررسی قرار دادند، این سرزمین را به عنوان یکی از "چهار جنات اربعه دنیا" دانسته اند. دو شهر مهم ایالت سغد: سمرقند و بخارا است که در تاریخ سیاسی و اجتماعی منطقه سغد نقش مهمی داشتند، به گونه ای که سمرقند مرکز سیاسی و بخارا مرکز مذهبی این ایالت به شمار می رفته است. امروزه نیز آن ها را به عنوان مهم ترین شهرهای آسیای مرکزی می دانند و بی شک این اهمیت از پیشینه تاریخی آن سرچشمه می گیرد.

بن مایه ها

۱- ابن حوقل، محمد (۱۳۶۶)، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورة الارض)، جغرافیا، ترجمه دکتر جعفر شعار، چاپ اول و دوم، تهران: امیر کبیر.

۲- اصطخری، ابواسحق ابراهیم، مسالک و ممالک، جغرافیا، ترجمه ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی تا.

۳- بارتولد، (۱۳۰۸)، جغرافیا تاریخی ایران، جغرافیا، ترجمه حمزه سردادور، چاپ اول تهران: اتحادیه تهران.

۴- حدود العالم من المشرق الی المغرب، جغرافیا، ترجمه دکتر منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، بی تا.

- ۵_ دریایی، تورج، (۱۳۸۸)، رساله شهرستان های ایران جغرافیا و حماسه و تاریخ، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: توس.
- ۶_ قزوینی، زکریا محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، جغرافیا و تاریخ، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تهران: امیر کبیر، بی تا.
- ۷_ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۴۹)، التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۸_ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب، تاریخ جهان، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، بی تا.
- ۹_ مشکور، محمدجواد، (۱۳۷۱)، جغرافیای تاریخی ایران باستان، جغرافیا، چاپ اول تهران: دنیای کتاب.
- ۱۰_ مقدسی، ابوعبدالله محمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، جغرافیا، ترجمه علینقی منزوی، قم: شرکت مترجمان و مولفان ایران، بی تا.
- ۱۱_ نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ولایت بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تهران: توس، بی تا.

مروری بر کتاب شهرستان‌های ایران‌شهر

شیرین شریفی

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه خلیج فارس

دیباچه

تاریخ دارای سه رکن اساسی و جدایی ناپذیر است، زمان، مکان و انسان که اگر هر یک از این سه را از آن جدا کنیم، مفهوم آن پوچ و انتزاعی می‌شود و بدون شک جغرافیا (مکان) یکی از مهم‌ترین ارکان شناخت تاریخ و وقایع تاریخی است. یکی از بنیاد های دانش تاریخ همان‌طور که اشاره کردیم، مکان است. هیچ رویداد تاریخی را نمی‌توان یافت که خالی از زمان و مکان باشد و هیچ تاریخی را بدون جغرافیا نمی‌توان نوشت چرا که جغرافیا است که تاریخ را به وجود می‌آورد.

در اینجا بحثی از جغرافیای تاریخی را به میان می‌آوریم که عبارت است از: علمی که تاثیر محیط جغرافیایی را بر وقایع تاریخی، سیر و تکامل دولت‌ها، تغییرات مرزی و تاریخ اکتشاف جغرافیایی را بیان می‌کند و همچنین به مطالعه جغرافیای گذشته و چگونگی بازنمایی گذشته در جغرافیای زمان حال می‌پردازد.

یکی از ابزار های مورخان برای بازسازی کامل گذشته بررسی موقعیت و مکان وقوع رویداد ها است. بررسی راه های ارتباطی نیز اهمیت عمده ای دارند. مورخ با مطالعه راه های ارتباطی گذشته دلایل شکوه و انحطاط یک مکان یا وقوع یک رویداد را بیان می‌کند. در گذشته، راه ابریشم یک از برجسته ترین عوامل دگرگونی های سیاسی در بسیاری از سلسله های فرمانروایی بود که این راه از قلمرو آنان می‌گذشت. در دوره های گوناگون نقش عوامل محیطی و نیز اهمیت آن‌ها در سرنوشت ملت‌ها بسته به گستردگی قلمرو یا شکوفایی فرهنگی و تمدنی متفاوت بوده است. ما برای درک هرچه بهتر این مسائل به نوشته‌ها و آثار جغرافی دانان نیازمندیم و آثار آنان، تاثیر بسیار عمیق و بزرگی در مطالعات ما برای بررسی و تحقیق درباره جغرافیا و تاثیر آن بر تاریخ و رویداد مورد نظر دارد. برای نمونه چند تن از جغرافی دانان بزرگ مسلمان اعم از: ابوزید بلخی،

علی بن حسین مسعودی، مقدسی، ابوریحان بیرونی، بلاذری، دینوری، ناصر خسرو قبادیانی، ابن حوقل، ابن بلخی و بسیاری دیگر که آثار بسیار گرانبها و ارزشمندی را در باره جغرافیای ایران از خود به جای گذاشته اند. در روزگار ساسانی در دوره شاهنشاهی خسرو انوشیروان مرز های ایران از جیهون تا فرات و از دربند قفقاز تا سند کشیده شده بود. در آن روزگار شاهنشاهی ساسانی در اوج و در بلند ترین قله فرهنگ جهانی قرار داشت، همین عامل نیز خود به منبع قدرت و ضعف ایران ساسانی بدل گشت. در این زمان ما شاهد یک انقلاب فرهنگی بزرگ در حوزه کتابت و ترجمه بودیم که منجر به تحریر در آوردن شاهکاری به نام شهرستان های ایرانشهر شد.

شهرستان های ایران یا شهرستان های ایرانشهر رساله کوچکی است به زبان پارسی میانه و تنها اثری است به این زبان که موضوع آن منحصرآ جغرافیای تاریخی شهر هاست. البته در متن های دیگر فارسی میانه همچون بندهش و دینکرد و گزیده های زادسپرم نیز، جای جای از جغرافیای باستانی ایران و ویژگی های نواحی شهرها سخن رفته است. تدوین نهایی این رساله همانند بیشتر آثار فارسی میانه که امروز در دست است، احتمالاً در قرن دوم، سوم هجری صورت گرفته (تفضلی ۱۳۸۹: ۲۶۵). تورج دریایی درباره تاریخ تدوین این متن قرن دوم هجری را در نظر دارد و دلیل آن را: (ذکر نام شهر بغداد و منصور خلیفه عباسی در آن می داند) با این حال مسلم است که این متن در پایان دوره ساسانی نوشته شده یا بار دیگر در سده دوم هجری بازنویسی شده است. هسته اساطیری بسیاری از مطالب در رساله شهرستان های ایرانشهر به دوران بسیا قدیم تعلق دارد و نام مولف این اثر نیز مجهول است. در بیشتر آثار فارسی میانه نام نویسنده ذکر نمی شود و اگر چنین نامی بیاید، منظور مدون نهایی اثر است نه آفریننده آن. گویی که این اثر را متعلق به نسل های گوناگون می دانستند نه اثری از نویسنده ای خاص. در شهرستان های ایرانشهر نمایش کلی سرزمین، بر مبنای چهار بخش بزرگ شکل گرفته است: خراسان؛ خُورَوَراَن (غرب)؛ نیمروز (جنوب)؛ آدوربادگان (شمال). در این متن به آباختر که در متون فارسی میانه برای شمال از آن استفاده می شود از کلمه آدوربادگان استفاده شده است. این تقسیم بندی از زمان خسرو انوشیروان رواج یافت زیرا به گفته تاریخ نویسان دوره اسلامی این شاه برای هر یک از نواحی چهارگانه، سپاهبندی تعیین کرد. با این حال ژینیو در این باره تردید هایی دارد و به نظر او با توجه به شواهدی که در سکه، مهر های اداری و سنگ نوشته های ساسانی وجود دارد نمی توان ایرانشهر را دارای چهار بخش دانست.

در این رساله نخست نام شهر هایی می آید که در ناحیه شرق (خراسان) قرار داشتند و با سمرقند شروع می شود و به (شاد فرخ پیروز؛ که جای آن معلوم نیست) خاتمه می یابد. پس از آن شهر های غرب ذکر می شود که اولین آن تیسفون و آخرین آن ها مدینه (یثرب) است. در این بخش، از شهر هایی مانند مکه و مدینه یا شهر های آفریقا نیز نام برده شده که ایرانیان قدیم با آن ها ارتباط چندانی نداشته اند. سپس سخن از شهر

های ناحیه جنوب در میان است که با کابل شروع می شود و با آشگر که جای آن به درستی معلوم نیست پایان می پذیرد. سپس ذکر شهر های شمال می آید که با شهرستان آذربایجان (احتمالا اردبیل) آغاز می شود و به آمل ختم می شود و در پایان سخن از بنیان شهر بغداد است.

تورج دریایی نخستین بار در سال ۱۳۷۹ مقاله ای با عنوان چند نکته درباره متن پهلوی شهرستان های ایران منتشر کرد و در آن نکاتی را درباره تاریخ تدوین شهرستان های ایران، تقسیمات ناحیه ای ایرانشهر و تصور جغرافیایی ایرانشهر متذکر شد. او سپس در سال ۲۰۰۲ میلادی این متن را به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر کرد. شهرام جلیلیان این کتاب را به فارسی ترجمه و منتشر کرده است (۱۳۸۸) که موضوع بررسی این مقاله می باشد.

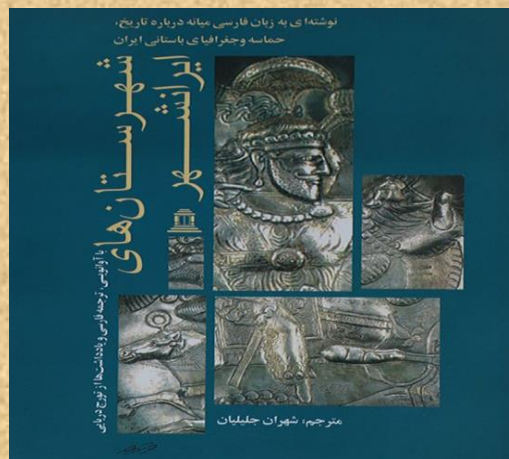


شکل ظاهری کتاب:

کتاب شهرستان های ایرانشهر را تورج دریایی با عنوان **A Middle Persian Text on Late Antique Geography, Epic and History, with English and Persian Translations and commentary** منتشر کرد. این کتاب را انتشارات توس در ۱۳۰ صفحه منتشر کرده است. به طور کل، ویژگی های فنی، ویرایش ادبی و اصول علمی ارجاع دهی در درون متن در این اثر به خوبی رعایت شده است.

این کتاب به ۱۰ بخش تقسیم شده است: پیشگفتار ویراستار متن انگلیسی، سپاسگزاری، پیشگفتار، آوانویسی متن شهرستان های ایرانشهر؛ ترجمه فارسی متن شهرستان های ایرانشهر؛ یادداشت ها؛ متن فارسی میانه شهرستان های ایرانشهر؛ نقشه؛ واژه نامه و کتاب نامه.

بررسی کتاب و محتوای آن:



نگارنده کتاب (دریایی) در پیش گفتار به اهمیت متن از دیدگاه زبان شناختی، تاریخی و ادبی اشاره کرده است. او سپس به مفهوم ایرانشهر به عنوان یک مفهوم جغرافیایی در دوره ساسانی می پردازد و چنین نتیجه می گیرد که در متن شهرستان های ایرانشهر گستره ایرانشهر چارچوب سرزمینی پهناورتری دارد (دریایی ۱۳۸۸: ۱۳). دریایی در این بخش در جستجوی یک چشم انداز تاریخی برای سرزمین ایرانشهر است. او با استناد به کتیبه داریوش در بیستون به زبان فارسی باستان و اینکه پهنه ای که داریوش در این سنگ نوشته به آن اشاره کرده با این مفهوم ایرانشهر سازگاری ندارد به این نتیجه می رسد که شاید شهرستان های ایرانشهر بازتاب قلمرو شاهنشاهی ساسانی در زمان خسرو دوم باشد. او سپس به این پرسش می پردازد که چگونه نام آفریقا در این متن آمده است. او در پاسخ به این پرسش، از آگاهی در باره گشوده شدن مصر در آغاز سده هفتم میلادی به دست نیرو های خسرو دوم یاد می کند و معتقد است که منظور از آفریقا همان مغرب یا به بیان بهتر، مصر، تونس، لیبی و سرزمین های پیرامون است. او سپس به سه نکته اشاره می کند:

((یک: در سال های پایانی دوره ساسانی، یک جهان بینی ذهنی، بر شالوده سیاست های امپریالیستی، از قباد اول تا روزگار پادشاهی خسرو دوم گسترش یافته است. بنابر این، مفهوم ایرانشهر در متن شهرستان های ایرانشهر، یک انگاره امپریالیستی از گستره سرزمین ایرانشهر بود.

دو: گویا این نگاره حتی پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی در سده هفتم میلادی، چون گذشته به جای مانده و نه تنها در متن های فارسی میانه نوشته شده بود، بلکه حتی بخشی از روایت حماسه دوره ایرانی-اسلامی هم شد.

سه: در متن شهرستان های ایرانشهر ساسانیان چشم انداز جغرافی ای را که از سنت اوستایی متاخر ریشه گرفته بود، یعنی ایده ایران را گسترش دادند. با این وجود، این چشم انداز دستخوش دگرگونی شد تا بتواند با ایدئولوژی شاهنشاهی ساسانی در سال های پایانی آن همخوانی داشته باشد.))

توج دریایی چنین نتیجه می گیرد که ((شهرستان های ایرانشهر، نه مرز های سنتی آغازین سالهای پادشاهی ساسانی، که گستره ای را نشان می دهد که در گذشته زیر فرمانروایی ایرانیان بوده و از آن هنگام به این سو، این پهنه، (ایران) انگاشته شده بود.))

بخش بعدی کتاب به آوا نویسی متن شهرستان های ایرانشهر تعلق دارد. دریایی با استفاده از روش مکنزی به خوبی متن را واج نویسی کرده است. با این حال گاهی اشتباهات تایپی در متن به چشم می خورد.

بخش بعدی کتاب درباره بررسی ترجمه متن فارسی میانه است. در این بخش برای دقیق تر شدن بررسی و تطبیق آن با ترجمه های دیگر، ترجمه دریایی و تفضلی ذکر شده است. ترجمه به این صورت آمده که ابتدا

واج نویسی بند مورد نظر ذکر شده و سپس ترجمه هر یک از آن ها به ترتیب تاریخی نوشته شده است. سپس توضیحات و نظر نگارنده آمده است.

سخن پایانی

بدون شک نظام نوشتاری زبان فارسی میانه یا همان خط پهلوی به دلیل کاستی ها و نواقصی که داشت، چه در زمان رواج و کاربردش در نگارش آثار و متون فارسی میانه و چه در حال حاضر همواره باعث تفاوت در خوانش ها و ترجمه های پژوهشگران مختلف شده است. با بررسی ترجمه دریایی متن فارسی میانه شهرستان های ایرانشهر می توان چنین نتیجه گرفت که او در ترجمه این متن در بسیاری از موارد از ترجمه تفضلی پیروی کرده و با پژوهش هایی که درباره مفهوم (ایرانشهر) انجام داده و یادداشت هایی که برای نام های جغرافیایی ذکر کرده، پژوهش نسبتاً کاملی در اختیار خوانندگان قرار داده است. به نظر نگارنده بررسی ترجمه های فارسی متون فارسی میانه مختلف می تواند به شناخت هرچه بیشتر ما از زبان های ایرانی باستان و میانه کمک کند.

بن مایه ها

- ۱_ اکبری، احمدرضا، (۱۳۸۸)، جغرافیای تاریخی قهستان، بی جا.
- ۲_ جعفری دهقی، شیما، (۱۴۰۰)، بررسی کتاب شهرستان های ایرانشهر، پژوهش نامه انتقادی متون و برنامه های علوم انسانی، ۱(۲۱)، ۲۵-۴۰.
- ۳_ دریایی، تورج، (۱۳۸۸)، شهرستان های ایرانشهر نوشته ای به زبان فارسی میانه درباره تاریخ، حماسه و جغرافیای باستانی ایران، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران، توس.
- ۴_ رضا، عنایت الله، شاهنشاهی ایران در عهد انوشیروان، بی تا، بی جا.
- ۵_ Baker, Alan R. H. (۲۰۰۳). *Geography and History: Bridging the Divide*. Cambridge, UK: Cambridge University Press

ولایت بخارا

نادیه فیروز

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه خلیج فارس

دیباچه

بخارا یکی از شهرهای ریشه دار و بسیار مهم ایالت سغد در شرق اسلام است، که حوادث بسیاری را متحمل شده است. در طول تاریخ همواره در فراز و نشیب های گوناگون بوده، به طوری که طی دوران متمدنی تأثیرات و دشواری های زیادی را به خود دیده است. در تاریخ از این شهر به عنوان مهد تمدن شاعران، عالمان و دانشمندان مشهور فارسی زبان یاد می شود، که گویی بی گمان این اسطوره ها در این شهر به سطح بالایی از جایگاه اجتماعی و فرهنگی رسیدند. در نهایت این شهر به یکی از مراکز مهم فرهنگی و ادب، و همچنین پایتخت سامانیان در قرون سوم و چهارم بدل می شود. بخارا به واسطه قرار گرفتن بر سر راه جاده ابریشم و همچنین ارتباط قوی با چین، شهرها و آبادی های متعددی را در خود جای داده است، که هر یک از آنها موقعیت باشکوهی را برای خود به ارمغان آوردند.



بخارا یکی از شهرهای وسیع ماوراءالنهر است، که در تقسیمات جغرافیایی بخشی از ایالات سغد به شمار می آید. سرزمین ماوراءالنهر میان دو رود جیحون و سیحون قرار داشت، و ایالت سغد یا سغدیانا سرزمین خوش و خرم در میان این دو رود قرار داشته است. این شهر از گذشته تا به امروز از گسترده ترین شهرهای ایران به محسوب می شده است، که از نظر همبستگی و پیوند های فرهنگی و تاریخی، نظیر نداشته است، که امروز از آن پیوستگی به خوبی یاد می شود. بخارا را می توان به عنوان یکی از آباد ترین شهرهای ماوراءالنهر دانست؛ به گونه ای که هنگام فتوحات اعراب، اهمیت سیاسی و اقتصادی اش بیش از شهرهای دیگر بود، و همین برجستگی نسبت به دیگر نقاط موجب شد که توجه خود

را نسبت به جایگاه تاریخی خود افزون سازد. اهمیت این شهر به اعتبار قرار گرفتن در محل برخورد شاهراه مهم بازرگانی بود؛ و اینکه این شهر مکانی برای داد و ستد میان تاجران شرق و غرب بود. لذا در طول دوران تاریخی گوناگون همواره مورد تهاجم و حمله اقوام و گروه های گوناگون قرار گرفته است.

ریشه یابی نام بخارا

درباره ی نام بخارا نظر های متفاوتی پیش رو داریم؛ بعضی برآنند که بخارا به معنای پرستشگاه است، که در زبان سانسکریت به صورت «ویهارا» آمده است. در عین حال، جوینی بخارا را مشتق از «بخار» دانسته است. مقدسی همچنین می گوید: ریشه نام بخارا به «کوه خوران» بر می گردد، ولی احتمالی دیگر هم وجود دارد، که نام بخارا برگرفته از بخارک مغزی باشد. نام اصلی بخارا به صورت «بومجکث» آمده است. (اصطخری) نرشخی همچنین با استناد به حدیثی از پیامبر (ص) درباره این شهر، نام اصلی آن را «فاخره» دانسته است، که در گذر زمان به بخارا تبدیل شده است. و بنا به همین امر، امروزه برخی فاخره را لقب بخارا می دانند. در بعضی نوشته های اساطیری کهن، بخارا جایگاه پادشاهان بوده؛ که گویا افراسیاب آن را بنا کرده است، و پس از آن به صورت شهر در آمده است و پادشاهان به این شهر وارد می شدند.

پیشینه تاریخی بخارا

بخارا دارای پیشینه ی تاریخی بسیار کهن می باشد؛ اما اوج عظمت و اعتبار خود را در دوره اسلامی نشان می دهد. اسلام در قرن اول هجری وارد بخارا می شود، اما سلطه سیاسی مردمان مسلمان بر آنجا در قرن دوم قوت می گیرد، و تثبیت می شود. تا زمان حکومت سامانیان (۲۷۹-۳۸۹) اداره این شهر به عهده فرمانروایان محلی به نام «بخار خداه» بود. بخار خداه ها تا دوره ی اسلامی حکومت کردند و تسلط عربان بر بخارا همانند تسلط ترکان، با همت فرمانروایان محلی بر این سرزمین حکم راندند. در دوره حکومت سامانیان، بخارا به عنوان نقطه مرکزی و «دارالاماره» محسوب می شد. بنا به گفته ی ابن حوقل: مردم بخارا به حسن طاعت و فرمانبری از حاکمان معروف اند و کمتر اتفاق می افتاد که با حاکمی سر به مخالفت پردازند، و به همین خاطر امرا آنجا را برای اقامت بر سایر نواحی ماوراءالنهر ترجیح می دادند. این شهر بعد از سقوط سامانیان گرفتار و بازیچه دست ترکان بیابانگردی شد که از هیچ حکومت و لشکری ترس نداشتند و از قدرت بالایی برخوردار بودند که از هیچ چیز نمی گذشتند. از جمله گروهی از آنان، قراخانیان بودند (۳۸۹-۶۰۹ ق)، که در سال ۲۸۸ هجری دست به تصرف بخارا زدند اما بیماری طاعون امان را از آنان برید؛ به طوری که یک سال بعد شهر را ترک کردند ولی این پایان کار آنها نبود. شش سال بعد در سال ۳۹۵ بار دیگر تسلط خود را بر این شهر نشان دادند. و بخارا به عنوان یکی از پایتخت های آنان انتخاب شد و سر انجام فردی به نام شمس الملک نصر بین ابراهیم ملقب به تمخاج خان، کاخی به نام «شمس الملک» را در آنجا تأسیس کرد. بعد از آن غزنویان (۳۵۱-۵۸۱ ق) آن چنان قدرتی نداشتند که بتوانند بخارا را تصرف کنند. اما در سال ۴۸۲ هجری ملکشاه سلجوقی ویرانی

های بسیاری را در بخارا بوجود آورد و بعد آن خوارزمشاهیان نیز نتوانستند به دیوارهای شهر بخارا تسلط پیدا کنند و آن را ویران کنند.

به گونه ای که گفته می شود: محمد خوارزمشاه بعد از ویرانی شهر، بنای کهن دژ را دوباره از نو ساخت (ابن اثیر). سرانجام بخارا بر اثر خرابی ها و چپاول ها توسط مغولان، کاملاً بی جان شده بود و دیگر هیچ چیز نداشت که از آن بتوان نشانی از ایالت و شهر دریافت کرد. به گفته ی یکی از بازماندگان بخارایی: «آمدند و کندند و سوختند و گشتند و بردند و رفتند. این حرف توسط بسیاری از مشاهده کنندگان عالم تأیید شده است.

شهرها و توابع

شهر بخارا در میان جلگه قرار گرفته بود و دور و اطراف آن کوه نبوده است. توابع و روستاهای فراوانی داشت که شهرهای خُجاده، مَغکان، بُمَجِکث، طواویس و زَنَدَنَه جزء شناخته شده ترین آنها بودند که در درون حصار بخارا موقعیت ویژه ای را دارا بوده اند. طواویس یکی از شهرهای مهم بخارا به شمار می رفت. نام باستانی طواویس «ارقود» بود؛ اما اعراب پس از ورود به آنجا، این نام را بر آن نهادند. در هر خانه یک یا دو طاووس نگه داشته می شد، و اعراب تا پیش از این طاووس را ندیده بودند، و چون در آنجا بسیار طاووس دیدند، آنجا را «ذات الطواویس» نام نهادند که پس از مدتی ذات را هم رها کردند و به جای آن طواویس را گذاشتند. بیکند نیز از مهمترین شهر تجاری و بازرگانی این منطقه محسوب می شد و به «مدینه التجار» شهرت داشت. طواویس بنا بر منابع تاریخی، بازار معروفی داشته است که هر سال نزدیک به ۱۰ روز برقرار بوده است. و مردم زیادی از نقاط مختلف ماوراءالنهر برای داد و ستد و تجارت به آنجا می رفته اند.

زنده در عصر سامانیان به بافتن نوعی پارچه به نام «زندنیجی» معروف آمدند و کارگاه های منطقه در بافتن این نوع پارچه ذوق و سلیقه بسیاری به کار می بردند که این محصول به خارج و در ایالاتی مثل کرمان و عراق و فارس و حتی هندوستان فرستاده می شد و پادشاهان از آن بسیار استقبال می کردند.

ناحیه ی (رامتین) نیز از جایگاه ویژه ای برخوردار بود و بنا به گفته نرشخی، پایتخت زمستانی امیران بخارا به شمار می رفت.

طبق گفته های مورخان پیشین با توجه به اینکه بخارا جزئی از سغد است، به نظر می رسد این شهر به لحاظ سیاسی و اداری، مستقل بودن خود را از سغد اعلام کرده است؛ ولی از لحاظ جغرافیایی می توان گفت که جزء ناحیه سغد شمرده می شود. بخارا همچنین مرکز دینی ایالات سغد بود. به طور کل بخارا و سمرقند جزء مهمترین و با اصالت ترین شهرهای این ایالت بودند، به گونه ای که می توان سغد را ناحیه ای میان بخارا و سمرقند برشمرد.

اهمیت تاریخی و فرهنگی

بخارا از روزگارا پیش از اسلام مهم شمرده می شد و جایگاه فرهنگی آن اهمیت تاریخی اش را نیز حفظ می کرد. کاوش های باستان شناسی نشانگر این نکته است که این ناحیه از گذشته دور دارای تمدن بوده است. این ایالت همچنان پس از ورود اسلام، رونق و رشد خود را در دوران اسلامی به شکوفایی نشان داد و در گسترش تمدن اسلامی تأثیر بسزایی داشت و رفته رفته به یکی از مراکز مهم فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جهان اسلام تبدیل شد. هرچند بیش تر شهر های ماوراءالنهر با آمدن اسلام رو به رشد رفتند، اما هیچ یک از آن ها به اهمیت و عظمت بخارا نرسیدند. پویایی و رشد مدرسه ها و مراکز علمی، همچنان آن را به اوج برتری رساند و از این رو بخارا به زادگاه فرهنگ و تمدن ایرانی مشهور شد.

قدم اول در زمینه رشد و پیشرفت دانشمندان و فاضلان در مرحله برگزیده شدن بخارا به پایتخت سلسله ی سامانیان، گذاشته شد. بطوری که دانشمندان و علما از شرق جهان اسلام به بخارا می آمدند و آثاری شورانگیز را بوجود آوردند. بخارا در این زمان به گونه ای از رشد و تعالی رسید که به مهد اسلام یا مدینه الإسلام نیز معروف شد. به گونه ای می توان گفت روزگار سامانیان، دوره عظمت و طلایی بخارا به شمار می رود.

آبادانی و رونق

شهر بخارا به دلیل برخورداری از جایگاه مناسب راهبردی و اقلیمی، همواره از رونق اقتصادی بسیاری بهره مند بود. این شهر از آب و هوای بسیار خوب و دلپذیر رودخانه ی زرافشان (جیحون) بهره می برد و از این رو شهری بسیار سرسبز و پر آب و آباد بود. همچنین خاک حاصلخیزی داشت و کشاورزی در آنجا رواج بسیاری پیدا کرد. اصطخری در وصف بخارا چنین می گوید: در همه ی اقلیم ها هیچ جا خوش تر و آبادتر از ماوراءالنهر نیست؛ به خاصه بخارا. و اگر کسی به قهندژ (کهن دژ) بخارا بر شود چندان چشم کار کند جز سبز هیچ چیز نبیند. این حوقل نیز در صوره الأرض می گوید: در میان سرزمین های اسلامی، شهری باصفا و حاصلخیز تر از بخارا ندیده ام. او همچنان نقل می کند که میوه های بخارا جزء سالم ترین میوه های ماوراءالنهر است و همین فراوانی نعمت باعث شده بود که مردم بخارا همواره سرشت بزرگواری را دارا باشند و همچنین، صفت بخشندگی در میان این مردم بسیار قابل تأمل باشد.

مردمان بخارا به دانش دوستی مشهور بودند؛ کما اینکه آنان پیشینه ی فرهنگی و ادبی بسیار غنی داشتند و دانش دوست های فراوانی در این شهر پرورش یافته اند و ارادتشان نسبت به این منطقه را به خوبی در آثار خود نشان می دهند.

بسیاری از مورخان پیشین از بخارا به عنوان جایگاه فضل و علم یاد کرده اند. همانگونه که ابن حوقل در شناساندن اهل بخارا چنین می گوید: مردم بخارا در ادب، دانش، فقه، دین داری، امانت، حسن سیرت، خوش معاملگی، کم ضرر بودن، کار نیک انجام دادن، بخشش، پاکي دل و نیت، از سایرین نواحی خراسان برتر اند.

اهمیت اقتصادی

بخارا به واسطه قرار گرفتن در مسیر راه ابریشم و وجود بازارهای فراوان در اطراف آن، از رونق اقتصادی ویژه ای برخوردار بوده است. به این سبب جمعیت انبوهی را در خود جای داده است که هر یک از آن ها به حرفه ای تجارت مشغول اند. علاوه بر کشاورزی و دام داری، تجارت نیز در اینجا مورد توجه خاص قرار گرفت. تجار دستاورد ها و کالاهای مهم صادراتی این شهر (پارچه های نرم، جانماز، فرش، پوست آهو و...) را، به شام و مصر و حتی روم صادر می کردند؛ به این سبب، مسلمانان آن را « مدینه التجار » می خواندند. روابط بازرگانی آنها با چین هم در دوره کوشانیان به اوج خود می رسد و در اثر این ارتباطات آئین بودا به سرزمین چین راه پیدا کرد. کالاهای بازرگانی این شهر عبارت بودند از: پارچه های ابریشمی، کتان و پشمی. پوشش های پنبه ای در بخارا، توجه اعراب را به خود جلب کرد و گلیم و جاجیم برای رختخواب به عراق و سایر نقاط صادر می شد. همچنین نم، کاسه های مسین و طناب های کنفی، از محصولات صادراتی نواحی اطراف محسوب می شدند.

از توصیفات جغرافی دانان سغدی می توان این نکته را دریافت که بخارا، مرکز نساجی و پارچه بافی در زمانه ی خود بوده است، و این موضوع مورد توجه بازرگانان بسیاری از دور اطراف شهر قرار گرفته بود. به طوری که هر ساله نماینده ای از سوی خلیفه بغداد می آمد و به جای خراج، شیفته پارچه های بخارایی شد و آن ها را با خود می برد.

سکه های بخارایی

سکه رایج « غطریفی » در شکل درهم بود. طبق یافته های نرشخی؛ این سکه در گوشک ماخک، در شهر بخارا ضرب می شد. درهم غطریفی یا غدرفی، یکی از انواع پول ها بود که ارزش بسزایی را دارا بود و در تعیین کردن مهریه خانم ها، مورد استفاده قرار می گرفت. یکی از دلایل اهمیت و ارزش این سکه، مرغوبیت پایین آن بوده است.

سخن پایانی

بخارا یکی از ایالات سغد در کنار سمرقند قرار می گرفت. گویا این دو شهر، یعنی بخارا و سمرقند همواره شهرت سرزمین ماوراءالنهر را ساخته اند. وجه اهمیت بخارا در این نکته است که در کنار رود زرافشان (جیحون) واقع شده است و به همین سبب در طول زمان شاهد حاصلخیزی زمین و آب و هوای بی نظیر این منطقه هستیم. از یافته های پیشینیان پیداست که اقوام گوناگونی در طول تاریخ به آنجا هجوم آورده اند و یکی پس از دیگری ضربه ی خود را به این شهر وارد کرده اند. بخارا به دلیل جایگاه و موقعیت مناسب یعنی قرار گرفتن در مسیر جاده ی ابریشم، از رونق بازرگانی و تجاری ویژه ای برخوردار بود. تولیدات صنعتی در این شهر آنچنان فراوانی

داشت که آن‌ها را به بسیاری از مراکز مهم اطراف و حتی خارج صادر می‌کردند. همچنین فراوانی آثار ادیبان و علما نشانگر غنی بودن تمدن در این شهر بوده است.

بن مایه‌ها

۱- ابن اثیر، علی بن محمد، (۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م)، الکامل فی التاریخ، تصحیح محمد بن عبدالرحمن مرعشی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۲- ابن بطوطه، شرف‌الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله، (۱۳۵۹)، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۳- ابن حوقل، محمد (۱۳۶۶)، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورۃ الارض)، ترجمه و توضیح جعفر شعار، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.

۴- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله، (۱۳۷۰)، المسالک و الممالک، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: مترجم.

۵- ابن فضلان، احمد، (۱۳۵۵)، سفرنامه، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، چاپ دوم، تهران: شرق.

۶- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، (۱۳۶۸)، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۷- بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ، (۱۳۷۷)، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

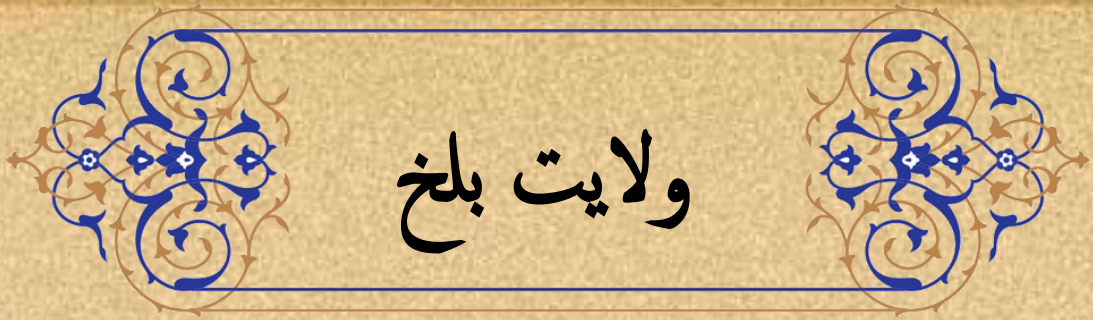
۸- جوینی، عطاملک عطاءالدین، (۱۳۷۰)، تاریخ جهان‌گشای جوینی، چاپ چهارم، تهران: ارغوان.

۹- دوانی، علی، (۱۳۶۶)، مفاخر اسلام، تهران: امیرکبیر.

۱۰- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، (۱۳۶۱)، احسن‌التقاسیم فی معرفۃ الاقالیم، ترجمه علی‌نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

۱۱- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، (۱۳۶۳)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تصحیح سید محمدتقی مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران: توس.

۱۲- هروی، جواد، (۱۳۷۱)، ایران در زمان سامانیان، مشهد: نوند.



فاطمه مقاتلی

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه خلیج فارس

دیباچه

بلخ، به قولی کهن‌ترین شهر تاریخ جهان است که پیشینه‌ی آن به هزاران سال قبل از میلاد برمی‌گردد و یکی از شهرهای مهم پادشاهی ایران بوده است.

بلخ نخستین شهری است که قبایل ایرانی از بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ قبل از میلاد، از شمال آمو دریا به آن نقل مکان کردند. عرب‌ها به دلیل دیرینگی این شهر، آن را ام‌البلاد یا مادر شهرها خوانده‌اند. این شهر به‌طور سنتی مرکز زرتشتیان بود. نام زریاسپا، یا یک نام جایگزین برای بلخ یا بخشی از شهر است که ممکن است از آتشکده مهم زرتشتیان آذر-آسپ گرفته شده باشد. بلخ به عنوان مکانی که زرتشت برای نخستین بار دین خود را موعظه کرد و همچنین مکانی که درگذشت، قلمداد می‌شود.

شهر بلخ (باختری: Βάχλο، Bakhlo) یا شهر باختر یا باکترا (یونانی باستان: Βάκτρα، Báktra؛ لاتین: Bactra) که به نام زری‌اسپه (Zariaspa) نیز آمده است، از شهرهای مهم افغانستان که امروزه در فاصله ۲۰ کیلومتری از مزارشریف، مرکز ولایت بلخ در شمال افغانستان واقع شده است. این شهر پایتخت دولت یونانی بلخ بود. بلخ از شروع تاریخ، نخستین مرکز باستانی بودیسم، اسلام و زرتشت و یکی از شهرهای مهم ولایت خراسان در گذشته بوده. این شهر باستانی بیشتر به عنوان مرکز و پایتخت باکتريا یا تخارستان شناخته می‌شد. مارکو پولو، بلخ را به عنوان «شهری باشکوه و بزرگ» توصیف کرده. اکنون از بلخ، جز انبوهی از ویرانه‌ها در حدود ۱۲ کیلومتری کناره راست رودخانه بلخ چیزی باقی نمانده؛ نام باختری بلخ بصورت، (βαχλο) است. در متون پارسی میانه بصورت (باکسل) و به زبان سانسکریت (بلهیکه، Bahlīka) و در زبان ارمنی، (Bahl) آمده است.

از آنجا که هند و ایرانی‌ها اولین پادشاهی خود را در بلخ بنا کردند (باکتريا، داکسیا، بوخدی)، برخی از محققان بر این باورند که از این منطقه بود که موج‌های مختلف هند و ایرانیان به شمال شرقی ایران و منطقه سیستان،

پخش شدند. تغییرات آب و هوایی منجر شد این منطقه که در زمان باستان بسیار حاصل خیز بود، به بیابان تبدیل شود. در افسانه‌ها، تأسیس این شهر به کیومرث، اولین پادشاه جهان در افسانه‌های فارسی، نسبت داده شده‌است.

در این مقاله ما به جغرافیا، پیشینه بلخ، طبقات اجتماعی، دین و فرهنگ و لباس بلخیان میپردازیم و این مقاله نقل قولهایی از منابع مختلف است.

موقعیت جغرافیایی بلخ

ابوالفداء، آن را از بیست و دومین اقلیم از اقلیم های عرضی خراسان دانسته و آن را اقلیم چهارم ذکر می کند. در توصیف اقلیم چهارم آمده است:

این اقلیم از مشرق شروع می گردد. پس از آنکه از سرزمین تبت و از بلاد خراسان و شهرهای معروف آن که عبارتند از: فرغانه، خجند، اشروسنه، سمرقند، بخارا، بلخ، مرو، سرخس، طوس، نیشابور، جرجان، نوس، طبرستان ... عبور کرد و پس از عبور از سرزمین مغرب و بلاد طنجه به دریای مغربی منتهی می گردد.

ابن حوقل، اعمال بلخ را متصل به تخارستان، ختل، بدخشان و بامیان ذکر می کند. یعقوبی، این شهر را شهر اول کشورهای تخارستان، یعنی دنیای باختری می داند. دمشق، تخارستان بالا و تخارستان پایین را از شهرهایی می داند که به بلخ پیوسته است؛ اما اصطخری میگوید: تخارستان را از بلخ جدا کردیم و اهمیت بلخ به سبب مرکزیت آن بوده است، یعنی به فاصله واحدی از مرزهای غربی، شرقی، شمالی و جنوبی و بخش شرقی متمدن و بافرهنگ ایران قرار داشته است. چنان که یعقوبی گوید:

شهر بلخ وسط خراسان است. چنان که از آنجا تا فرغانه سی منزل به طرف مشرق است و از آنجا تا ری، سی منزل به طرف مغرب و از آنجا تا سیستان، سی منزل به طرف قبله و از آنجا تا کابل و قندهار، سی منزل و از آنجا تا کرمان، سی منزل و از آنجا تا کشمیر، سی منزل و از آنجا تا خوارزم، سی منزل و از آنجا تا ملتان، سی منزل.



شهر بلخ، از باستانی ترین شهرهای بزرگ حوضه آمودریا شمرده می شود، در اینجا، پایتخت دولت نیمه اساطیری (باکتریا، باختر) بلخ که بعدها به صورت ساتراپ نشین باختری هخامنشیان در آمد، برپا بوده است. در اوستا که در میان منابع، مقام خاصی را دارد، لفظ باختر وجود ندارد و فقط یک بار این نام ذکر شده است، آن هم در فرگرد اول و نندیداد، آنجا که از کشورهای مؤمن به آیین زرتشت یاد می کند؛ این کشورها عبارتند از: سغدیان،

دره زرافشان، باختر- باکتريا و... (بايد ذكر كرد كه كشور باختر محدود مي شد به رود اكسوس يا جيحون در شمال، كوهستان هندوكش در جنوب تركستان و چين در خاور و خراسان در مغرب)

با اينكه اصطلاح باكتريا در اوستا وجود ندارد، اين نظر كه زرتشت با باكتريا در ارتباط بوده، مربوط به روايات قديم است. حتى كترياس هم، زرتشت را شاه باكتريا و معاصر ملكه باستاني آشور، سمير اميد مي دانسته. حال آنكه اكثر مؤلفان عهد عتيق، زرتشت را مغ مي خوانند و مادي و يا پارسي- مادي مي دانند. اكثر محققان، علي الخصوص محققان روسي ظهور اوستا را در باختر مي دانند. در تقسيم بندي حوزه هاي مالياتي هخامنشيان، هرودوت نوشته است كه از باخترينان، ناحيه وسيعي در آسيا كه از شمال به رود سيحون و از مشرق به كوه هاي ايموس و از جنوب به سند محدود بوده و قسمت مهمي از تركستان امروز را شامل مي شده و مدت ها قسمتي از امپراطوري وسيع پارسي را تشكيل مي داده است.

داستان بنای اولیه بلخ

كيومرث را برادري بود كه يكدیگر را سخت دوست داشتندی، پس ديري بر آمده بود كه برادر، كيومرث را ندیده بود. برخاست و به دماوند آمد و از فرزندان كيومرث پرسيد كه پدر شان كجا است. ايشان سوي مشرق نشان دادند و گفتند او آنجا شهري با همي كند، برادر كيومرث بدان نشان برفت تا بدان حد و شهر رسيد. كيومرث بر بلندي ايستاده بود، برادر را از دور شناخت كيومرث آن سلاح را كه بر وي جنگ كردی برگرفت و روی بدان شخص نهاد و چون لختی پيش رفت، بشناخت كه برادر اوست و يك پسر در پی او همي شد و همي گفت، اين دشمن ماست. كيومرث گفت نيست، اين برادر من است به سريانی گفت من بلاخ. يعني برادر من است و اين شهر را بلخ نام نهاد.

مؤلف رياض الباحه نيز با اشاره به اين مطلب، بنياد بلخ را از بلاخ بن أخلوخ ميداند و اضافه مي نمايد كه كيومرث كه اولين پادشاه پيشداديان است، بلخ را بنا نموده و طهمورث بن ديوبند ابن هوشنگ بنای آن را تمام کرده است.

در افسانه های ديگر، بنيانگذاري شهر بلخ را به طهمورث و يا لهراسب كه لهراسب را لوراسب و با نام بلخي ذكر کرده اند، نسبت داده اند. بلخ تختگاه لهراسب بوده و لهراسب وليعهد كيخسرو بود و بعد از او به پادشاهی نشست و از اول کسی بود كه به لشكريان مزدی داد و در بلخ تختی ساخت از زر سرخ و آن را به جواهر و ياقوت مرصع گردانيد و ملوكت هند و روم را مطبع ساخت و خويش به بلخ اختيار كرد و آن را بلخ الحسا (بلخ الحسنا) نامگذاري كرد. با توجه به اساطير، پادشاهانی كه نام آنان در زمره خانواده های پيشدادی بلخي آمده است و می توان گفت كه پادشاهان قبل از تاريخ، باختر را تشكيل داده اند. هرچه از پادشاهان پيشدادی و كيانی، رو به سوي پادشاهان اسپه (دودمان اسپه) پيش برويم به دوره های تاريخی نزديكتر ميشويم. چنانچه حدود ۱۵۰۰ قبل از ميلاد، محققين به وجود امپراطوري عظيم و نيرومندی در باختر شهادت می دهند و ويشتاسبه (گشتاسپ) را كه معاصر زرتشت بلخي و اوستا ميباشد، حدود ۱۰۰۰ قبل از ميلاد قرار می دهند.

واعظ بلخی روایت دیگری در باب بنای بلخ نقل کرده است: چون گشتاسب به مرد رسید ملکی برای تقدس پیغامبری به وی فرستاد. نام او ایوب علیه السلام بود و گفت: برو شهر بلخ را بنا کن، گشتاسب در حال عمان بگردانید به سوی بلخ و بی توقف روی به این هم آورد و بلخ را بنا کرد.

بلخ در ادوار مختلف

در حدود ۱۲۰۰ قبل از میلاد، دوره ای است که مردم آریایی در بلخ از حیات بدوی و کوچ نشینی به شهرنشینی و تمدن روی آورده و زرتشت در همین سرزمین به تبلیغ کیش مزدیسنا و سه رکن اساسی زندگی (گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک) میپردازد و دودمان های پیشدادیان و کیانیان، در مهد مدنیت انسانی، به حدی زیبا، به تمهید مبادی سلطنت وقت شامی خویش می پردازند. در این زمان در غرب، سرزمینی که آن را بلخ می نامیم، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان ظهور می کنند و مبادی خاص و فرهنگی خود را در این سرزمین نیز پراکنده می سازند. در اواخر عصر هخامنشی، اسکندر از سال ۳۳۱ تا ۳۲۲ قبل از میلاد، از راه ایران به بلخ می تازد و این فتح، زبان و اصول سیاسی و هنر و رسم الخط و دیگر مظاهر فرهنگی یونانی را وارد بلخ میکند. در اوایل قرن دوم میلادی، کنیشکا، پادشاه بزرگ کوشانی سلسله کوشانیان را بنیاد نهاد و تمدن و فرهنگ بلخ را با نشر و تبلیغ، رنگ خاصی بخشید.

بعد از این دوره، دوره اسلامی را داریم که با ورود سپاه اعراب به این مناطق همراه است. عناصر اسلامی و عربی که در تمدن و فرهنگ قدیم قبل از اسلام مخلوط و ممزوج شدند، رنگ نو و تازه ای به آن دادند که بعدها از همین سرزمین به شمال و شرق تا چین و هند انتشار یافتند. خراسان و بلخ در واقع خطه انشعاب و کانون تشعشع و چهارراه فرهنگ ها بوده و در طی هزاران سال آنچه از خود داشته و آنچه از خارج بدان دست یافته، در اطراف خود به هند، ماوراءالنهر و آسیای مرکزی منتشر ساخته است. فرهنگ اسلامی، عناصر عربی خاصی داشت که در عصر خلفای راشدین و امویان بر همان مبادی خالص عربی بنا یافته بود و اجزای مهم آن عبارت بود از: عادات و رسوم خالص عربی، تعالیم قرآن و حضرت پیامبر اسلام که گویای توحید و اخلاق نیکو و فرایض اجتماعی افراد و جماعت بود و عناصر جدیدی که مسلمانان از تمدن های مصر، روم، پارس و خراسان در ضمن لشکرکشی ها و بازرگانی و روابط ادبی و فرهنگی اخذ کردند. به ویژه، بعد از سال ۱۳۲ ه. ق که بساط اقتدار امویان برچیده شد و خراسانیان خلافت آل عباس را در بغداد تأسیس کردند، بلخ در دوران اسلامی همچون مرواریدی بود که فرهنگ اسلام را منعکس می کرد؛ بلخ، ام البلاد اسلامی بود.

دوره باستان

شهرنشینی باستانی مرگوش و بلخ همچنین شناخته شده به عنوان تمدن آمودریا، برجسته ترین تمدن باستانی فرهنگ عصر برنز در آسیای میانه است، که قدمت آن تقریباً حدود ۲۲۰۰-۱۷۰۰ پیش از میلاد است. گستره این تمدن بزرگ شامل نمازگاه تپه در ترکمنستان امروزی، باخلو در شمال افغانستان، جنوب ازبکستان و

تاجیکستان غربی، در منطقه بلخ باستان (باکتریا) می‌باشد. این مکان‌ها توسط ویکتور سیریانیدی (۱۹۷۶)، باستان‌شناس شوروی، کشف و نامگذاری شد. باکتریا، نام یونانی ناحیه باخلو (بلخ امروزی) در شمال افغانستان کنونی بود و مرگوش نام یونانی ساتراپی فارسی مارگو به مرکزیت مرو، در ترکمنستان امروزی بود.

مورخ قدیم یونان، ستیاس در ۴۰۰ پیش از میلاد (به دنبال دیودور سیسیلی) ادعا کرد که نینوس پادشاه افسانه‌ای آشور، اوکسیارت، پادشاه باختر را در سال ۲۱۴۰ پیش از میلاد (۱۰۰۰ سال قبل از جنگ تروا) شکست داده‌است. از زمان رمزگشایی خط میخی در قرن نوزدهم، کشف سوابق واقعی دولت‌های یونانی بلخ و آشور امکان‌پذیر شد. با این حال، مورخان ارزش کمی برای این دولت یونانی قائل هستند.

به گفته برخی از نویسندگان، باختر میهن قبایل هند و اروپایی بود که حدود ۲۵۰۰-۲۰۰۰ قبل از میلاد به جنوب غربی، به سوی ایران امروز و شمال غربی، به سوی هند و پاکستان امروزی نقل مکان کردند که بعداً به ساتراپی‌های شمالی امپراتوری هخامنشی تبدیل شد. پیامبر زرتشت در این مناطق، جایی که خاک حاصلخیز بلخ، توسط صحرای توران احاطه شده بود، متولد شد و اولین پیروان خود را بدست آورد. زبانی که آن‌ها صحبت می‌کردند اوستایی بود.

سلوکوس به دنبال ادامه‌ی سیاست‌های اسکندر با اپامه، دختر اسپیتامن، یکی از دشمنان اسکندر در سرزمین باختر ازدواج کرد تا سلسله‌ای را بنیان نهد که آمیزه‌ای از نژاد ایرانی و مقدونی باشد. او در جهت ایجاد وحدت در قلمرو خود، به احداث شهرهای یونانی نشین پرداخت. مشکلاتی که امپراطوری سلوکی با آن مواجه بود، جنگ با بطلمیوس دوم مصر بود. این جنگ به دیودتس، والی باختر فرصت لازم برای اعلام استقلال (حدود ۲۵۵ پ. م) را داد؛ وی سغدیان را تسخیر نمود و فرمانروایی یونانی بلخ را بنیانگذاری نمود. دیودتس و جانشینان وی توانستند خود را در برابر حملات سلوکی‌ها حفظ کنند، به ویژه از حملات آنتیوخوس سوم بزرگ که در نهایت وی را شکست دادند (حدود ۱۹۰ پیش از میلاد).

یونانیان بلخ چنان قدرتمند بودند که توانستند قلمرو خود را تا هند گسترش دهند؛ اما راجع به باختر، بخشی از آن در کنار آمودریا و به سمت شمال قرار دارد، گرچه بخش‌های بیشتر آن در شمال و شرق آسیا قرار دارد.

یونانیانی که باعث شورش باختر شدند، تصمیم بر این داشتند تا حکومت مستقلی ایجاد کنند، آن‌ها موفق شدند و دولت‌های یونانی بلخ و هند را تأسیس کردند، همان‌طور که آپولودور دمشقی می‌گوید:

بیشترین قبایل توسط آن‌ها تحت سلطه در آمدند. آن‌ها نه تنها در باختر و فراتر از آن بلکه بر هندوستان نیز تسلط یافتند.

بودیسم

شهر بلخ بخاطر دو راهب بزرگ بودایی افغانستان - تروپوسا و بهالیکا در کشورهای بودایی مشهور است. دو استوپا بر فراز مقبره آنها وجود دارد. طبق یک افسانه، بوداییسم توسط بالیکا، شاگرد بودا در بلخ معرفی شد و این شهر نام خود را از او گرفته است، وی یک بازرگان منطقه بود و از بوده گایا آمده بود. در ادبیات، بلخ به عنوان Valhika, Balhika یا Bahlika نام برده شده است. اولین ویهارا در بلخ، پس از بازگشت بالیکا بعد از راهب شدن، برای وی ساخته شد. هنگامی که شوان زانگ در سال ۶۳۰ از بلخ بازدید کرد، آنجا یک مرکز شکوفای هینایانا بودیسم بود. طبق خاطرات شوان زانگ، در زمان بازدید وی در قرن هفتم میلادی، حدود صد صومعه بودایی در این شهر یا مجاورت آن وجود داشته است؛ ۳۰۰۰ راهب و تعداد زیادی استوپا و سایر بناهای مذهبی وجود داشتند.

یهودیت

همان طور که مورخ عرب المقریزی ثبت کرده است، یک جامعه یهودی باستان در بلخ وجود داشته است که این جامعه با انتقال یهودیان به بلخ توسط پادشاه آشور، سناخریب تأسیس شده است. جغرافیدانان عرب، به وجود باب‌الیهود (دروازه یهودیان) و الیهودیه (شهر یهودی) در بلخ گواهی کرده‌اند. روایات اسلامی بیان می‌کنند که پیامبر ارمیا به بلخ گریخت و حزقیال در آنجا دفن شد. این اجتماع یهودی در قرن یازدهم مورد توجه قرار گرفت، زیرا یهودیان این شهر مجبور شدند باغی را برای سلطان محمود غزنوی نگهداری کنند که برای آن، مالیات ۵۰۰ درهم پرداخت می‌کردند. طبق تاریخ شفاهی یهودیان، تیمور، یک چهارم شهر را به یهودیان بلخ، با یک دروازه برای بستن آن داد.

جامعه یهودیان در بلخ تا اواخر قرن نوزدهم گزارش می‌شود، در حالی که یهودیان هنوز در یک محله ویژه‌ی شهر سکونت داشتند.

حمله اعراب مسلمان

نخستین حمله‌ی مسلمانان به بلخ در سال ۶۵۲ م (۳۲ هـ) به سرکردگی احنف بن قیس بود. در سال ۴۳ هـ دوباره به تصرف مسلمانان درآمد ولی در زمان قتیبۀ بن مسلم (متوفی به سال ۹۶ هـ) بود که کاملاً مغلوب آنان شد. در دوره‌ی اعراب، یعنی در قرون وسطی، بلخ همراه با هرات، نیشابور و مرو یکی از چهار قسمت (چهار ربع) خراسان بود.

در سال ۱۱۸ هـ، اسدبن عبدالله قسری پایتخت خراسان را از مرو به بلخ انتقال داد و شهر رونق یافت. در سال ۲۵۶ هـ، این شهر به تصرف یعقوب لیث صفاری درآمد. در سال ۲۸۷ هـ، عمرو لیث صفاری نزدیک بلخ، مغلوب اسماعیل سامانی شد و به قتل رسید و بلخ تحت حکومت سامانی درآمد. در سال ۴۵۱ هـ، سلجوقیان این شهر را تصرف کردند و در سال ۵۵۰ هـ به دست ترکان غزنوی افتاد. در سال ۶۱۷ هـ با

وجود اینکه بلخ تسلیم چنگیز مغول شد، مغولان همه مردم شهر از زن و مرد و کودک را از شهر بیرون آورده و همه را کشتند به طوری که تا مدت‌ها حیوانات وحشی از گوشت آن‌ها تغذیه می‌کردند و سپس شهر را آتش زده و کاملاً تخریب نمودند. در دوره‌ی تیموریان (۷۷۱ - ۹۱۱ ه‍.ق) تا اندازه‌ای شکوه گذشته را بازیافت ولی پس از بنای مزار شریف در بیست کیلومتری آن، بلخ رو به انحطاط گذاشت. خرابه‌های بلخ قدیم، اکنون ناحیه‌ی وسیعی را اشغال کرده‌است.

در منابع تاریخی به خاطر موقعیت فرهنگی و تمدنی بلخ، از آن به نام‌های مختلف یاد شده‌است مثل: بلخ گزین، بلخ الحسناء، ام‌البلاد، ام‌القراء، بلخ بامی، قبه الاسلام، دارالفقاهه، دارالاجتهاد...

جهانگردان اروپایی و فارسی‌زبان، بلخ را انبار مهمی برای کالاهای عبوری در آسیای میانه در نخستین سال‌های سده‌ی ۱۹ م به‌شمار آورده‌اند. این شهر، در مرز میان بیابان‌های بی‌درخت و زمین‌های سرسبز، در شمال هندوکش و جنوب آمودریا، زمانی بسیار آباد بود و آب شهر از طریق شبکه‌ای مرکب از ۱۸ جوی پخش می‌شد که دره‌های شهر را به هم پیوند می‌داد. بلخ در برخوردگاه جاده‌های کاروانی واقع بود که از جنوب به هند، از غرب به ایران، و از شرق به چین کشیده می‌شد. کاروان‌های بی‌شماری از طریق این شهر، که به عنوان بازاری در آسیا برای خرید و فروش اسب شهرت داشت، رفت‌وآمد می‌کردند.

ساختار بلخ در دوره اسلامی

قلعه هندوان درون قدیمی‌ترین بخش شهر بلخ بوده که در آثار مورخان قرون وسطی، از آن تحت عنوان قلعه هندوان یاد شده است که اکنون نیز مردم محل، این مکان را، بالا حصار می‌نامند. در مورد نام قلعه مذکور و زمان احداث آن روایات متفاوتی نقل شده است. حتی احداث قلعه هندوان را، به پهلوانی افسانه‌ای به نام لهراسب، نسبت می‌دهند که نماینده کی خسرو در آن شهر بوده است و چون لهراسب مواد ساختمانی را از هند آورده و در بلخ این قلعه را بنا نموده است، این قلعه تحت عنوان قلعه هندوان خوانده می‌شود، سلطان محمد مفتی بلخی، در مجمع‌الغراب متذکر می‌گردد که قلعه هندوان را ابومسلم بنا نهاده است و دیوار شمالی آن را امیر حسین گورکان در ۱۳۱۲ میلادی، تجدیدبنا و مرمت نمود.

شهر درونه شامل بخش بزرگی از آثار و ابنیه بلخ قدیم می‌باشد. یکی از دروازه‌های معروف بلخ نیز در همین شهر درونه قرار گرفته و به نام دروازه هندوان خوانده می‌شود دروازه دیگری نیز به نام درواز یهوده وجود دارد.

بنای دیگر، سرتله نام دارد که قبرستان معروف بلخ است. قبر گشتاسب، بنیانگذار شهر بلخ و مثیره ایوب صابر و همچنین شیخ ابواسحاق، در آن محل قرار دارد؛ سرتله از معروف‌ترین مناطق بلخ به شمار آمده است. در واقع سرتله به طور کلی گورستان بزرگی را تشکیل داده که مزار بسیاری از بزرگان بلخ را در خود جای داده است. دروازه‌ها و برج‌ها و بازارها، قصبه جباخان و قصبه بلوریان که از مهم‌ترین‌ها هستند، راه‌های تجاری و مساجد مهمی نیز در بلخ قرار دارد که معروف‌ترین آن‌ها، مسجد سبز و مسجد نه گنبدان است.

دیگر مکان های باستانی بلخ

بناهای اولیه بودایی دوام نسبتاً بیشتری به بناهای اسلامی داشته‌اند، مثل تخت رستم. طول آن ۴۶ متر عرض ۲۷ متر و ارتفاع ۱۵ متر است. چهار طاق مدور در داخل غرق شده و چهار خروجی از بیرون به داخل طراحی شده‌است. پایه ساختمان از آجرهای خشک شده در برابر آفتاب با ۶۰ سانتی‌متر مربع مساحت و ۱۰۰ تا ۱۳۹ میلی‌متر ضخامت ساخته شده‌است. تخت رستم در نقشه، به صورت گل شکل و دارای اضلاع ناهموار است. ظاهراً از گل پیس (یعنی گلی مخلوط با کاه و گودال) ساخته شده‌است. ممکن است در این ویرانه‌ها، ناوا و بهارا را که توسط دیپلومات چینی، ژانگ چیان توصیف شده‌است، بشناسیم. تپه‌های مخروبه به سمت جاده مزار شریف احتمالاً نشان‌دهنده مکان شهری است که هنوز قدیمی‌تر از آن است که بلخ امروزی در آن قرار دارد. امروزه جدا از ویرانه‌ها و استحکامات باستانی در بلخ مکان‌های دیدنی زیادی دیگر نیز زیادی دیده می‌شود:

• مدرسه سید سبحان قلی خان



• بالاحصار بلخ، زیارتگاه و مسجد خواجه نصر پارسا



• آرامگاه شاعر رابعه بلخی





• مسجد نه گنبد (مسجد نو گنبد): این مسجد با تزئینات و کاشیکاری‌های عالی، که به آن مسجد حاجی پیاده نیز گفته می‌شود، اولین بنای یادبود اسلامی است که در افغانستان شناسایی شده‌است.

• تخت رستم و تپه رستم



موزه بلخ

این موزه، قبلاً دومین موزه بزرگ کشور بود، اما مجموعه آثار آن در دوران اخیر دچار غارت شده‌است. این موزه از ساختمان مشترکی که با یک کتابخانه مذهبی دارد، به موزه مسجد کبود نیز معروف است. این موزه ویرانه‌های باستانی بلخ، کلکسیون آثار هنری اسلامی از جمله قرآن قرن سیزدهم و نمونه‌هایی از هنرهای تزئینی و مردمی افغانستان را به نمایش می‌گذارد.

طبقات اجتماعی

داستان سه پسر فریدون و تقسیم جهان بین این سه پسر معروف و مشهور است. در روایات تورات نظیر آن به صورت سه فرزند نوح، سام و حام و بافت وجود دارد. روایت سه فرزند فریدون در خدای نامه و شاهنامه‌های قدیم وجود داشته و فردوسی نیز آن را این چنین بیان می‌کند:

و فریدون سه فرزند خود را چنین نام گذاری کرد و جهان را بین این سه پسر چنین تقسیم می‌کند که نخستین را خاور خدای و دومین را نوران شه و سومین را ایران خدای می‌خواند.

در فلات وسیع ایران که از مجرای دریای سند تا سواحل دجله امتداد داشت، سه طبقه اجتماعی وجود داشت که هر یک به یکی از فرزندان سه گانه زرتشت منسوب است. چنانکه اجتماع قدیم آریایی از سه پیکر روحانیون، جنگجویان و مولدین ثروت، تشکیل میشد؛ در دوران رشد اجتماعی، طبقه دیگری بر طبقات سه گانه فوق افزوده شد که طبقه صنعتگران و بازرگانان است، و به موجب اسناد عصر ساسانی نزدیک ظهور اسلام برخی از طبقات حذف و به جای آن طبقات دیگری جایگزین آن‌ها شدند. در دوره اسلام، زارعین از طبقه سوم حذف

و جای آن را عمال دولت گرفته و جنگجویان به طبقه اول ارتقا یافته و روحانیون و پزشکان به طبقه دوم رفتند.

در عهد ساسانیان این طبقات چهارگانه، تا نشر اسلام بدین گونه بودند:

۱- آذروان با علمای دینی و روحانیون ۲- آرتیشتاران با سپاهیان و جنگجویان ۳- دبیران و عمال حکومت و نویسندگان ۴- واستریوشان با کشاورزان و برزیگران، و طبقه افزوده هوتخشان با بازرگانان و پیشه وران و خدمتگزاران.

در تشکیلات کشوری ساسانیان که بقایای آن در اوایل عصر اسلامی هم ادامه یافت، هر استان (ولایت)، اضلاع کوچکی داشت که هر ضلع فرعی را شهر و مرکز آن را شهرستان می گفتند و حاکم این منطقه، شهریکه بود. هنگامی که اعراب وارد این منطقه شدند از نظر اداره و جهان داری نظام ملوک الطوایفی، با متن خاص خود جریان داشت و سه طایفه بسیار معروف بودند که نخستین را شهریح، دومین را مرزبان، جمع آن مرز به، و سومین را کنارنگ می گفتند.

در طبقات اجتماعی دوره ساسانی، بعد از شهزادگان و شهرداران (شهر باران) و وزرگان (اشراف)، دهقانان و سواران و گروه آزادان قرار داشتند و در دوران سلطه اعراب، گروه اخیر را اسوار و اساوره می گفتند، که این طبقه سواران در عصر ساسانی اسوبار و جمع آن اسوباران خوانده می شد. گویا اسواران از طبقه آزادان بودند و احتمال می رود که آزادان در اصل نامی بوده که فاتحان آریایی در مقابل بومیان مغلوب، اختیار کرده بودند. طبقه دیگر از اشراف، کدخدایان بودند که عرب ها آنان را ملوک الطوایف گفته است.

چون سیاست خلفای عباسی برخلاف امویان، آمیزش با عجم بود، تشکیلات ساسانیان را پیروی می کردند. بنابراین خاندان های بزرگ، دهقانان محلی خراسان را پروراندند و عاقبت هم، اختیار این سرزمین را به دست ایشان سپردند و از همین طبقات بود که خاندان های شاهی طاهریان پوشنگ و سامانیان بلخ ظهور کردند. باید گفت که برخی از فرمان های قدیم، به صورت حکمرانان محلی در نقاط مختلف حکومت می کردند. افراد این خاندان های حاکمه، فرمانروایان مطلق بودند که اکثرا با ورود اسلام موافقت نموده و در دوره اسلامی نیز تا قرن ها قدرت و نیروی خود را حفظ کردند و همان طور که اشاره شد، دودمان سامان خدات که در سامان بلخ خواجهگی داشتند، به نام سمانه نیز ذکر شده اند. چون سامان خدات که جد ایشان بود، از بلخ بگریخت و به نزدیک وی آمد او را اکرام کرد و دشمنان او را قهر کرد و بلخ را باز به وی داد.

هنگام بحث درباب دروازه های بلخ، گفته شد که یکی از دروازه های قدیم شهر بلخ را باب یهوده می نامیدند و بیان گردید که احتمالا وجود این نوع اسامی، حاکی از وجود محله هایی است که نجار یهودی در آن سکونت داشته، و حتی دیده شده که تا حدود سال ۱۹۰۰ میلادی هم عده زیادی یهودی در بلخ و در محله یهودیان ساکن بوده اند. طبقه دیگر موجود در این ناحیه، موالی و غلامان بودند که اعراب فاتح از خراسان و تمام

کشورهای مفتوحه، اسیران جنگی را به عنوان موالی خود می بردند. این موالی در جامعه و دربار عربی آنقدر نفوذ کردند که ثقافت عربی خاص دوره اموی را، به فرهنگ آمیخته عربی و عجمی عصر عباسیان تبدیل نمودند، و در دربار و جامعه، فرقه های خاص و مهم شدند و امور دربار، بازرگانی و کشاورزی و حتی دفتر و دیوان حکومت را گرفتند و مقدمات ظهور جنبش های ملی را فراهم آوردند.

طبقات اجتماعی و دولتی خراسان و بلخ، قبل و بعد از اسلام یکی هم طبقه عامه مردم است که عبارت بودند از طبقه چهارم اجتماع که در طبقه بندی عصر ساسانیان و مقارن ظهور اسلام، کشاورزان و بزرگان، بازرگانان و پیشه وران و خدمتگزاران بودند.

شهر بلخ، در اخلاق نیکوی مردمش، خوش رفتاری و جدیت در برآورده کردن نیازها و فداکاری هنگامی که می بایست، بسیار شهرت داشت و در منابع گفته شده است که به فقیران و مساکین به خوبی رسیدگی می شده و تعداد آنها بسیار کم بوده است.

پوشش مردمان بلخ

از لباس بلخیان در عصر اوستایی اطلاع دقیقی در دست نیست، ولی از آنجا که مردم آن عصر، غالباً شبان و گله دار بودند، از این رو می توان حدس زد که بایستی در آن دوره، جامه های آنان از پوست گاو و گوسفند بوده باشد. با عنایت به توجه خاصی که بلخیان نسبت به درخت انار و میوه داشتند، باید گفت که پیش از آمدن آریاییان به سرزمین ایران، درخت انار و میوه همان جایگاه و مقام گل لوتوس را داشت و از زمره نباتات مقدس شمرده می شد و بیشتر اشیاء با شکل ساقه و برگ انار آرایش می یافتند؛ البته کم کم از حدود هزاره یکم پیش از میلاد، ساقه و برگ گل لوتوس برای آرایش در نقوش پارچه ها به کار می رفت و در نتیجه، لوتوس، جانشین ساقه و میوه انار گردید. لوتوس ایرانی، که هم نام و نظیر لوتوس هندی، و در زبان انگلیسی به نام "رزلونوس" معروف است، تصور می رود که همان نیلوفر آبی باشد که در مرداب ها میروید. گل سفید، گلی بزرگ و زیبا است که با برآمدن آفتاب باز و با فرو رفتن آن بسته می شود، بدین سبب مظهر خورشید است و با میترا (مهر) همبستگی داشته است. با توجه به این مسئله که بعدها نیز یکی از اقلام صادراتی بلخ را گل نیلوفر آبی تشکیل می داده است، توجه خاص مردم بلخ به این گل و پرورش آن از دیرباز به ذهن پیشی میگیرد. نقش این گل، در جامعه و پارچه های بافت بلخ موجود بوده و بعدها در آرایش ساختمان های تخت جمشید نیز دیده شده که بی گمان به کار بردن این نقش، برگرفته شده از هنر بلخیان در به کارگیری نقش گل نیلوفر آبی بوده است و بعد ها باز هم این نقش تکرار گردیده است؛ باید گفت که نقش گل نیلوفر آبی جنبه مذهبی نیز داشته است. معبد نوبهار در روزهای اول سال از گلبرگ های لوتوس پوشیده می گردید و ساقه و گل های نیلوفر آبی سراسر معبد را در بر می گرفت. چنان که از پیکر داریوش در تالار اصلی کاخ داریوش در تخت جمشید پیداست، طرح و نقش جامه او شبیه نیلوفر هایی است که در میان چنبری قرار گرفته اند که خود آن هم با گلبرگ های لوتوس آرایش یافته است که سپس در زمان اشکانیان و به ویژه در

دوره ساسانیان و حتی پس از اسلام نیز در نقش و طرح پارچه های بافت ناحیه خراسان و به طور اعم ایران، فراوان دیده میشود. ظاهراً بافتن نقش پرندگان نیز بر روی پارچه ها معمول بوده است.

دین مردم بلخ

مردم تخارستان، در قرن های پنجم تا هفتم میلادی پیرو چند دین بودند. به استناد بر مأخذ تاریخی و مدارک باستان شناسی دقیق، می توان گفت که اکثریت مردم تخارستان مثل دوره های قدیم زرتشتی بودند. موقعیت دین بودایی نیز خیلی مستحکم بود. در آسیای وسطی در دوران هفتالیان، دین بودایی مورد تعقیب قرار نداشت و بعضی حاکمان هفتالی از دین بودایی پشتیبانی می کردند. در پایان قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی بعضی حاکمان خاقانات غربی ترک، به دین بودایی می پیوندند و هم در جنوب آسیای میانه هم در افغانستان و شمال هندوستان، شروع به ساختن معبد های بودایی می نمایند. در قرن هفتم در پایتخت تخارستان، در شهر بلخ صد ها دین بودایی، در ترمذ ده ها دین، در شومان دو دین، در قبادیان سه دین و غیره موجود بودند. از اطلاعات به دست آمده بنظر میرسد که در تخارستان، دین بودایی خیلی انتشار داشته است. دین دیگری که در آسیای میانه در این زمان رسوخ کرده بود، آیین مانوی بود؛ و یک دین دیگر، دین نصرانی بود. تخاریان معتقد به دین نصرانی بودند.

بلخ، کانون علم و هنر و فرهنگ

در فهرست زیر، نام های تعدادی از بزرگان که در بلخ زاده شده یا زیسته اند آمده است:

- مولانا جلال الدین محمد بلخی (رومی)، متولد بلخ، در قرن سیزدهم.

- ابن سینا یا بوعلی، فیلسوف و دانشمند مشهور قرن دهم که پدرش بلخی بود.

- ناصر خسرو قبادیانی.

- امیر خسرو (دهلوی) که پدرش امیر سیف الدین از بلخ بود.

- منوچهری دامغانی متولد بلخ بود (به نقل از دولت شاه سمرقندی).

- رشید الدین وطواط.

- صانع بلخی.

- شهید بلخی.

- ابوالموید بلخی.

- ابوشکور بلخی.

- معروفی بلخی شاعران اولیه قرن ۹ یا ۱۰.
- رابعه بلخی، اولین شاعر زن در تاریخ شعر فارسی، در قرن دهم و در بلخ می‌زیست.
- عنصری بلخی، شاعر قرن ۱۹ یا ۱۱.
- انوری، قرن دوازدهم، در بلخ زندگی می‌کرد و آنجا درگذشت.
- دقیقی بلخی، ابومنصور محمدبن احمد دقیقی بلخی، متولد بلخ و اولین سراینده شاهنامه معروف.
- ابراهیم ابن ادهم، صوفی و حاکم مشهور بلخ.
- خالد ابن برمک، وزیر خلافت عباسی و از خانواده برجسته برمکیان.
- ابوزید بلخی، عالم جغرافیدان، ریاضی‌دان، پزشک، روانشناس و دانشمند بلخی.
- ابومعشر بلخی، منجم و ستاره‌شناس دربار عباسی و فیلسوف اسلامی.
- ابن بلخی، نامی متعارف برای مورخ فارسی قرن ۱۲ و نویسنده کتاب فارسی فارس نما.
- عبدالله، پدر ابن سینا و دانشمند محترم اسماعیلی مذهب.

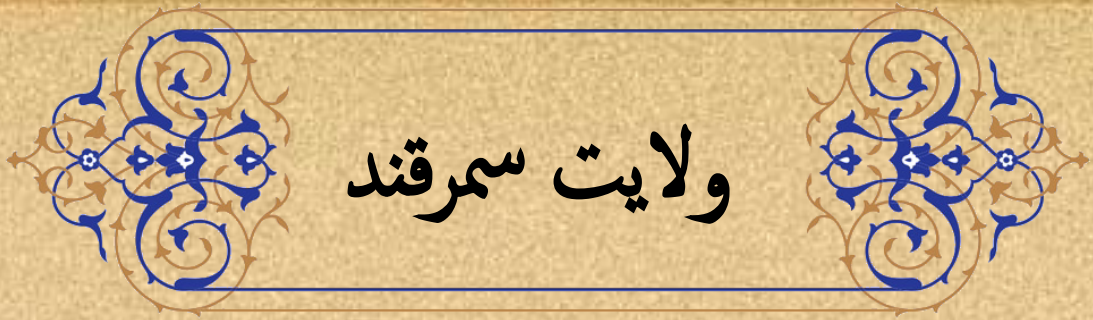
سخن پایانی

بلخ همواره یکی از مهم‌ترین شهرهای جهان بوده و در دوره‌های مختلف تاریخی دارای اهمیت بسیار است و به دلیل نزدیکی به خراسان، وجود راه‌های بازرگانی، مجاورت با دریا و منطقه ماورالنهر و همچنین وجود اقوام مختلف و حکومت‌های متفاوت در تاریخ، دارای اهمیت است. بلخ، یکی از مهم‌ترین شهرهای تاریخی ایران است که اکنون جزو سرزمین ایران نیست؛ اما در گذشته، بسیار دارای اهمیت بوده است. بلخ همواره جزو قلمرو ایرانیان، هخامنشیان، ساسانیان و همچنین حکومت‌های سلوکی و اشکانی بود. در دوره‌ای خاص، بلخ کاملاً هلنیستی شد. همچنین بلخ در دوران اسلام هنوز شکوفا بود. بلخ ام‌البلاد شهرهای جهان است و به شکلی، تمام تاریخ را در چشم زمین و آسمان خود دیده است؛ اما امروزه، دریا تمام یاد و خاطره آنان را شسته و از بلخ باستانی و مشهور آثار بسیار کمی در دست است.

بن مایه‌ها

- ۱- مفتاح، الهامه (۱۳۷۶)، جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات بلخ، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲- خازنی، آرش (۱۳۹۰)، شهر بلخ و کاروان تجاری آسیای مرکزی در آغاز سده نوزدهم، بی‌جا.
- ۳- هرزفیلد، ارنست (۱۹۶۸)، امپراطوری فارس: مطالعات جغرافیای شرق قدیم، تهران، بی‌نا.

۴_ لسترنج، گای (۱۳۷۶)، جغرافیای تاریخی ایران سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان،
انتشارات علمی و فرهنگی، بی جا



معصومه نیکنام

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه خلیج فارس

دیباچه

سمرقند یکی از شهرهای مرکزی در ایالت سغد به شمار می رفت، که بنیاد بازسازی این شهر کهن را به شاهان و سپهسالاران اساطیری ایران باستان نظیر افراسیاب، گرشاسپ، گشتاسپ و... نسبت داده اند؛ بنا بر روایت ها اسکندر مقدونی در اطراف سمرقند شهری عظیم بنا کرد، که در برخی منابع به آن اشاره کرده اند، نظامی نیز در یکی از داستان های خویش بر این نکته تأکید میکند:

سمرقند نه کانچنان چند را

هم او داد زیور سمرقند را

قوم ها و قبیله های فراوانی مانند یونانیان (۳۲۸ ق.م)، هبتال ها (۵ م)، ترکان (۵۵۷ م)، مغولان (۶۱۷ ق) و... به این شهر تاخته‌اند، اما به هر روی سمرقند مرکز نشر معارف اسلامی و مهد عالمان وارسته در درازنای قرون بوده، و افراد برجسته‌ای به جهان اسلام فرستاده که آوازه برخی از آنان جهان گیر شده است.

از لحاظ جغرافیایی در جنوب سغد واقع بوده، همواره مرکز آباد این اقلیم به شمار می رفت و تدریجا به ترقی و تعالی رسیده بود، و باعث پیدایش اصطلاحی تحت عنوان «سغد سمرقند» گردید.

در ابتدای عصرهای میانه از لحاظ سیاسی و اقتصادی پیشرفت کرد، در دوره پراکندگی های سیاسی در قرون ۶،۷ هجری قمری یکی از شهرهای کلیدی ایالت سغد به شمار می رفت.

وجه تسمیه

روایت‌های گوناگونی درباره واژه سمرقند و سبب نام‌گذاری آن وجود دارد، و افسانه و واقعیت در این باره در هم آمیخته است. برخی از محققان، سمرقند را، معرب سمرکند پهلوی و مرکنده یا ماری کاندی یونانی دانسته و برخی از آنان، سمران را نام عربی سمرقند خوانده‌اند.

شماری از مورخان و جغرافی‌دانان نیز برآنند که فردی از ملوک یمن به نام شمر (شمر ابوکرب یا شمر بن‌افریقس)، ناحیه کنونی سمرقند را تصرف و ویران کرد، از این‌رو آن جا را شمرکند نامیدند؛ یعنی سرزمینی که شمر آن را ویران ساخت. این واژه به دلیل سنگینی‌اش رفته رفته به سمرقند بدل شد. حمدالله مستوفی در این‌باره می‌نویسد: و بعد از او (اسکندر) به عهد ملوک الطوایفی، سمر نامی از نسل تبع جهت خصومتی که با اهل این دیار افتاد، آن را خراب کرد و بکند؛ چنان‌که هیچ عمارتی برپای نگذاشت؛ سپس آن را سمرکند خواند، عرب معرب گردانید، سمرقند گفتند. روایت دیگری در این‌باره هم وجود دارد که می‌گوید: سمرقند، معرب سمرکند است، و معنی ترکیبی آن، ده سمر است و سمر نام پادشاهی بوده از ترک و ترکان. ده را کند گویند و این ده را او بنا کرده بوده است و به مرور زمان شهر شده است.

موقعیت جغرافیایی

بنا بر نوشته‌های جغرافی‌دانان عهد سامانی سمرقند در محلی بلند، در شرق بخارا واقع شده بود؛ آن را سبزترین شهر ماوراءالنهر نامیده‌اند، که آب و هوای معتدل و نهرهای روان داشته، بر طبق سنت شهرسازی آن روزگار گرداگرد سمرقند و پیرامون آن خندقی ژرف احاطه گشته بود و در ساحل رود خروشان سغد یا بخارا (زرافشان کنونی یا جیحون) واقع گشته بود و مایه سرسبزی و خرمی شهر بود. روستاهای اطراف سمرقند در چمنزاران سرسبزی جای داشتند که بنا بر نوشته‌های سیاحان، این سرسبزی، خوش آب و هوایی و نهرهای جاری در دنیای خشک و بی‌آب و علف آن زمان مایه شگفتی بوده است.

محققان بر اساس اخبار منابع و بازیافت‌های باستان‌شناسی معین کرده‌اند که این شهر در همه دوره و زمان‌ها شهر اصلی منطقه، و از لحاظ تراکم جمعیت و وسعت، نخستین در ماوراءالنهر شمرده می‌شد. نباید فراموش کرد که نخستین عامل توجه مردمان و بازرگانان به سمرقند قبل از هر چیز آب و هوای معتدل آن بوده است.

پیشینه تاریخی

سمرقند از شهرهای کهن و بسیار قدیمی آسیای مرکزی است و تاریخ بنای آن به گذشته‌ای دور بازمی‌گردد. اسناد و مدارک و آثار تاریخی نوشته شده در این شهر نیز از قرن‌های سوم و چهارم پیش از میلاد بازمانده است. مورخان درباره بنیانگذار سمرقند بسیار سخن گفته‌اند؛ برای نمونه، برخی از روایت‌ها آن را افراسیاب، قهرمان نیمه افسانه‌ای شاهنامه فردوسی دانسته‌اند.

ادیب‌الممالک فراهانی در این‌باره می‌نویسد: سمرقند را افراسیاب ساخته و آن‌جا را دارالملک خود قرار داده که به مرور خراب و ویران شده است. نخستین بانی سمرقند به گفته قزوینی در آثار البلاد، کیکاووس بن کيقباد است.

برخی از مورخان و جغرافی‌دانان، تبع را سازنده سمرقند خوانده‌اند. جیهانی می‌نویسد: سمرقند از بنای تبع است؛ و نوشته‌اند که از صنایع یمن تا سمرقند هزار فرسنگ است. ابن‌حوقل نیز می‌گوید: برخی از مردم برآنند

که تبع بانی شهر سمرقند است، و ذوالقرنین آن را تکمیل کرده است. اصطخری نیز چنین می‌نویسد: (من دروازه‌ای دیدم به سمرقند، روی در به آهن پوشیده و بر یک پاره از آن چیزی نبشته. از آنان پرسیدم. گفتند: این دروازه تبع نهادست، و به زبان حمیری بر این آهن نبشته است که درّه صنعا تا سمرقند هزار فرسنگ است.)

برخی از جغرافی‌دانان نیز اسکندر (۳۳۰، ۳۲۳ ق.م) را بنیان گذار این شهر دانسته‌اند. کهن‌ترین وصف موجود در پژوهش‌های تازه در این باره نوشته، ابن فقیه است که در آن به معرفی شهر سمرقند و حصارها و دروازه‌های آن می‌پردازد. وی اسکندر را بانی سمرقند دانسته است. یاقوت نیز چنین می‌گوید و می‌افزاید اسکندر دور سمرقند حصاری بزرگ کشید و آن را به قلعه‌ای استوار بدل ساخت.

جامع‌ترین مطلب درباره سازنده سمرقند، در سمریه آمده است. نویسنده این کتاب می‌گوید: ابتدای عمارت قلعه این شهر از کیکاووس است و عمارت دویم از ملک تبع است، و ملک تبع پادشاهی بود که در جانب ولایت یمن و عربستان بوده و این شهر را فتح کرده بوده است و عمارت سیم از آن ملک اسکندر است و ملک اسکندر بر دور قلعه سمرقند دیوار علی حده نهاده و آن را در حال دیوار قیامت می‌گویند؛ و عمارت چهارم آن از امیر تیمور گورکان است.

محققان روسی هم روزگار که زمان پیدایی این شهر را ۵۳۰ پیش از میلاد می‌دانند، آیین دوهزار و پانصدمین سال تأسیسش را، در ۱۹۷۰ میلادی برگزار کردند. به هر روی، سمرقند از پیشینه تاریخی درازی برخوردار است.

نام سمرقند نیز مانند بخارا در کتیبه بیستون وجود ندارد و بر پایه منابع، رسیدن سپاهیان و فرمان‌روایان هخامنشی بدان جا معلوم نیست، اما اسکندر کبیر در ۳۲۸ پیش از میلاد، هنگام فتح مرزهای شرقی خود به این شهر وارد شد. وی فرمان داد که جوانان شهر را بکشند و مردمش را به بردگی ببرند. سپس آن را از بیخ و بن برکند و در نزدیکی آن، شهر تازه‌ای بنیان نهاد. شاید دلیل اینکه برخی از افراد، اسکندر را بانی سمرقند خوانده‌اند، همین کار او باشد. وی پس از تصرف این ناحیه، بناهایی در سمرقند برپا کرد و کوچ‌نشین‌هایی در منطقه پدید آورد، که تا قرن‌های درازی پناه‌گاه فرهنگ و تمدن هلنیستی بود. یونانیان، سمرقند را مارکاندا می‌خواندند.

سلسله‌های حکومتگر بر سمرقند

سمرقند در دوران ساسانیان (۲۲۴، ۶۵۱ م)، رونق و عظمت ویژه‌ای نداشت؛ تا اینکه هیاطله آن را از سیطره ساسانی درآوردند. همچنین امیران مستقلی در روزگار رنگ باختن قدرت ساسانیان در سمرقند و دیگر شهرهای ماوراءالنهر، بر این شهر حکم می‌راندند، که در منابع تاریخی از آنان با نام ترخون یا اخشید یاد شده است.

هنگامی که اسلام به این منطقه آمد و مسلمانان به طور کامل آن را گرفتند، والیانی از سوی دستگاه خلافت برای اداره این سرزمین منصوب می‌شدند؛ تا اینکه مأمون خلیفه عباسی، در ۲۰۴ قمری ولایت سمرقند را به فرزندان اسد بن سامان سپرد. حکومت این ناحیه در روزگار طاهریان و صفاریان نیز در دست خاندان آل سامان بود. پس از قدرت یافتن سامانیان (۲۸۷ق)، اداره آن جا زیر نظر حکومت مرکزی این سلسله قرار گرفت و سمرقند از اهمیت و رونقی شگفتی‌آور برخوردار شد.

گسترش اسلام در سمرقند

سمرقند در آستانه هجوم عرب‌ها، به دین‌های زردستی، بودایی، زروانی و مسیحیت اعتقاد داشتند، اما یک قرن پس از اسلام دین اکثر اهالی اسلام گردید. لیکن پیروان مسیحیت در شهر و بعضی روستاهای اطراف به سر می‌بردند. ابن حوقل مینویسد که «در شاوزار (یکی از روستاهای سمرقند) معبدی از آن ترسایان است، و در آنجا انجمنی دارند و نیز در آن جا خانه‌های اسقفان و منازل زیبا و خرم وجود دارد. من گروهی از مسیحیان عراق را دیدم که به سبب استفاده از خوشی آب و هوا و گوشه نشینی در آنجا اقامت کرده بودند. این محل موقوفاتی نیز دارد که گروهی از مسیحیان در آنجا معتکفند. همین مؤلف در جایی دیگر می‌گوید که در کناره‌های نهر غله‌هایی است، که برای مرمت آن (پول) وقف کرده‌اند؛ و گروهی از زردشتیان را در زمستان و تابستان به نگهداری آن گماشته‌اند، و در مقابل همین وظیفه جزیه برای بیت المال نمی‌گیرند.

بیشتر مسلمانان سمرقندی بر اصول مذهب حنفی یا شافعی پایبند بودند، ولی پیروان مذهب شیعه هم در شهر زندگی میکردند. راجع به پیروان کیش مانوی هم، چنان که گفته شده، در بحث‌های کلامی با سنی‌ها شرکت می‌کردند در سمرقند زندگی کرده، ظاهراً از جانب امپراتوری چین مورد پشتیبانی قرار میگرفتند. ولی تعداد یهودیان را ۳۰ هزار گفتند که چندان قابل اعتماد نیست اما مجبور به پرداختن جزیه بودند.

گسترش اسلام در سمرقند و دیگر شهرهای ماوراءالنهر، زمانی قطعی گردید که به جای حاکمان عرب، امیرانی از میان اشراف بومی با اوضاع محلی آشنا و برخوردار از پشتیبانی مردم تعیین گردیدند. این فرمانروایان کمتر در صدد رضایت خلیفه‌های عرب برآمدند و زمینه‌های استقلال آینده این سرزمین را طرح ریزی نمودند.

سمرقند را پیش از قدرت یافتن غزنویان (۳۵۱، ۵۸۲ ق)، والیانی محلی اداره می‌کردند؛ تا اینکه سلطان محمود غزنوی (۳۸۶، ۴۲۱ ق) این ناحیه را به قلمرو حکومت خود پیوست. بنابراین، سمرقند در عصر سلجوقیان به دست والیان منصوب از سوی پادشاهان سلجوقی می‌گشت. آتش‌کشورگشایی و ویران‌گری مغولان و چنگیز در عرصه قدرت سیاسی دامان سمرقند را نیز گرفت، و این شهر به گورستان و ویرانه‌ای بدل گردید؛ اما دیری نگذشت که در عصر تیموریان (۷۷۱، ۹۱۶ ق) پایتخت حکومت خوانده شد و دوباره شکوه و بزرگی پیشینش را به دست آورد، و به یکی از مهم‌ترین مراکز علمی - فرهنگی جهان اسلام بدل گشت.

تیمور هنگام کشورگشایی خود، مردان بزرگ و هنرمندان شهرهای تصرف شده را با خود به سمرقند آورد، تا ساختمان‌های باشکوه و عمارت‌های مجلل بر پای کنند، و از این‌رو سمرقند، آبادترین شهر امپراتوری تیمور نام گرفت. جانشینان تیمور به‌ویژه الغ‌بیگ (۸۵۰، ۸۸۳ ق)، به سمرقند توجه کردند. برای نمونه، وی با برپایی مدرسه‌ها و مراکز علمی به‌ویژه رصدخانه معروف سمرقند، آن را پرآوازه ساخت.

حکومت سمرقند تا دوره صفویان (۹۰۵، ۱۴۸ ق) در دست نواده‌های تیمور می‌گشت؛ تا اینکه شاه اسماعیل صفوی (۹۰۵، ۹۳۰ ق) بر آن‌جا فرمان یافت. اداره این منطقه پس از آن نیز تا قرن نوزدهم میلادی، به عهده دست‌نشانده‌های پادشاهان ایرانی و زمانی هم ازبکان بود؛ تا اینکه در ۱۸۶۸ میلادی به خاک شوروی پیوست و به آرامی از رونقش کاسته شد، اما پس از تجزیه شوروی پیشین و تأسیس جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته، به عنوان مرکز اداری جمهوری ازبکستان درآمد.

شهرها و آبادی‌های سمرقند

سمرقند آبادی‌ها و شهرهای فراوانی داشت که وَرَعَسَر، مایْمَرغ، سَنَجَرَفَعَن، ساودار و دَرَعَم از مهم‌ترین آن‌ها بودند. اُشتیخَن، کُشانیه (کشانی) و وِذار در شمال سمرقند قرار داشتند. کشانیه یا به گفته اصطخری کیسانیه، که قلب بلاد سغد خوانده می‌شد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار و شهری آباد بود. ابن‌حوقل در این باره چنین می‌نویسد: ناحیه کشانیه آبادترین شهرهای سغد است. این کشانیه و اُشتیخَن در بزرگی قریب یک‌دیگرند؛ جز آنکه کشانیه بزرگ‌تر و آبادتر، و روستاهای آن پر نعمت‌تر، و مردم آن بزرگوارتر، و در ظاهر آراسته‌ترند و از همه مردم سغد توان‌گرت‌تر.

شهرهای مهم کرمینیه، دَبوسیه و رابنجان، میان سمرقند و بخارا و کِش و نخشب در نواحی جنوبی سمرقند بودند. نخشب که اعراب آن را نسف می‌خواندند، زادگاه مقنع امام سپیدجامگان بود و اهمیت فراوانی داشت.

اهمیت سمرقند در طول تاریخ

سمرقند پیشینه دراز تاریخی و نامی بلند آوازه دارد؛ زیرا از روزگاران گذشته، مهد علم و دانش بوده است. البته سمرقند در عهد باستان به اندازه دوران اسلامی مهم شمرده نمی‌شد، اما پس از ورود اسلام، این شهر نیز مانند بسیاری از شهرهای سرزمین ماوراءالنهر در مسیر رشد و بالندگی قرار گرفت و بزرگان و دانشمندان بسیاری از آن‌جا برخاستند و نامش را در سراسر بلاد اسلامی پراکندند.

برخی از عالمان و بزرگان سمرقند، در گستراندن اسلام در این سرزمین بسیار تأثیر گذارند؛ که محمد بن مسعود عیاشی معروف به عیاشی سمرقندی، از نام‌آورترین آنان است. وی در پایان قرن سوم و آستانه قرن چهارم هجری می‌زیست و شاید معاصر ثقه الاسلام کلینی بوده باشد. شخصیت ابوعبدالله جعفر رودکی سمرقندی؛ یعنی پدر شعر فارسی نیز از دیگر کسانی است که نام سمرقند را در تاریخ ادب این سرزمین پرآوازه ساخت. زبان مردم این سرزمین همچون بخارا، سغدی بود و گویشی از فارسی به شمار می‌رفت.

این شهر که کانون مانویان ماوراءالنهر بود، از دید مذهبی نیز اهمیت ویژه‌ای داشت. مانویان اقلیتی مستقل و آزاد در این ناحیه بودند. صاحب حدودالعالم با اشاره به این مطلب می‌گوید که آنان در آن هنگام نغوشاک خوانده می‌شدند. شهرستانی در الممل و النحل پس از توضیح درباره مذهب مزدکی، از وجود پیروان برخی از فرقه‌های آن در سغد و سمرقند یاد می‌کند. آیین مسیحیت نیز از دین‌هایی بود که پیروان ویژه‌ای در ناحیه سمرقند داشت. ابن حوقل که سال‌ها پس از ورود اسلام بدان‌جا سفر کرده است، از روستایی به نام «شاوذار» در جنوب سمرقند نام می‌برد. این روستا با دیری معروف به نام «دره‌کرد»، کانون مسیحیان شمرده می‌شد و هر سال گروه بسیاری از آنان برای عبادت به آن‌جا می‌رفتند.

هرچند ادیان و مذاهب، پیروان و پایگاه‌هایی برای تبلیغ در سمرقند داشتند، هیچ‌یک از آن‌ها نتوانستند از دین اسلام پیش‌تر بروند و همانند آن رشد و رونق یابند. این شهر در دوره حکومت‌های اسلامی، کانون بزرگان دین بود و علمای این دیار در گستردن دین و مذهب در آن‌جا بسیار کوشیدند. همین رویداد موجب شد که سمرقند از دید دینی نیز، بسیار مهم شمرده شود.

شکوه و آبادانی

سمرقند به دلیل بهره‌مندی از ویژگی‌های جغرافیایی و اقتصادی مناسب، از مهم‌ترین شهرهای ماوراءالنهر شمرده شده است و بیش‌تر جغرافی‌دانان، آن را با شکوه‌ترین و زیباترین شهرهای این منطقه نامیده‌اند. یعقوبی در البلدان از سمرقند با نام کشور یاد کرده و آن را یکی از باشکوه‌ترین ناحیه‌ها خوانده است. مقدسی نیز سمرقند را مرکز سرزمین خوانده و نوشته است: سمرقند شهری کهن، ثروتمند، محترم، مرکزی زیبا، دلگشا و مرفه است. بردگان بسیار، آب فراوان و راه برای زندگانی مرفه باز است. ابن‌فقیه درباره اقلیم به معنای سمرقند می‌نویسد: هیچ شهری در جهان پاکیزه‌تر، خوش آب و هوا تر و خوش منظره تر از سمرقند نیست. نویسنده سمریه نیز با توصیف آب و هوای سمرقند و میوه‌های آن می‌گوید: (در چهار فصل هوای این شهر نیک و معتدل است، بنابراین آن را سمرقند فردوس مانند می‌گویند).

گمان می‌رود که آب و هوای مناسب و حاصل‌خیز منطقه و گذشتن رود سغد از کنار این شهر، مهم‌ترین عوامل سرسبزی و آبادانی آن بوده باشد. آب و هوای متنوع و خوب این سرزمین، رونق کشاورزی و پس از آن کشت محصولات گوناگون را به دنبال می‌آورد؛ چنان‌که همه مردمان ماوراءالنهر از محصولات کشاورزی سمرقند بهره می‌بردند. فندق و بادام، از صادرات روستاهای سمرقند بود و گونه‌های غله و میوه در این ناحیه تولید می‌شد اما سمرقند را با کاغذ مرغوبش می‌شناختند. کاغذ از محصولات گرانبه‌ای موجود در مسیر جاده ابریشم، و پیامد هنر مردم این دیار بود که سال‌ها تا دورترین جاهای دنیا می‌رفت و همه را به تحسین برمی‌انگیخت.

قزوینی در آثارالبلاد در این باره می‌نویسد: «و از سمرقند اشیای غریبه به ولایات برند؛ از آن جمله، کاغذی است که او را سمرقندی گویند و در هیچ‌جا به آن خوبی نباشد مگر در چین». نویسنده حدودالعالم در وصف کاغذ سمرقند می‌گوید: «و از وی کاغذ خیدکی به همه جهان می‌برند».

بر پایه روایت‌های تاریخی، منطقه سمرقند از منابع طبیعی و معدنی سرشار بود و در آن ذغال سنگ فراوانی وجود داشت، و افزون بر آن گچ سفید، زاج، نوشادر و سنگ ساختمان هم یافت می‌شد. طلاشویی نیز در مجرای رود زرافشان (جیحون) رایج بود.

سمرقند را بیش از هر چیز، جایگاه راهبردی (استراتژیک) - جغرافیایی آن مهم می‌نمود؛ یعنی این شهر بر سر راه قافله‌های بازرگانی هند، خراسان، چین و سرزمین ترکان قرار داشت و کالاهای گوناگون نقاط مختلف جهان در بازار این شهر یافت می‌شد. از این رو، سمرقند را بندر بزرگ تجاری ماوراءالنهر می‌نامیدند. نزدیکی و مجاورت ماوراءالنهر به قلمرو چینیان، از مهم‌ترین عوامل رونق یافتن تجارت و بازرگانی این سرزمین به ویژه سمرقند به شمار می‌آمد؛ زیرا بازرگانان سمرقند، بیش‌تر با چینیان داد و ستد می‌کردند.

درباره اوضاع بازرگانی سمرقند در منابع چین می‌نویسند: «سمرقند، شهری بزرگ و آبادان است با نعمت‌های بسیار و جای بازرگانان همه جهان است». جیهانی سمرقند را بندر تجاری ماوراءالنهر می‌خواند: «سمرقند، فرضه ماوراءالنهر است و مجمع بازرگانان و همه متاع‌ها بدان‌جا آرند و از آن‌جا به شهرها برند». محل تجمع و مرکز بازارهای سمرقند، محلی به نام رأس‌الطاق، از آبادترین نقاط شهر بود و کالاهای گوناگون فراوانی برای خرید و فروش در آن‌جا وجود داشت.

تجارت برده در سمرقند از رونق ویژه‌ای برخوردار بود؛ چنان‌که منابع تاریخی آن را «جای جمع آمدن بردگان ماوراءالنهر و پرورش‌دهنده بهترین برده‌ها» دانسته‌اند. البته خرید و فروش غلامان و کنیزان ترک، بیش از داد و ستد دیگر بردگان رواج و اهمیت داشت؛ و جامه‌های زربفت، پارچه‌های دیبا، دیگ‌های مسین، زین و لگام اسب و شیشه نیز از تولیدات و صادرات سمرقند بود.

هنر و معماری

سمرقند از دید آثار هنری و معماری، در ناحیه ماوراءالنهر بی‌همتاست. امروزه بر اثر کاوش‌های باستان‌شناسان، آثار فراوانی از این سرزمین به دست می‌آید که هنرمندی مردم آن را نشان می‌دهد. مجموعه «گنجینه جیحون»، یکی از آن‌ها و نماینده بزرگی و شکوه فرهنگ سغدی معماران این سرزمین است، که در پدید آوردن بناهای زیبا و شگرف بسیار توانمند بودند. هم‌چنین ساخت رباط و چاپارخانه‌های زیبا، نمونه‌ای از معماری درخشان این منطقه بود که به دلیل رونق بازرگانی در آن‌جا، بسیار رواج داشت.

پس از ورود اسلام به منطقه نیز هنر معماری این سرزمین رشد و گسترش یافت. مسجدها و مکان‌های مذهبی و آرامگاه‌های باشکوه و بزرگ، در دوره‌های بعد سیاحان و دانشمندان بسیاری را به این شهرها می‌کشاند.

بیش تر این بناها از عصر تیموریان (دوره شکوه و بزرگی سمرقند) بر جای مانده است و سبک دوره تیموری در این شهر تجلی می‌کند. آثاری مانند مسجد بی‌بی خانم، مقبره امیر تیمور گورکانی، مدرسه الغ‌بیگ و رصدخانه معروف آن، سخن‌گوی هنر معماری درخشان این سرزمینند.

آثار باستانی سمرقند

۱- بقعه شاه زنده

سمرقند همانند دیگر شهرهای باستانی زیارتگاه‌ها و مکان‌های مقدس زیادی داشت، که مهم‌ترین آن با نام شاه زنده مشهور بوده، مرقد عباس ابن عبدالمطلب به شمار می‌رود در طول تاریخ گذشته سمرقند اشخاص مشهور را در اطراف مرقد او به خاک می‌سپردند.



۲- مسجد بی‌بی خانم

مسجد بی بی خانم در میان مساجد جهان اسلام یکی از شناخته شده‌ترین مساجد جهان به لحاظ زیبایی معماری اسلامی است، مسجد بی بی خانم در میان جاذبه‌های تاریخی سمرقند است. مسجدی که گنبدی فیروزه‌ای رنگ و متناسب با بنای ایوان اصلی مسجد دارد. این مسجد در خیابانی هم نام با همین مسجد قرار گرفته و در اطرافش دیگر جاذبه‌های شهر نیز یافت می‌شود. ساخت این مسجد ۵ سال زمان برده و از سال ۱۳۹۹ تا ۱۴۰۴ میلادی طول کشید. یعنی هنگامی که تیمور لنگ به سمرقند بازمی‌گشت دیگر ساخته شده بود. بی بی خانم همسر تیمور لنگ بود که دستور ساخت این بنا را داد. افسانه‌ای پیرامون این مسجد وجود دارد. گفته می‌شود که معمار این مسجد، هنگام ساخت این بنا دل‌باخته همسر تیمور شده و به همین دلیل اتمام کار را به تعویق می‌انداخته است.



۳- مدرسه الغ بیگ

مدرسه بعدی که در میدان ریگستان قرار گرفته، مدرسه الغ بیگ نام دارد. این مدرسه از جاذبه‌های سمرقند بوده که زمانی محلی برای تحصیل، و در حال حاضر محلی برای بازدید و جاذبه‌ی گردشگری به



شمار می رود. دلیل نامگذاری این مدرسه در بین سال های ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۰ بانی ساخت آن، یعنی شخصی به نام الغ بیگ است. در گذشته، این مدرسه دارای ۵۰ حجره بوده و بیش از ۱۰۰ نفر طلبه همزمان در آن تحصیل می کردند. قدمت این مدرسه به نسبت دیگر مدارس سمرقند بیشتر است؛ و طبقه فوقانی به دست برخی از حاکمان ازبک ویران شد اما بعد ها مجدداً مرمت گردید.

۴- رصد خانه الغ بیگ

این رصد خانه یکی از جاذبه های شناخته شده سمرقند است. این رصد خانه در دوره تیموری ساخته شده، که در زمان خود بی نظیر و بسیار هوشمندانه طراحی شده است. یکی از مهمترین ابزارها در رصدخانه الغ بیگ، یک زاویه سنج برای اندازه گیری زاویه ها است. این ابزار به شکل دایره ای عمودی با شعاع ۴۰.۲۱۲ متر، و طول کمان ۶۳ متر ساخته شده است. ستاره شناسانی که در رصدخانه سمرقند کار می کنند، یک کاتالوگ از محل دقیق ستارگان ترسیم نموده اند.

در ابتدای قرن هجدهم، ماهاراجای جیپور چندین رصدخانه را در پنج بخش هندوستان بر طبق و الگوی رصدخانه الغ بیگ ساخت.

رصد خانه در شمال سمرقند واقع شده، بر فراز تپه ای نه چندان مرتفع به نام چویان آتا. این بنا در سال ۱۴۲۰ میلادی به دستور الغ بیگ برای انجام امور نجوم ساخته شد و محلی برای گردهمایی بزرگترین و مشهورترین منجمین نظیر قاضی زاده رومی، جمشید غیاث الدین کاشانی و علی قوشچی بود. این رصدخانه که با ثبت ۱۰۱۸ ستاره در دنیا معروف شده توسط ویاتکین در آغاز قرن بیستم کشف شد. او طی حفاری هایش به ربع دایره بزرگی با شعاع ۴۰ متر رسید که امتداد آن دارای ارتفاع ۳۳ متری بود که از طریق آن، خورشید، ماه و سایر اجرام آسمانی دیگر رصد می شد.



۵- مدرسه شیردار

طی سال های ۱۶۱۹ تا ۱۶۳۶ میلادی مدرسه شیردار روبروی مدرسه الغ بیگ ساخته شد و سازنده‌ی مدرسه فردی ایرانی به نام عبدالجبار بوده است. در بالای ایوان ورودی مدرسه، نقاشی شیرهای در حال شکار آهو دیده می شود؛ بعد از قسمت ورودی در دو طرف، دو فضای بزرگ مخصوص نمازخانه و درس خانه قرار دارد و در دو طرف، دو گنبد ساقه دار با نقش خطوط کوفی دیده می شود. این مدرسه از دو طبقه، چهار ایوان و چهل و هشت غرفه تشکیل شده، و در ابتدای قرن بیستم مورد بازسازی قرار گرفته است.



سخن پایانی

سرزمین ماورالنهر از گذشته های دور هویت و شهرتش را از ایالت سغد و شهر بزرگ آن؛ یعنی سمرقند گرفته است. این شهر در کنار رود زرافشان (جیحون) بود و به همین دلیل زمین حاصلخیز و آب و هوای بسیار خوبی داشت. بیش تر جغرافی دانانی که این منطقه را دیده و به ارزیابی جغرافیای طبیعی، آب و هوا و وضع مستعد این شهر پرداخته اند، آن را با عنوان یکی از جنات اربعه (بهشت های چهارگانه) دنیا ستوده اند.

این شهر پیشینه تاریخی بسیار کهنی دارد و قوم ها و قبیله های فراوانی در درازنای تاریخ به آن هجوم آورده اند. حمله های یونانیان، هیتالها و اقوام ترک پیش از اسلام، هجوم مسلمانان در نخستین قرن های اسلامی و حمله های ویران گر مغولان در دوره های پسین تر، نمونه هایی از این تاخت و تازهاست.

سمرقند در تاریخ سیاسی و اجتماعی منطقه بسیار تأثیر گذار بود؛ چنان که سمرقند مرکز سیاسی، و بخارا پایگاه مذهبی این ناحیه به شمار می رفت و تمدنی کهن و میراث فرهنگی بسیار درخشانی داشت و به عنوان مهد تمدن و ادب، هنر و فرهنگ سال ها از اعتبار سیاسی، اقتصادی و هنری برخوردار بود. امروزه هم این شهر از بزرگ ترین و مهم ترین شهرهای آسیای مرکزی به شمار می رود و بی گمان، این اهمیت از میراث درخشان فرهنگی و جایگاه و پیشینه تاریخی آن در طول تاریخ سرچشمه می گیرد که پیوندی کهن با تاریخ و فرهنگ ایران زمین دارد. سمرقند مرکز ایالت سغد، به عنوان یکی از مهم ترین شهرهای آن در ماورالنهر شناخته می شد، به این دلیل که شاهان سامانی بر آن حکومت می کردند؛ بسیاری از جغرافی دانان، سمرقند را بزرگ ترین و مشهورترین شهر ایالت سغد خوانده اند، به گونه ایی که گاه سغد جزئی از سمرقند و از مضافات آن خوانده شده است، یاقوت حموی سمرقند را در اقلیم چهارم دانسته و طول جغرافیایی آن را ۸۹ درجه، و عرض جغرافیایی آن را ۳۶ درجه ثبت کرده است. چنان که می گویند: سمرقند شهری بزرگ است که دوازده دروازه داشت که هر کدام از آهن بود و بین هر دروازه، یک فرسخ فاصله بود.

جغرافیدانان و مورخان درباره قدمت و بنیان سمرقند بسیار سخن گفته‌اند. برخی روایت‌ها بنیانگذاری آن را به افراسیاب، قهرمان نیمه افسانه‌ای شاهنامه و برخی به کیکاووس بن کی قباد نسبت می‌دهند. عده‌ای نیز تبع از ملوک یمن را سازنده سمرقند دانسته‌اند.

پس از فتح کامل منطقه به دست مسلمانان، والیانی از سوی دستگاه خلافت برای اداره این سرزمین منصوب شدند که لقب طرخان داشته‌اند. سمرقند بعد از سقوط سامانیان، یکی از پایتخت‌های قراخانیان شد ولی جنگ‌ها و حوادث زیادی در این شهر زیبا رقم خورد و چهره آن را در دو قرن پنجم و ششم هجری دگرگون ساخت. در سال ۴۴۹ ق.م، وبا که ناحیه سغد را فرا گرفته بود، به سمرقند نیز سرایت و عده زیادی را هلاک کرد. سمرقند در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان در معرض حمله و غارت قرار داشت و در قرن هفتم هجری نیز آتش ویرانگری مغولان، دامان سمرقند را گرفت و این شهر به گورستان و ویرانه بدل شد؛ اما دیری نپایید که در عصر تیموریان سمرقند پایتخت حکومت شد و دوباره شکوه و بزرگی پیشین را به دست آورد و به یکی از مهم‌ترین مراکز علمی، فرهنگی جهان اسلام بدل گشت و همانطور که می‌دانیم تیمور به هرکجا لشکر می‌کشید هنرمندان و معماران چیره دست بسیاری را برای ساخت عمران و آبادانی سمرقند راهی ماورالنهر می‌کرد.

بن مایه‌ها

- ۱- ابن بطوطه، شرف‌الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله، (۱۳۵۹)، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲- ابن حوقل، محمد، (۱۳۶۶)، سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورۃ الارض)، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- ۳- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله، (۱۳۶۷)، المسالک و الممالک، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: مترجم.
- ۴- ابن فضلان، احمد، (۱۳۵۵)، سفرنامه، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: شرق.
- ۵- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، (۱۳۴۹)، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۶- احمدی‌نژاد، سیدحسن، (۱۳۷۳)، سیمای سمرقند، تهران: سازمان انتشارات تبلیغات اسلامی.
- ۷- ترکمان منشی، اسکندر بیگ، (۱۳۵۵) تاریخ عالم‌آرای عباسی، تهران، امیرکبیر.
- ۸- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، (۱۳۶۸)، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۹- بارتولد، واسیلی ولادیمیریچ، (۱۳۶۸)، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات.

۱۰- بلانت، ویلفرید، (۱۳۶۳)، جاده زرین سمرقند، ترجمه رضا رضایی، تهران: جان‌زاده.

۱۱- بلنتیسکی، (۱۳۷۳)، خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)، ترجمه پیروز ورجاوند، تهران: مرکز اسناد فرهنگی آسیا.

جغرافیای تاریخی خرمشهر

مأده بوالی

دانشجوی کارشناسی تاریخ دانشگاه خلیج فارس

دیباچه

خرمشهر نخستین بندر ساحلی ایران است که در محل تقاطع دو رود کارون و اروندرود در ساحل در جنوب غربی خلیج فارس قرار دارد. این شهر در قرن ۱۲ هجری تنها قریه ای کوچک به شمار می رفت که در اوایل قرن ۱۳ هجری توسط پدر مرحوم جابر خان کعبی، رئیس ناحیه خرمشهر و آبادان که از رعایا و مرزداران فداکار ایران بود، کم کم به بندری معتبرتر و مهم تر تبدیل گردید.

از دوره قاجار و با ایجاد مسیر تجاری گمرکی و پس از کشف نفت مسجد سلیمان و تاسیس پالایشگاه نفت آبادان در دهه های اخیر تا قبل از انقلاب اسلامی سال ۵۷ و جنگ تحمیلی با عراق؛ مهاجر پذیری این منطقه و گسترش جمعیت و رشد وضعیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آن بیش از پیش شده است. در این مقاله تلاش می شود تا به شرح مختصری پیرامون نام و جغرافیای تاریخی و سیر تحولات مهم از ابتدا بپردازیم.

موقعیت جغرافیایی

خرمشهر از شرق با رودخانه های کارون و بهمنشیر و از جنوب اروندرود محصور است. آب هوای خرمشهر نیمه بیابانی است و خاکی از نوع باطلاقی دارد و چنانچه که در منابع مختلف و سفرنامه ها می بینیم اکثر خاک های مناطق جنوبی دچار محدودیت کشت و زرع می باشد. بنا به گفته ها مهم ترین عارضه طبیعی خرمشهر، اروندرود است. نهر ها و نخلستان های فراوانی در این منطقه وجود دارد که بنا به گفته بسیاری از سفرنامه نویسان مانند یاقوت حموی و نجم الملک زمین محمره (خرمشهر) مناسب زراعت غله نیست و فقط مناسب نخلستان ها می باشد.

وجه تسمیه و نامواژه های خرمشهر

شهر بیان موقعیت تجاری ویژه ای داشته و مسیر ارتباطی دریای عمان و خلیج فارس بوده و برای کشتی های تجاری موقعیت ویژه بازرگانی داشته است. برخی به این بندر محرزی می گفتند. پس از اسلام (بارما) بیان معرب بیان، باقی مانده است که نام دیگر آن را محرزی یا محرز (محره) می گفتند و در منابع از آن به این نام ها یاد کرده اند.

با استناد به منابع دست اول و پژوهش های دهه های اخیر می بینیم نام قدیمی خرمشهر محره بوده است. چنانچه که ما در هنگام حمله بعثیان عراق می بینم این شهر را به نام قدیمی آن می گفتند. در برخی منابع گفته شده، محره کلمه عربی به معنی سرخ و علت نام گذاری این شهر به محره، وجود آب رودخانه کارون است که به همراه خود رسوبات رسی آورده، لذا به نظر می رسد، آب آن سرخ می باشد. برخی گفته اند محره تغییر و تحریف شده کلمه ی مهمان راه بوده است. یا محره را تحریف شده ی ماء حمه (آب سرخ) می دانند. در منابع دیگر هم اشاره شده که در گذشته های دور در این شهر برنج کاشت می شده است و این برنج حاصله قرمز بوده است.

واژه خرمشهر از دو جز خرم+شهر تشکیل می گردد که حکایت از آبادی شهر و سرسبزی آن دارد. علت نام گذاری این شهر به خرمشهر ضمن زیبایی آن، به خاطر نخلستان های اطراف آن که چهره شهر را سبز نگه داشته است، باعث گردید. در زمان رضاشاه پهلوی سال ۱۳۱۶ نام شهر از محره به خرمشهر تغییر یافت.

بندر خرمشهر پیش از اسلام تا امروز

شهری را که امروز آن را خرمشهر می نامند در جنوب غربی کشور ایران در محل تلاقی رود کارون به ارون رود قرار دارد. قدیمی ترین نامی که از این بندر باقی مانده است، نام خاراکس { charax } است که مورخین بنای آن را به چاراکس فرمانده فاتح اسکندر مقدونی نسبت می دهند. برخی قدمت آن را پیش از اسکندر می دانند و معتقدند که خاراکس پایتخت پادشاهی میسان (میشان) بوده که در قرن دوم پیش از میلاد مسیح در جنوب عراق و جنوب غربی ایران تشکیل شده بود. این شهر پس از اسکندر مقدونی ویران شد و به طور کلی از میان رفت و بعد در چند فرسنگی همان محل، شهری به نام بیان بنا شد. بیان نام شهری است که در مرز جنوبی خوزستان بر ساحل اروندرود است و نام آن قبل از اسلام بارما بوده است. امروزه بیان نام روستایی است که در نزدیکی ساحل غربی رود کارون قرار دارد. اطلاعات کافی درباره جزئیات این آبادی در دسترس نیست اما با اطمینان می توان گفت که تا قرن ۴ هجری این منطقه وجود داشته است و به احتمال زیاد خرمشهر فعلی در جای دیگری غیر از بیان بنا شده است. بنا به گفته بسیاری از مورخان در می یابیم که احتمالاً پس از ویرانی بیان و از بین رفتن آن، خرمشهر در نزدیکی آن برپا شده است.

تا قبل از دوره صفوی اخبار خاصی از جریانات و وقایع مهم این بندر موجود نیست و جز مناسبات تجاری و سیاسی معمول چیزی انجام نمی شده است. به نظر می رسد مردمان این بندر زیر فرمان والیان محلی دیگر مناطق خوزستان قرار داشتند؛ برای مثال در دوره مشعشیان در سال های ۸۴۵ تا ۹۱۴ هجری ولایت خرمشهر به دست والیان هویزه بود. در سفرنامه حاج عبدالغفار نجم الملک اشاره شده است که: محمره قریه‌ای است که همه مایحتاج و ضروراتش از بصره تامین می گردد. در خلال سده های مختلف پس از اسلام اقوام مهاجر عرب از نواحی مختلف کشور های کرانه خلیج فارس به این ناحیه مهاجرت کرده اند که در قسمت های بعدی به اهمیت ویژه و تاریخ ساز خرمشهر یکی از مهم ترین آنان (خاندان بنی کعب) خواهیم پرداخت.

خرمشهر در زمان حکومت شیوخ بنی کعب بر این شهر در اوایل سده سیزدهم هجری، شهر کوچکی بود. در سال ۱۲۳۵ هجری بارویی به دور آن کشیدند و آن را به آبادی بردند. در پی تلاش هایی که برای نابودی خرمشهر شده بود (از قبیل لشکرکشی های اعزامی که بی نتیجه مانده بود) محمدشاه قاجار درگیر هرات بود. علیرضا پاشا والی بغداد، لشکری از ترک و عرب به خرمشهر فرستاد و مردم آن را اسیر و شهر را غارت کرد. خرمشهر مدتی پس از حمله علیرضا پاشا رو به آبادی گذاشت، اما به گفته برخی مورخان، سیاست های مرحوم جابرخان و پسرش شیخ مزعل مانع از آبادی خرمشهر بود زیرا آنان معتقد بودند آبادی و آسایش زندگی در این منطقه موجب سکنی گزیدن عجم ها (غیر عرب) می شود؛ اما سرانجام همکاری و موافقت کردند.



احداث بندر خرمشهر در دوره زندیه و تجارت در این شهر، موجب رونق آن گردید و روز به روز بر جمعیت این شهر افزوده شد، به نحوی که در سال ۱۸۴۸ میلادی به هنگام سفر راولنسون به خرمشهر بیست و پنج کشتی در بندر آن شهر لنگر انداخته بودند. رونق تجارت در بندر خرمشهر و پهلو گرفتن کشتی های تجاری در آن، باعث کاهش درآمد گمرکات و همچنین کاهش درآمد بندر بصره شد. والیان بغداد نیز که همواره خرمشهر را جزء خاک عثمانی می دانستند قادر به

تحمل این وضع نبودند. در این هنگام حاکم این شهر، حاج جابر بود. او از طرف شیخ ثامر کعبی به عنوان حاکم خرمشهر تعیین شده بود. امپراتوری عثمانی در سال ۱۲۵۴ هجری مجدداً خرمشهر را مورد حمله خود قرار داد و شهر را با خاک یکسان ساخت. در واقع، امپراتوری عثمانی همواره بر روی آبادان و خرمشهر (که در عصر قاجار، نام رسمی اش نزد دولت ایران، محمره (المحمره) بود و در ابتدای قرن بیستم به خرمشهر تغییر یافت، ادعای مالکیت داشت و در دوره ناصرالدین شاه این دو شهر را اشغال نظامی کرد و به ایالت عراق (در آن زمان از ایالت های عثمانی بود) به بندری آزاد تبدیل شد.

در سال ۱۲۷۳ هجری در پی حملات آقا محمدخان به هرات و درگیری های آن قسمت و در پی حمله آل عثمان و سپس حملات انگلیسی ها برای تصاحب مناطق جنوب از جمله بوشهر و خوزستان به خرمشهر حمله کردند که مجدداً موجب ویرانی این بندر و از رونق افتادن آن گردید. دولت عثمانی در حین اشغال نظامی

خرمشهر، کشتار عظیمی از مردم عرب ساکن شهر انجام داد و زنان و دختران را به اسارت گرفت و در بصره به فروش گذاشت. امیرکبیر نخست وزیر وقت به مذاکره با امپراتوری عثمانی برای بازپس گرفتن خرمشهر و آبادان رفت. عثمانی‌ها با وعده معافیت پرداخت مالیات شیوخ قبایل عرب به فکر جلوگیری از درخواست بازگشت قدرت حاکمیت ایران بودند، اما با وجود تهدیدات عثمانی، قبایل



عرب خواهان بازگشت به ایران شدند و به این ترتیب در سال ۱۸۴۷ میلادی در جریان عهدنامه ارزروم، عثمانی‌ها حق حاکمیت دولت ایران بر این شهرها را به رسمیت شناختند و مجبور به عقب نشینی از این ممالک شدند. امیرکبیر برای دفع خطر حمله عثمانی‌ها، سپاه مرزبانی قدرتمندی را در خرمشهر سازمان‌دهی کرد و محمدخان بن جابرخان را فرمانده این سپاه قرار داد. در سال ۱۲۶۶ هجری، والی خرمشهر پرچم ایران را در این شهر به اهتزاز درآورد و از جانب امیرکبیر مورد تشویق قرار گرفت و لقب خان به او داده شد.

پس از تاسیس نیروی دریایی جنوب، از بوشهر نیرو و تجهیزات و قایق به طرف خرمشهر حمل کردند و محوطه نیروی دریایی را نصب کردند که امروزه در کنار شط العرب پرچم ایران بر فراز آن است. بعد از اکتشافات نفت، دولت انگلیس برای حفظ منافع خود بر اوضاع جنوب مسلط شد و توجه ویژه‌ای به خرمشهر و دیگر مناطق جنوب شد.

در سال ۱۳۰۶ شمسی بودجه برای تجهیز نیروی دریایی داده شد؛ در سال ۱۳۱۰ شمسی ناوهای سفارشی ایران در خرمشهر آماده به کار شد و ۲۵۰ نفر سرباز ایرانی از این شهر به ایتالیا اعزام شدند تا آموزش‌های ناوبری و مانور دریایی ببینند. در سال ۱۳۲۰ شمسی (هنگام جنگ جهانی دوم) جلسه‌ای تشکیل گردید و فردای آن در طی اعلامیه‌ای خبر تجاوز نیروهای دریایی بریتانیا به خرمشهر و بندر شاهپوری داده شد. در هنگام حمله‌های شبانه سیستم برق و مخابرات آبادان و خرمشهر از کار افتاد. در جنگ جهانی دوم، خرمشهر برای متفقین بسیار مهم بود.

در سال ۱۳۳۷ شمسی، عبدالکریم قاسم پس از آن که با کودتا به ریاست دولت عراق رسید، ادعا کرد که عهدنامه ارزروم باید باطل شود و خرمشهر و آبادان باید از ایران جدا شده و به عراق اضافه شود و در سال‌های پس از آن در سال ۱۳۵۹ شمسی صدام حسین با همین انگیزه به ایران تجاوز نظامی، خرمشهر را اشغال و آبادان را محاصره کرد. در جنگ ایران و عراق نیز مردم عرب خوزستان به دفاع مسلحانه از تمامیت ارضی ایران و جنگ با عراقی‌ها برخاستند. امروزه آثار جنگ ایران و عراق هنوز بر روی این شهرها باقی مانده است.

موقعیت تجاری و اقتصادی خرمشهر

با بروز جنگ جهانی اول و دوم خرمشهر یگانه راه تجارت در جنوب کشور محسوب می شد و همچنین افتتاح کانال سوئز در کشور مصر که جهت تجارت بین المللی حائز اهمیت است. توسعه تاسیسات نفتی در استان خوزستان و تبدیل ساختن این بندر مهم به راه آهن سراسری کشور، موجب رونق بسیار چشمگیر این بندر ویژه تجاری گردید. همچنین خرمشهر مرکز توزیع خرما در خوزستان محسوب می شد. به علاوه درآمد قابل توجهی از صنعت قایقرانی نیز نصیب مردم ساکن این بندر می شد.



کشتیرانی، نخلستان های خرما، صیدماهی، تهیه و ساخت قایق و محصولات قایقرانی، فراورده های خرما و صنایع دستی مختلف (عبابافی و حصیربافی و...) از جمله عوامل رونق اقتصادی این بندر در ادوار مختلف و به ویژه سده های اخیر می باشد. کاروانسرای تجاری برای استراحت تجار و کوخ هایی از نی و چوب که توسط اعراب خرمشهر ساخته شده نیز موجب گسترش تجارت در این بندر شد.

آبادانی و پیشرفت خرمشهر

در دوره های مختلف بنا به دلایل طبیعی مانند خشکسالی، قحطی، بیماری وبا و طاعون و همچنین عوامل انسانی مانند جنگ، درگیری های داخلی و تجاوزات خارجی و... موجب کاهش مهاجرت و جمعیت و ویرانی و از رونق افتادن این بندر شده است. اما آنچه قابل توجه است این است که بعد از هر کدام از این ویرانی ها افراد دلسوزی بودند که برای آبادی خرمشهر تلاش بسیار کرده اند.

بعد از مرگ کریم خان زند و تحویل بصره به عثمانی، خرمشهر پیشرفت کرد. شیخ جابر و پسرش (شیخ مزعل) از آبادی و خدمات اجتماعی ممانعت می کردند که عجم نتوانند سکنی گزینند. قسمت عمده ای از آبادی خرمشهر را مدیون بنی کعب در عصر قاجار هستیم. تلگراف، نیروگاه برق خرمشهر، راه آهن مخصوص حمل نقل بازرگانی و... در دوره پهلوی دوم اضافه شد و به همین دلیل در این دوره خرمشهر جز پر جمعیت ترین و مهاجر پذیرترین شهرهای ایران بود.

بعد از جنگ ۸ ساله ایران و عراق که آسیب های جدی وارد شد، تلاش های فراوانی شده است و عده ی زیادی از جنگ زدگان مهاجر به زادگاه خود برگشته اند. با تمام این اوصاف آنچه انچه شایسته مردمان شریف

خرمشهر و این خاک شهید پرور است، به این شهر توجه و رسیدگی کافی نشده است و امید است شاهد پیشرفت و آبادانی شایسته آن باشیم.

اقوام و شیخ نشینان خرمشهر

در ایالت خوزستان، در میان برخی از آنان اتحاد قبیله ای وجود داشت که مهم‌ترین آن‌ها قبیله محسین (ابتدا سنی بودند و بعد شیعه شدند) در خرمشهر بودند. مردم این طایفه که همانند طایفه بنی کعب نیمه کوچ نشین و نیمی یکجا نشین بودند در اماکنی زندگی می‌کردند که کبر نام داشت. اینان به کشت غلات مشغول بودند و در نخلستان‌ها به زراعت می‌پرداختند.

ساکنین خرمشهر اقوام بهبهانی، اصفهانی، شوشتری، شیرازی و... هستند. طوایف معروف کعب، دریس، آل چنعان و... می‌باشد که نخستین بار در نخلستان‌ها سکنی گزیدند. همچنین صبیان یمن و مسیحی به این بندر مهاجرت کردند. آنچه قابل توجه است این است که عمده جمعیت مردم این منطقه را اعراب تشکیل می‌دادند و تا امروز هم چنین است.

سکونت اولیه قبیله بنی کعب در منطقه حجاز بوده و بعد به عراق آمدند. بعد از خوانین بختیاری تا نواحی شمالی خوزستان، قدرتمندترین قبیله در ایالات خوزستان شیخ کعب است. شیخ ثامر کعبی خرمشهر را به بندری آباد و پیشرفته تبدیل کرد. بعد از قتل نادرشاه افشار در سال ۱۱۶۰ هجری این دو ایل به دو دودمان تقسیم شد؛ کعب آل‌بوناصر و کعب آل‌بوکاسب، اما همچنان شاهد اتحاد این طوایف هستیم که آنان توانستند عوارض گمرکی و حق ترانزیتی کشتی‌ها را از مشعیان بگیرند. با روز به روز قدرتمند شدن این خاندان محدوده قدرت خود را گسترش دادند و یکی از عوامل اختلاف ایران و عثمانی هستیم.



شیخ خزعل

در ساختار قبیله ای طوایف خوزستان تا قبل از ۱۲۹۵ میلادی، طایفه بنی کعب به عنوان رهبر اتحاد طوایف شناخته شدند. در سال ۱۳۰۵ این اتحاد به مبائنه یک نهاد سیاسی از بین رفت و به تصرف طایفه محسین درآمد. آل چنعان از طایفه محسین در زمان شیخ خزعل پر قدرتمندترین بودند.

در این بندر دسته بندی‌ها ریشه در فرقه‌های مذهبی داشت و با خصومت‌های نژادی تندتر می‌شد. این دسته‌های مذهبی اصولی و اخباری بودند و نزاع‌های قومی میان عرب‌ها و عجم‌ها (ایرانی) بود. تاریخ‌پژوهان دلایل همگرایی مردم عرب با بقیه مردم ایران را در نفرت از امپراتوری عثمانی به خاطر کشتار بزرگی که در محمره کرد و نیز به خاطر هم‌مذهب بودن (شیعه) عرب‌ها و غیرعرب‌های ایران دانسته‌اند.

سخن پایانی

خرمشهر در زمان حکومت شیوخ بنی کعب بر این شهر در اوایل سده سیزدهم هجری، شهر کوچکی بود. در سال ۱۲۳۵ هجری بارویی به دور آن کشیدند و پس از آن، خرمشهر پیشرفت‌های بسیاری نمود و به‌عنوان بندری مهم و تجاری در سطح منطقه شناخته شد. در عصر قاجار، نام رسمی این شهر نزد دولت ایران، محمره بود و در ابتدای دوره پهلوی به خرمشهر تغییر یافت.

مهم‌ترین درآمد مردم خرمشهر از طریق از صادرات خرما به داخل و خارج از ایران، صید و فروش ماهی، قایق رانی و قایق‌سازی می‌باشد و شغل بسیاری از مردم این بندر می‌باشد.

در طول تاریخ به موجب اهمیت تجاری و دریایی این بندر، بارها مورد هجوم و تجاوز بیگانگان قرار گرفت. از جمله مهم‌ترین آن حمله عثمانی (سال ۱۲۶۹ هجری)، انگلیسی‌ها (سال ۱۲۷۳ هجری)، متفقین و جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ میلادی)، جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۹ میلادی) و در سال ۱۳۵۹ شمسی جنگ رخ داد.


نکته‌ای که حائز اهمیت است این است که خرمشهر همواره نماد ایستادگی در مقابل دشواری‌ها و سختی‌ها بوده است. چنانچه که می‌بینیم در ۸ سال دفاع مقدس آن را خونین شهر می‌گفتند، و با وجود تمام آسیب‌هایی که بر پیکره این بندر در ادوار مختلف وارد گردیده است؛ شاهد اهمیت و ارزش اقتصادی، تجاری، سیاسی و فرهنگی این بندر هستیم.

بن مایه‌ها

- ۱- افشار سیستانی، ایرج، (۱۳۷۳)، خوزستان و تمدن دیرینه آن، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲- افشار سیستانی، ایرج، (۱۳۶۹)، نگاهی به خوزستان، تهران، نشر بلور.
- ۳- انصاری، مصطفی، (۱۳۷۷)، نگاهی به تاریخ خوزستان (دوره خاندان بنی کعب و شیخ خزعل) ترجمه محمد جواهر کلام، تهران، نشر شادگامان.
- ۴- بهارلو، عباس، (۱۳۸۸)، خرمشهر، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ۵- دهگان، ابراهیم، (۱۳۳۴)، تاریخ خرمشهر، تهران، سالنامه فرهنگی خرمشهر.
- ۶- رزم آرا، حسین علی، (۱۳۳۰)، فرهنگ جغرافیایی ایران، تهران، جغرافیایی ستار دانش.
- ۷- سیادت، موسی، (۱۳۷۴)، تاریخ جغرافیای عرب خوزستان، تهران، نشر آزان.
- ۸- سیادت، موسی، (۱۳۷۹)، تاریخ خوزستان از دوره افشاریه تا دوره معاصر، ج ۱، قم، نشر سیادت.

- ۹_ قدگسار، محمد رضا، (۱۳۷۵)، وجه تسمیه شهر های ایران، تهران، نشر گل گشت.
- ۱۰_ کازرونی، محمد ابراهیم، (۱۳۶۷)، تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس، گیلان، موسسه فرهنگی جهانگیری.
- ۱۱_ گروه نویسندگان انتشارات مطبوعات و روابط عمومی و اداره کل اطلاعات و جهانگردی خوزستان، (۱۳۳۷) شاهنامه خوزستان.
- ۱۲_ گوردن لویمر، جان، (۱۳۹۰)، تاریخ خوزستان ۱۹۰۵-۱۶۰۴، ترجمه محمد جواهر کلام، تهران، نشر کویر.
- ۱۳_ مریریان، عباس، (۱۳۵۲)، جغرافیای تاریخی خوزستان، تهران، بی نا.
- ۱۴_ نجم الملک، عبدالغفار، (۱۳۴۱)، سفرنامه خوزستان، ترجمه محمد دبیر سیاقی، تهران، نشر علمی.

 lianmagazine1@gmail.com

 **09388574358**

 **@history_pgu**

 **@historypgu**